



در عصر ظهور

جلید

دین



دین جدید در عصر ظہور

محمد مهدی لطفی

فهرست مطالب

۱۴	پیشگفتار.....
۱۷	فصل اول: واژه شناسی.....
۱۸	مقدمه.....
۲۰	واژگان.....
۳۳	فصل دوم: بررسی مصادیق «جدید» در روایات ظهور.....
۳۴	۱. قضاء جدید.....
۳۴	روایت اول.....
۳۶	روایت دوم.....
۳۷	روایت سوم.....
۳۸	روایت چهارم.....
۳۹	۲. سلطان جدید.....
۴۰	۳. دعاء جدید.....
۴۱	روایت اول.....
۴۳	روایت دوم.....
۴۴	روایت سوم.....
۴۶	روایت چهارم.....
۴۸	۴. کتاب جدید.....
۴۸	روایت اول.....
۵۲	روایت دوم.....
۵۳	۵. سنت جدید.....

۵۴	۶. مثال جدید
۵۴	روایت اول
۵۶	روایت دوم
۵۷	۷. امر جدید
۵۷	روایت اول
۵۸	روایت دوم
۵۸	روایت سوم
۵۹	روایت چهارم
۶۳	فصل سوم: دلایل رد «دین جدید»
۶۴	گفتار اول. خاتمیت
۶۴	تعریف خاتمیت
۶۶	دلایل خاتمیت
۷۲	گفتار دوم. روایات معارض
۷۲	۱. امام مهدی <small>علیه السلام</small> از امت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و جانشین او
۷۴	۲. امام مهدی، حاکم جامعه اسلامی
۷۵	۳. مذهب امام مهدی <small>علیه السلام</small>
۷۷	۴. امام مهدی <small>علیه السلام</small> احیاگر «کتاب و سنت»
۸۲	۵. امام مهدی <small>علیه السلام</small> نابودگر بدعت ها
۸۴	۶. امام مهدی <small>علیه السلام</small> مبین قرآن
۸۶	۷. سیره امام مهدی <small>علیه السلام</small> سیره پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۸۹	۸. امام مهدی <small>علیه السلام</small> و برنامه های پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۹۵	گفتار سوم. توجیه روایات
۹۶	قضای جدید
۱۰۲	سلطان جدید
۱۰۴	دعای جدید
۱۰۵	کتاب جدید

۱۰۹ سنت جدید
۱۱۰ مثال جدید
۱۱۱ امر جدید
۱۱۲ دین جدید
۱۱۳ فصل چهارم: احکام جدید در عصر ظهور
۱۱۴ گفتار اول. بررسی روایات احکام جدید
۱۱۴ ۱. بازگرداندن مسجد الحرام و مسجد النبی به ابعاد نخستین
۱۱۷ ۲. تخریب مساجد
۱۱۸ الف. مسجد کوفه و تعدیل قبله آن
۱۱۸ روایت اول
۱۱۹ روایت دوم
۱۲۰ روایت سوم
۱۲۱ ب. مساجد اربعه در کوفه
۱۲۳ ج. مساجد مُشرف
۱۲۴ د. مساجد سد راه مردم
۱۲۶ هـ. سقف مساجد
۱۲۶ روایت اول
۱۲۶ روایت دوم
۱۲۷ روایت سوم
۱۲۹ و. مناره‌ها و مقصوره‌ها
۱۳۳ ز. زینت مساجد
۱۳۷ ۳. امور اقتصادی
۱۳۷ الف. مبارزه با ثروت اندوزی
۱۳۹ ب. قطایع
۱۴۰ روایت اول
۱۴۰ روایت دوم
۱۴۱ روایت سوم

- ج. رهن و وثیقه..... ۱۴۳
- د. گرفتن سود از مؤمن ۱۴۵
- ه. ارث بردن برادران دینی ۱۴۶
- روایت اول ۱۴۶
- روایت دوم ۱۴۷
- روایت سوم ۱۴۸
- و. اعدام منع کننده از زکات ۱۵۱
- روایت اول ۱۵۱
- روایت دوم ۱۵۲
۱. اهمیت زکات ۱۵۳
۲. توجیحات قتل مانع الزکاة ۱۵۴
۳. توجیه روایات ۱۵۷
- ز. جزیه ۱۵۹
- عدم پذیرش جزیه ۱۵۹
- روایت اول ۱۵۹
- روایت دوم ۱۶۰
- روایت سوم ۱۶۱
- پذیرش جزیه ۱۶۳
- روایت اول ۱۶۳
- روایت دوم ۱۶۴
- جمع بندی نهایی امور اقتصادی ۱۶۷
۴. واگذاری دایره مضاف ۱۶۸
۵. اعدام زناکار ۱۷۰
- روایت اول ۱۷۰
- روایت دوم ۱۷۱
۶. کشتن دروغ‌گویان ۱۷۲
۷. کشتن فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام ۱۷۳
- روایت اول ۱۷۴

۱۷۷	روایت دوم
۱۸۰	۸. وجوب کمک به برادران دینی
۱۸۲	۹. قضاوت
۱۸۲	روایت اول
۱۸۳	روایت دوم
۱۸۴	روایت سوم
۱۸۵	روایت چهارم
۱۸۶	روایت پنجم
۱۹۱	۱۰. برداشته شدن حکم تقیه
۱۹۱	روایت اول
۱۹۲	روایت دوم
۱۹۴	۱۱. تخریب بالکن‌ها و ..
۱۹۵	۱۲. عدم طلب توبه
۱۹۵	روایت اول
۱۹۶	روایت دوم
۱۹۷	روایت سوم
۲۰۲	۱۳. تقسیم اموال کعبه
۲۰۳	۱۴. طلاق
۲۰۴	گفتار دوم: توجیه احکام جدید
۲۰۵	۱. احکام و اقتضائات زمان و مکان
۲۰۵	۱-۱. احکام ثابت و متغیر
۲۱۰	۱-۲. معنای همگامی احکام با زمان و مکان
۲۱۱	۱-۳. ادله اعتبار زمان و مکان در احکام
۲۱۸	۱-۴. عوامل تغییر احکام
۲۲۷	۱-۵. نمونه‌های فقهی تأثیر زمان و مکان
۲۳۱	۲. تحریف و آسیب احکام
۲۳۲	۲-۱. عوامل آسیب زان
۲۳۶	۲-۲. مصادیق آسیب‌ها

۲۴۴	۳. خطا در اجتهاد.....
۲۴۷	۴. رفع شرایط خاص.....
۲۴۸	۵. اجرا نشدن برخی احکام.....
۲۴۸	۶. فعلیت برخی احکام در عصر ظهور.....
۲۴۹	۷. عدم نسخ احکام گذشته.....
۲۵۰	۸. عدم بینش صحیح.....
۲۵۳	۹. اجتهاد معصومان.....
۲۵۶	نتیجه.....

فصل پنجم: بررسی شبهات..... ۲۵۷

۲۵۹	۱. شبهات مربوط به آیات.....
۲۵۹	۱-۱. هر عصری کتاب جدیدی دارد.....
۲۶۱	۱-۲. وعده خداوند به آمدن «دین حق».....
۲۶۳	۱-۳. اجل امت‌ها.....
۲۶۶	۱-۴. وعده خداوند به آمدن پیامبر جدید.....
۲۶۷	۲. شبهات مربوط به روایات.....
۲۶۷	۲-۱. معنای امام.....
۲۷۰	۲-۲. نسخ دین اسلام در دوران ظهور.....
۲۷۳	۲-۳. پیروی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> و امیرالمومنین <small>علیه السلام</small> از مهدی <small>علیه السلام</small>
۲۷۸	۲-۴. حق جدید، دین جدید.....
۲۷۹	۲-۵. امور بدیع و تازه در عصر ظهور.....
۲۸۱	۲-۶. امام مهدی <small>علیه السلام</small> ذخیره خداوند برای آوردن دین جدید.....
۲۸۵	خاتمه.....
۲۸۷	فهرست منابع و مآخذ.....

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين سيما امام زماننا
الحجة بن الحسن العسكري روى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفداء.

يكي از مسائل مهمي كه در عرصه مهدويت مطرح است و أحياناً
دست آويز دشمنان قرار گرفته و به آن دامن مي زنند، موضوع ادعای
آوردن دين و آئين جديد توسط حضرت مهدي عليه السلام است. البته اساساً
اين شبهه بي اساس و باطل است، و اتهامی بيش نيست، چون در
روايات سخني از دين و شريعت جديد نشده، بلکه آنچه آمده: امر
جديد، مثال جديد، كتاب جديد، دعاء جديد، سلطان جديد و قضاء
جديد است، اما دين جديد و يا قرآن جديد، برچسب و اتهامی است
كه دشمنان اهل بيت پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم، خصوصاً فرقه ضاله وهابيت به شيعه
زده و يا سوء استفاده‌اي است كه گروهك ضاله بهائيت، از اين
توهمات دارند و گمان مي برند كه دين اسلام خاتم ادیان نيست، و
حضرت محمد صلى الله عليه و آله و سلم خاتم پيامبران نيست، و بدین ترتيب زمينه را
برای ترویج مرام گمراه كنند و انحرافی خود فراهم مي كنند.

و هرگز چنين رواياتی در منابع حديث ما و حتی منابع عامه - اهل
سنت - نيامده و يافت نمی شود.

و اما روايات با عناوين: قضاء جديد، امر جديد و... - با قطع نظر از
صحت و سقم سند - هيچ ربطی به دين جديد ندارد و توجيه و
توضيح و شروحي دارد كه هرگز با خاتميت اسلام و نبی اکرم صلى الله عليه و آله و سلم
تنافي و تعارضی ندارد.

چگونه می توان چنين گمانی را داشت و حال اين كه حضرت

مهدی علیه السلام احیاگر کتاب و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و در اولین سخنرانی در مکه معظمه جهان را چنین مخاطب می‌سازد: «فانی ادعوكم الى الله و الى رسوله و العمل بكتابه و امانة الباطل و احياء سنته»^۱ و می‌فرماید: «و أن تحيوا ما أحيى القرآن و تميتوا ما أمات»^۲ و حضرت امیرالمؤمنین درباره حضرت مهدی می‌فرماید: «یحیی السنة و الفرض»^۳.

و می‌فرماید: «فیریکم کیف عدل السیره و یحیی میت الكتاب و السنة»^۴ آری، در بعض روایات ما عبارت «یجدد الدین» وارد شده، ولی این به معنای احیاء دین و شریعت است، نه به معنای آوردن شریعت جدید، و اتفاقاً عین این عبارت در منابع عامه آمده که عالمان دینی در هر سده دین را تجدید می‌کنند؛ چنانچه ابوداود نقل می‌کند: «إن الله یبعث لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها»^۵.

و قطعاً تجدید در اینجا به معنای آوردن دین جدید نیست، و آلا باید گفت لازمه این روایت این است که خداوند در هر صد سال توسط یکی از عالمان، دین جدید می‌فرستد!!! و شبهه و اشکال در این روایت عامه قویتر از اشکال بر شیعه است، چون با ظهور حضرت مهدی علیه السلام

۱. الملاحم و الفتن ابن طاووس، ص ۶۴؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ۲۶۲؛ فی رحاب حکومت الامام المهدی، ص ۷۶.

۲. همان.

۳. ینابیع المودة، ج ۳، ص ۱۹۱.

۴. نهج البلاغه، خطبة ۱۳۸.

۵. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۰۹، ح ۴۲۹۱.

و یکبار دین تجدید می‌شود؛ اما طبق روایت عامه، در هر صد سال فقط یک بار دین جدید می‌شود!!!

به هر حال این شبهه شایسته بحث و تحقیق بود، و جا داشت رساله‌ها و تالیفاتی مستقل در این زمینه به رشته تحریر در آید؛ هرچند بزرگان ما در کتابهای خود به پاسخ این شبهه و نظایر آن پرداخته‌اند.

حقیر این مطلب را به فرزند عزیزم، عالم فاضل ثقه الاسلام محمد مهدی لطفی پیشنهاد کردم، و ایشان که سالهاست در بحث خارج فقه و درسهای دیگر شرکت و حضور فعال دارد و بحمدالله از نعمت خوش فهمی و خوش ذوقی و قدرت نقادی برخوردار است، هم‌چنین دارای موهبت قلم روان می‌باشد و تألیف مباحث ما را اعم از فقهی و کلامی به رشته تحریر و تصویر در آورده است این پیشنهاد را با جدیت تمام و تلاش فراوان، و تحقیق شایسته، و گسترده، پیگیر و بالاخره موفق به پاسخ مناسب و علمی به این شبهه شده و با نگارش کتاب «دین جدید در عصر ظهور» گوهری ارزنده به کتابخانه بزرگ اسلامی تقدیم و خدمت شایسته‌ای به فرهنگ اهل بیت عصمت علیهم‌السلام ارزانی داشت. خداوند بر توفیقات ایشان افزوده و امثال او را در حوزه‌های مقدسه ما بیفزاید. انشاءالله

نجم الدین طبسی

قم مقدس - ۲۵ / رجب / ۱۴۳۳

برابر با ۲۷ / ۳ / ۱۳۹۱

سالروز شهادت امام کاظم علیه‌السلام

پیشگفتار

خالق یکتا، انسان را آفرید تا با پیمودن راه سعادت و کمال به قرب الهی برسد؛ اما نکته مهم، راه رسیدن به این مقصود است که خداوند متعال، آن را در عبودیت و بندگی خویش قرار داده و فرموده است:

و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون؛^۱

من جنیان و انسانها را جز برای اینکه مرا پرستند نیافریدم.

از طرف دیگر خدا، انسان را موجودی اجتماعی آفرید که تکاملش، در اجتماع صورت می‌پذیرد. حال، این زندگی اجتماعی زمانی می‌تواند در رساندن انسان به کمال، مؤثر واقع شود که دارای احکام و قوانین منظم، کامل و متقنی باشد و افراد بشر در پرتو عمل به آنها بتوانند امور زندگی خویش را سامان بخشند. اگر این مقررات و دستورات، منشأ وحیانی و آسمانی داشته باشد، در یک سیر منظم و تکاملی، انسان را در مسیر قرب الهی و سعادت ابدی قرار خواهد داد. بدین منظور، خداوند از آغاز خلقت بشر، شریعت را نیز نازل کرد و رهبرانی برای ابلاغ و تبیین معارف الهی و هدایت خلق قرار داد:

... بعث فیهم رسولاً من أنفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم

و یعلمهم الكتاب و الحکمة...؛^۲

پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت که آیاتش را بر
آنان تلاوت کند و آنان را از کارهای زشت و اخلاق ناپسند

۱. ذاریات (۵۱)، ۵۶.

۲. آل عمران (۳)، ۱۶۴.

پاک سازد و کتاب آسمانی و معارف آن را به آنان بیاموزد. شریعت‌های آسمانی یکی پس از دیگری، عهده دار این وظیفه‌اند و هر یک مطابق شرایط موجود، قوانین و احکامی را برای سعادت و هدایت انسان‌ها، به ارمغان آورده‌اند. دین اسلام، در جایگاه آخرین دین الهی، مشتمل بر آموزه‌های متعدد و فراوانی برای هدایت و تأمین نیازهای انسان در راه رسیدن به سعادت ابدی می‌باشد. این دین جاودانه، تا قیامت برنامه عملی زندگی بشر است؛ لذا بعد از پیامبر ﷺ نیز باید افرادی وجود داشته باشند، تا مبین و مفسر آیات الهی بوده و پرچم هدایت بشر را به دوش گیرند؛ از این رو پیامبر از جانب خداوند، برای خود دوازده جانشین معین و معرفی کرد^۱ و فرمود:

إني تارك فيكم الثقلين، ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا، كتاب الله المنزل و عترتي أهل بيتي...؛

همانا من از میان شما می‌روم؛ در حالی که دو چیز گران بها میان شما باقی می‌گذارم. تا هنگامی که به آن‌ها تمسک کنید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و اهل بیتم را^۲.

هر یک از امامان نیز به نوبه خود و با توجه به شرایط عصر خویش، این وظیفه الهی را به خوبی انجام داده‌اند، اما به دلیل غصب این

۱. قال رسول الله ﷺ: «الائمة بعدى بعدد نساء بنى اسرائيل و كانوا اثني عشر، ثم وضع يده على صلب الحسين عليه السلام قال: تسعة من صلبه و التاسع مهديهم يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً فالويل لمبغضيه» (كفاية الاثر، ص ۴۷).

۲. أمالی طوسی، ص ۱۶۱، ح ۲۶۸-۲۰؛ بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۲، ح ۳۷.

منصب الهی از جانب دشمنان اهل بیت و نیز آماده نبودن برخی دیگر از شرایط، امامان معصوم علیهم السلام موفق نشدند حکومتی تشکیل دهند که احکام الهی به طور کامل در آن اجرا شود. زمانی که امامت دوازدهمین امام فرا رسید، آن حضرت به اذن الهی از دیدگان غایب شد و همچنان در پس پرده غیبت، منتظر روزی است تا با فراهم شدن شرایط، ظهور کرده، حکومت حقه اسلامی به دستان با کفایتش تشکیل شود و برنامه‌های پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و پدران بزرگوارش را به طور کامل به اجرا در آورد.

امید آن که تلاش حاضر، گامی مؤثر برای ترویج و رشد معرفت به امام زمان علیه السلام بوده، ما را با اهداف آن حضرت بیشتر آشنا کند، تا در سایه شناخت بهتر، برای زمینه سازی ظهور بهتر بکوشیم.
همه گویند به امید ظهورت صلوات

ای خوش آن روز که گویند به شادی حضورت صلوات
در پایان بر خود لازم می‌دانم از زحمات تمام عزیزانی که در خلق
این اثر، مرا یاری داده اند، - به ویژه اساتید بزرگوارم، حضرت آیت الله
نجم الدین طبسی و حضرت حجة الاسلام والمسلمین مجتبی کلباسی
- تقدیر و تشکر کنم.

فصل اول

واژه شناسی

مقدمه

مسأله امامت و ولایت، از ارکان دین اسلام به شمار می‌رود و میان سایر آموزه‌ها، بر آن تأکید خاصی شده است. امام صادق علیه السلام فرمود:

بنی الإسلام علی خمس: علی الصلوة و الزکاة و الصوم و الحج و الولاية و لم یناد بشیء کما نودی بالولاية؛

اسلام بر پنج چیز بنا شده است؛ نماز، زکات، روزه، حج و ولایت. و به هیچ چیز همانند ولایت، سفارش نشده است.^۱

از آن جا که در دوره غیبت امام زمان علیه السلام به سر می‌بریم و باور به وجود یک امام غایب، بسیار دشوار است، معرفت و شناخت امام در این دوره، اهمیت مضاعفی دارد. خداوند، ایمان به غیب را از صفات متقین بر می‌شمارد^۲ و عدم شناخت صحیح از امام و مقام ولایت، باعث گمراهی و ضلالت خواهد شد.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۸.

۲. بقره (۲)، ۳.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است:

اللهم عرفني حجتك فانك إن لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني؛^۱

خدایا حجت خودت را به من بشناسان، که اگر حجت خویش را به من معرفی نکنی از دین خود گمراه خواهم شد.

از سوی دیگر، موانع فراوانی بر سر راه این معرفت قرار گرفته و ما را از شناخت صحیح باز می‌دارد. یکی از این موانع، وجود شبههاتی است که از طریق انواع رسانه‌ها عقاید ما را هدف قرار داده است. شاید عواملی از این قبیل، باعث شده است که حفظ ایمان در دوره غیبت، از نگه داشتن آتش گداخته در کف دست سخت‌تر باشد.^۲ امامان معصوم علیهم السلام به ما توصیه می‌کنند در دوره غیبت، بسیار بگوییم: «یا الله یا رحمان یا رحیم، یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک».^۳ این، وظیفه عالمان دینی است که بعد معرفتی مردم را تقویت کرده، پاسخ‌گوی شبهات آنان باشند.

بحث مورد نظر ما یکی از جمله شبهات مطرح در عرصه مهدویت است. عده‌ای چنین می‌پندارند که هنگام ظهور، امام زمان علیه السلام دین جدیدی خواهد آورد که با آنچه امروز در جوامع اسلامی وجود دارد کاملاً متفاوت است.

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۲۷.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۳، ح ۸: «عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ذات یوم و عنده جماعة من اصحابه: اللهم لقی اخوانی مرتین... لأحدهم اشد بقية علی دینه من خرط القتاد فی اللیلة الظلماء أو كالقابض علی جمر الغضاء...».

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۱.

این ذهنیت به دلیل وجود دو گروه از روایات پدید آمده است؛ اول روایاتی که بیان‌گر آن است که حضرت با کتاب جدید، روش جدید، دعوت جدید و... خواهد آمد. دوم روایاتی که نشان از اجرای برخی احکام در عصر ظهور دارد و ظاهراً در اسلام بی‌سابقه است؛ لذا بررسی این مسأله و روایات موجود در این باب، بسیار مهم و ضروری به نظر می‌رسد.

از آن جا که روایاتی در باب روش جدید، کتاب جدید، قضاوت جدید و... دربارهٔ زمان حکومت امام مهدی علیه السلام ذکر شده است، به یقین این سؤال در اذهان مطرح بوده که آیا امام مهدی علیه السلام دین جدیدی خواهد آورد یا به دین آباء و اجداد خویش و روش و سنت آن‌ها عمل خواهد کرد؟

برخی علمای گذشته، این بحث را مطرح کرده و به آن جواب داده‌اند. مرحوم طبرسی، (متوفای ۵۴۹ ق) به برخی اشکالات، پاسخ گفته است. از معاصران نیز مرحوم آیت الله سیدمحمد صدر و آیت الله نجم‌الدین طبسی به این موضوع پرداخته‌اند؛ اما متأسفانه این بحث تا امروز به صورت جامع و منسجم مطرح نشده و تمام ابعاد مسأله مورد کنکاش و بررسی قرار نگرفته است.

واژگان

در این بحث، شناخت برخی از واژگان دارای اهمیت است؛ و فهم دقیق آن‌ها می‌تواند در برداشت صحیح از روایات، مؤثر باشد؛ از این رو به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

۱- جدید

این کلمه از ماده «ج د د» می باشد که در سه معنا به کار رفته است: الف. عظمت؛ ب. حظ و بهره؛ ج. قطع و بریدن.

الجیم و الدال اصول ثلاثه؛ الاول: العظمة و الثانی: الحظ و الثالث: القطع. فالاول العظمة، قال الله جل ثناؤه اخباراً عن قال: «و أنه تعالی جدّ ربّنا»^۱ و الثانی: الغنی و الحظ، قال رسول الله ﷺ فی دعائه: «لا ینفع ذالجدّ منک الجدّ» یرید لا ینفع ذالغنی منک غناه انما ینفعه العمل بطاعتک. و الثالث: یقال جددت الشیء جدّاً و هو مجدود و جدید ای مقطوع.

و الجدید:... و قولهم ثوب جدید، و هو من هذا، کان ناسجه قطعه الان هذا هو الاصل، ثم سُمی کل شیء لم تأت علیه الايام جدیداً؛ و لذلك یسمی اللیل و النهار الجدیدین و الأجدین لانّ کل واحد منهما إذا جاء فهو جدید؛^۲

برای جیم و دال سه اصل است: اول عظمت، دوم حظ و سوم قطع. عظمت مثل این کلام الهی که از قول شخص دیگری می گوید: «و أنه تعالی جدّ ربّنا». غنا و حظ مثل این دعای پیامبر ﷺ: «لا ینفع ذالجدّ منک الجدّ» یعنی صاحب ثروت به واسطه اموالش از تو بهره نمی برد، بلکه فقط به سبب طاعت و عمل بهره مند می گردد. قطع مثل اینکه می گویی «جددت الشیء جدّاً و هو مجدود و جدید» یعنی بریده شده.

۱. جن (۷۲)، ۳. (و حقیقت این است که پروردگاران از نظر عظمت، بلند مرتبه است).

۲. مقایس اللغة، ماده «جدد».

و «جدید»... و اینکه گفته می‌شود «لباس جدید» نیز از همین باب است. گویی بافنده آن الان آن را می‌برد. این معنای اصلی جدید است؛ سپس هر چیزی که روزگاری بر آن نگذشته باشد را نیز جدید می‌نامند؛ به همین دلیل به روز و شب «جدیدان» می‌گویند؛ زیرا وقتی هر یک از آن‌ها می‌آید، جدید است.

از دیگر معانی این کلمه «تازه و نو بودن» است که در واقع از همان معنای قطع گرفته شده است:

و الجدة: نقيض البلى يقال: شيء جديد... و قال ابو علي و غيره: جدّ الثوب و الشيء يجدّ، بالكسر، صار جديداً، و هو نقيض الخلق... و اصل ذلك كله القطع فأما ما جاء منه في غير ما يقبل القطع فعلى المثل بذلك كقولهم: جدّد الوضوء و العهد؛^۱ جدّة نقيض كهنة است؛ گفته می‌شود چیز جدید... و ابو علی و دیگران گفته‌اند: «شیء جدید نقيض كهنة است...» و اصل در تمام موارد، همان معنای قطع و بریدن است؛ اما در جایی که نمی‌توان آن را به معنای قطع گرفت، باید به معنای شبیه آن حمل شود؛ مثل تجدید کردن وضو و عهد.

و الجديد: ما لا عهد لك به، و لذلك وصف الموت بالجدید...^۲؛ جدید: چیزی است که از آن، شناخت نداری؛ به همین دلیل، مرگ با کلمه جدید وصف می‌شود.

۱. لسان العرب، ج ۳، ص ۱۱۱.

۲. همان، ص ۱۱۲.

بعضی نیز آن را به معنای «ایجاد شده» آورده اند:
 و الجديد: ... و جدد فلان الأمر و استجده: إذا أحدثه، فهو جديد و
 هو خلاف القديم؛^۱
 جدید: ... زمانی می گویم «جدد فلان الامر و استجده» که آن
 چیز را ایجاد کرده باشد؛ پس آن چیز «جدید» می شود و
 جدید، مخالف قدیم است.

۲. سلطان

اصل این واژه (س ل ط) به معنای قوت و قهر می باشد و سلطان، به معنای
 حجت و برهان نیز آمده است.

«السين و اللام و الطاء اصل واحد و هو القوة و القهر... و السلطان:
 الحجة»^۲.

سین و لام و طاء اصل واحدی است به معنای قوه و قهر... و
 سلطان به معنای حجت است.

در آیات قرآن نیز سلطان به معنای حجت و برهان آمده است:
 «و نجعل لكما سلطاناً^۳ ای غلبة و تسلیطاً أو حجة و برهاناً»^۴
 و برای شما دو نفر سلطان قرار دادیم یعنی غلبه و تسلط و یا
 حجت و برهان قرار دادیم.

فراهیدی آن را به معنای قدرت نیز آورده است:

۱. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۳.

۲. مقایس اللغة، ماده «سلط».

۳. قصص (۲۸)، ۳۵.

۴. مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۵۵۳.

و السلطان: قدرة الملك و قدرة من جعل ذلك له و إن لم يكن ملكاً، كقولك: قد جعلت له سلطاناً على أخذ حقي من فلان؛^۱
سلطان: قدرت پادشاه و قدرت کسی است که پادشاه آن را برای او قرار داده، اگرچه که پادشاه نباشد؛ مثل اینکه می‌گویی: او را برای گرفتن حقم از فلانی «سلطان» قرار دادم.

۳. امر

برای این واژه، شش معنا ذکر شده است که عبارتند از: کار، حکم و دستور، برکت، نشانه راه، عجیب، حادثه.

الهمزة و الميم و الراء أصول خمسة: الأمر من الأمور و الأمر ضد النهي و الأمر النماء و البركة بفتح الميم و المعلم و العجب.
فأما الواحد من الأمور فقولهم هذا أمر رضيته و أمر لأرضاه. و الأمر الذي نقض النهي قولك إفعل كذا. و أما النماء فقال الخليل:
الأمر النماء و البركة و إمراة امرة اى مباركة على زوجها و قد أمر الشيء اى كثر. و أما المعلم و الموعد فقال الخليل: الأمانة الموعد.
قال الأصمعي: الأمانة العلامة. و أما العجب فقول الله تعالى: لقد جئت شيئاً إمراً؛^۲

همزه و ميم و راء پنج اصل دارد: ۱. کار: که جمع آن امور است؛ ۲. ضد نهی؛ ۳. نماء و برکت؛ ۴. نشانه؛ ۵. عجیب.

اما امر که مفرد امور است مثل اینکه می‌گویی: «این کاری است که به آن راضی هستم و آن کاری است که به آن راضی

۱. کتاب العين، ج ۷، ص ۲۱۳.

۲. كهف (۱۸)، ۷۱.

۳. مقاييس اللغة، ماده «امر».

نیستیم». و امری که نقیض نهی است مثل قول تو که می‌گویی: «فلان کار را انجام بده». و اما «نماء» خلیل [فراهیدی] گفته است: امر به معنای نماء و برکت است و «إمرأة أميرة» یعنی زنی که برای شوهرش مبارک باشد. و «أمر الشيء» یعنی زیاد شد. اما تشانه و وعده‌گاه، خلیل گفته: «أماره همان موعده و وعده‌گاه است.» و اصمعی گفته: «أماره همان علامت است.» و اما «عجیب»، مثل کلام خداوند که می‌فرماید: «به راستی کاری عجیب کردی.»

در لسان العرب نیز چنین آمده است:

الأمر: واحد الامور يقال: أمر فلان مستقیم و أمور مستقیمة. و الأمر: الحادثة و الجمع أمور، لا یکسر علی غیر ذلك...^۱
امر، مفرد امور است. گفته می‌شود: «کار فلانی درست است» و امر به معنای حادثه نیز می‌باشد که جمع آن امور است و غیر از آن، جمع مکسر دیگری ندارد.

۴. کتاب

کلمه‌ای است از ماده «کتب» به معنای چیزی را با چیز دیگر جمع کردن. واژه «کتاب» در معنای واجب، حکم و قدر نیز به کار رفته است.

الكاف و التاء و الباء اصل صحیح واحد يدل علی جمع الشيء السی شیء، من ذلك الكتاب و الكتابة... و من الباب الكتاب و هو

۱. لسان العرب، ج ۴، ص ۲۷.

الفرض قال الله تعالى: «كتب عليكم الصيام»^۱ و يقال للحكم: قال رسول الله ﷺ «أما لأقضى بينكما بكتاب الله تعالى» أراد بحكمه... و يقال للقدر: الكتاب؛^۲

کاف و تاء و باء اصل صحیح است که بر یک معنا دلالت می‌کند و آن «جمع چیزی با چیز دیگر» می‌باشد. و کتاب و کتابت از همین باب است... و از همین باب است کتاب به معنای واجب؛ مثل کلام خداوند که می‌فرماید: «بر شما روزه واجب شده است» و نیز به حکم هم اطلاق می‌شود، مثل حدیث پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «به حکم خدا بین شما حکم می‌کنم»... و همچنین در معنای قدر هم به کار رفته است.

این واژه معنای معروف و مشهوری دارد که به مجموعه‌ای از نوشته‌ها گفته می‌شود:

كتب: الكتاب: معروف... الازهری: الكتاب اسم لما كتب و الكتاب: ما كتب فيه... و الكتاب: الصحيفة و الدواة، عن اللحيانی؛^۳

ازهری گفته است: کتاب اسم است برای آنچه نوشته می‌شود و کتاب چیزی است که در آن می‌نویسند... و کتاب به معنای صحیفه و دوات نیز می‌آید.

۱. بقره (۲)، ۱۸۳.

۲. مقایس اللغة، ماده «كتب».

۳. لسان العرب، ج ۱، ص ۶۹۸.

۵. قضاء

این کلمه در معانی متعددی به کار رفته است که برخی، بازگشت همه آنها را به انقطاع و اتمام امور می دانند:

قال الزهري: القضاء في اللغة على وجوه مرجعها إلى انقطاع الشيء وتمامه. و كل ما احكم عمله أو أتم أو ختم أو أدى أداء أو أوجب أو أعلم أو أنفذ أو أمضى فقد قضى؛^۱

زهري گفته است: قضاء در لغت وجوه مختلفی دارد که بازگشت همه آنها به، پایان رساندن و تمام کردن است. هر کاری که عمل آن محکم، تمام، ختم، اداء، واجب، نافذ یا گذرانده شود، قضاء شده است.

و اما معانی این واژه عبارتند از:

۵-۱. محکم کردن و گذراندن:

القاف و الضاد و الحرف المعتل اصل صحيح يدل على إحكام امر و اتقانه و انفاذه لجهته، قال الله تعالى: «فقضاهن سبع سماوات في يومين»^۲ ای احکم خلقه؛^۳

قاف و ضاد و حرف معتل اصل صحیحی است که بر محکم و متقن کردن و گذراندن کاری به حسب حال همان کار دلالت می کند. خداوند تعالی می فرماید: «فقضاهن سبع سماوات في يومين» یعنی آفرینش آن را محکم کرد.

۱. همان، ج ۱۵، ص ۱۸۶.

۲. فصلت (۴۱)، ۱۲.

۳. مقایس اللغة، ماده «قضى»؛ نیز ر.ک: لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۸۶.

۵-۲. حکم:

و القضاء الحكم قال الله سبحانه في ذكر من قال: «فاقض ما انت قاض» ای اصنع و احکم؛^۲
 قضاء به معنای حکم است. خداوند سبحان می فرماید: «فاقض ما انت قاض»؛ یعنی حکم و قضاوت کن.

۵-۳. وصیت:

و قضی اليه عهدا معناه الوصية، و منه قوله تعالى: و قضينا إلى بني اسرائيل؛^۳ عبارت «قضی اليه عهدا» به معنای وصیت است، و از همین باب است آیه شریف که می فرماید: «و قضينا الى بني اسرائيل».

و قضی عليه عهداً: أوصاه و أنفذه، و معناه الوصية؛^۴

عبارت «و قضی عليه عهدا» یعنی وصیت کرد و گذراند.

۵-۴. آمدن: «و قوله: فلما قضينا عليه الموت ای أتى»^۵

۵-۵. سرنوشت: این کلمه هرگاه مقرون به «قدر» باشد به معنای

سرنوشت می باشد.^۶

۱. طه (۲۰)، ۷۲.

۲. مقایس اللغة، ماده «قضی»؛ نیز ر.ک: لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۸۶؛ کتاب العین، ج ۵، ص ۱۸۵.

۳. اسراء (۱۷)، ۴.

۴. کتاب العین، ج ۵، ص ۱۸۵.

۵. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۸۶.

۶. کتاب العین، ج ۵، ص ۱۸۵.

۷. لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۸۷.

۵-۶. حتم.^۱

۵-۷. فراغ.^۲

۶. سنت

اصل این واژه «سن ن ن» به معنای جریان داشتن چیزی می‌باشد. سنت در معنای سیره، صورت^۳، طریقه^۴ و طبیعت^۵ استعمال شده است:

السين و النون اصل واحد مطرد و هو جریان الشيء و اطراده في سهولة... و مما اشتق منه السنة و هي السيرة؛^۶

سین و نون اصل واحدی است به معنای جریان چیزی که از مشتقات آن «سنت» به معنای سیره است.

سنت اگر درباره خداوند به کار رود، به معنای احکام الهی و اگر درباره پیامبر ﷺ به کار رود به معنای اوامر و نواهی قولی و فعلی آن حضرت است.

و سنة الله: أحكامه و أمره و نهیه... و إذا أطلقت في الشرع فإنما يراد بها ما أمر به النبي، صلى الله عليه و سلم، و نهى عنه و ندب إليه قولا و فعلا مما لم ينطق به الكتاب العزيز و لهذا يقال في أدلة الشرع: الكتاب و السنة ای القرآن و الحديث.^۷

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان، ج ۱۳، ص ۲۲۴.

۴. همان، ص ۲۲۶.

۵. همان.

۶. مقایس اللغة، ماده «سن».

۷. لسان العرب، ج ۱۳، ص ۲۲۵.

سنت خداوند یعنی احکام، اوامر و نواهی او... و هرگاه در شرع به کار رود یعنی آنچه که پیامبر ﷺ به آن امر کرده و یا از آن نهی کرده و یا به آن فراخوانده است (چه به وسیله کلام یا به وسیله فعل) و این اوامر و نواهی در قرآن نیامده باشد. به خاطر همین است که در ادلة شرعی می‌گویند: کتاب و سنت یعنی قرآن و حدیث.

البته بازگشت آن نیز به همان سیره و روش می‌باشد:

و سنة رسول الله ﷺ سیره و انما سمیت بذلك لانها تجری جریاً.^۱

سنت پیامبر ﷺ یعنی سیره ایشان، به سیره اطلاق سنت می‌شود چون اجرا می‌شود.

۷. سیره

این واژه از ماده «س ی ر» به معنای رفتن و جریان داشتن است. سیره نیز به معنای راه و روش می‌باشد:

السين و الياء و الراء اصل يدل على مضى و جریان... و السيرة: الطريقة في الشيء و السنة لانها تسير و تجرى.^۲

سین و یاء و راء اصلی است که دلالت می‌کند بر گذشتن و جریان... و سیره یعنی طریقه و روش در چیزی و به معنای سنت است چون سنت اجرا می‌شود.

۱. مقایس اللغة، ماده «سن».

۲. همان، ماده «سیر».

این کلمه در معنای هیئت و حالت نیز به کار رفته است:
و السیرة أيضا: الهيئة و الحالة.^۱

۸. دعاء

اصل این واژه «د ع و» به معنای بازگشت و تمایل چیزی به سوی شما است به واسطه صدا و کلامی که از شما صادر می‌شود:
الدال و السين و الحرف المعتل اصل واحد و هو أن تميل الشيء اليك بصوت و كلام يكون منك.^۲

دعا در معانی گوناگون استفاده شده است که از آن جمله، استغاثه،^۳ عبادت،^۴ رغبت،^۵ نداء^۶ و درخواست^۷ می‌باشند.

۹. مثال

این کلمه از ریشه «م ث ل» و به معنای نظیر و مانند است.
مثل: الميم و الثاء و اللام، اصل صحيح يدل على مناظرة الشيء للشيء و هذا مثل هذا اي نظيره و المثل و المثال في معنا واحد؛^۸

ميم و ثاء و لام، اصل صحيحی است که بر نظیر بودن چیزی

۱. مجمع البحرين، ج ۳، ص ۳۴۰.

۲. مقایس اللغة، ماده «دعو».

۳. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۵۷.

۴. مجمع البحرين، ج ۱، ص ۱۳۹.

۵. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۲۵۷.

۶. همان، ج ۱۴، ص ۲۵۸.

۷. همان، ص ۲۶۲.

۸. مقایس اللغة، ماده «مثل».

به چیز دیگر دلالت دارد و «این، مثل این است» یعنی نظیر آن است و مثل و مثال به معنای واحد است.

البته بعضی مثال را به معنای قصاص نیز دانسته اند:

قال ابوزید: و المثال القصاص، قال: يقال: امثله امثالاً و أقصه أقصاصاً بمعنی، و الاسم المثال و القصاص.^۱

ابو زید گفته: مثال به معنای قصاص است. گفته شده «امثله امثالاً» و «اقصه اقصاصاً» به یک معناست که اسم آنها مثال و قصاص است.

۱. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۶۱۵.

فصل دوم

بررسی مصادیق «جدید» در روایات ظهور

در میان روایاتی که درباره مهدویت و عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام وجود دارد، عباراتی از قبیل قضاء جدید، سلطان جدید، امر جدید و... به چشم می خورد. این عبارات، سوآلی را در ذهن برخی به وجود آورده است که اگر چنین باشد، پس باید گفت امام مهدی علیه السلام دین جدیدی را خواهد آورد. در این فصل به بحث درباره این روایات پرداخته، میزان اعتبار و متن آنها را بررسی می کنیم.

۱. قضاء جدید

در برخی روایات تصریح شده است که حضرت مهدی علیه السلام بعد از قیام به گونه ای جدید به قضاوت خواهد پرداخت که این نوع از قضاوت بر عرب سخت و دشوار است. در این باره به ذکر چهار روایت می پردازیم.

روایت اول:

و أخبرنا علي بن الحسين باسناده [محمد بن يحيى العطار عن محمد بن حسان الرازي عن محمد بن علي الكوفي] عن احمد بن محمد

بن ابی نصر عن عاصم بن حمید الحناط عن ابی بصیر قال: قال
ابوجعفر علیه السلام:

«يقوم القائم بامر جديد و كتاب جديد و قضاء جديد على العرب
شديد ليس شأنه إلا السيف لا يستيب احداً ولا يأخذه في الله لومة
لائم»^۱؛

امام باقر علیه السلام می فرماید: قائم به امر جدید و کتاب جدید و
قضاء جدید قیام می کند که بر عرب شدید است. شأن او غیر
از شمشیر نیست و توبه کسی را نمی پذیرد و در راه خدا از
سرزنش ملامت کنندگان نمی هراسد.

در کتاب بحار الانوار همین روایت از کتاب غیبت نعمانی نقل شده
است که سلسله سند آن را این گونه بیان می کند: «علی بن الحسین
عن محمد العطار عن محمد بن الحسن عن محمد بن علی الكوفی عن
البيزنطي عن عاصم بن حميد الحناط عن ابی بصیر قال: قال
ابوجعفر علیه السلام...»^۲ یعنی به جای «محمد بن حسان»، «محمد بن
الحسن» آمده که احتمالاً اشتباهی از جانب نساخ است.

این روایت به دلیل وجود «محمد بن علی الكوفی» ضعیف است؛
چرا که در هیچ یک از کتب رجالی توضیحی درباره او نیامده و این
شخص، مهمل است.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۳۳، ح ۱۹.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴، ح ۱۱۴.

روایت دوم:

اخبرنا احمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا يحيى بن زكريا بن شيبان قال: حدثنا يوسف بن كليب قال حدثنا الحسن بن علي بن ابي حمزة عن عاصم بن حميد الحنطاط عن ابي حمزة الثمالي قال: سمعت ابا جعفر محمد بن علي عليه السلام يقول: «لو قد خرج قائم آل محمد عليه السلام... فيا طوبى لمن أدركه و كان من انصاره و الويل كل الويل لمن خالفه و خالف أمره و كان من اعدائه، ثم قال: يقوم بأمر جديد و سنة جديدة و قضاء جديد على العرب شديد، ليس شأنه إلا القتل ولا يستتیب أحداً ولا تأخذه في الله لومة لائم!»^۱

ابو حمزه ثمالی گفت: شنیدم ابو جعفر محمد بن علی عليه السلام می فرمود: «اگر قائم آل محمد خروج کند... ای خوشا به حال کسی که به آن حضرت برسد و از یارانش باشد و وای بر کسی که با او و دستوراتش مخالفت کند و از دشمنانش باشد.» سپس فرمود: «او قیام می کند با امری جدید و سنتی جدید و قضاوتی جدید که بر عرب سخت آید. کارش به جز کشتن نباشد و از کسی توبه نپذیرد و در راه خدا تحت تأثیر هیچ ملامت و سرزنشی قرار نگیرد.»

دو نفر در سند این روایت وجود دارند که دچار ضعف می باشند:

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۳۴، ح ۲۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۸، ح ۹۹؛ تفسیر ابو حمزه ثمالی، ص ۸۲ (البته بعضی از بخش های روایت متفاوت با روایت نعمانی است؛ اما قسمت مورد استناد همانند یکدیگر است.)

«حسن بن علی بن ابی حمزه» که ضعیف است^۱ و «یوسف بن کلب» که مجهول است؛ لذا این روایت نیز دچار ضعف سند می‌باشد.

روایت سوم:

اخیرنا احمد بن محمد بن سعید ابن عقدة قال حدثني احمد بن يوسف بن يعقوب ابوالحسن الجعفی من كتابه قال حدثنا ابراهيم بن مهران قال حدثنا الحسن بن علی بن ابی حمزة عن ابيه و وهيب بن حفص عن ابی بصير عن ابی جعفر محمد بن علی عليه السلام انه قال: «إذا رأيت ناراً من قبل المشرق شبه الهردی العظيم تطلع ثلاثة ايام أو سبعة فتوقعوا فرج آل محمد عليهم السلام ان شاء الله عزوجل...» و قال اذا خرج يقوم بأمر جديد و كتاب جديد و سنة جديدة و قضاء جديد علی العرب شديد...^۲

ابوبصیر از امام باقر عليه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

«هنگامی که آتشی را از جانب مشرق شبیه هردی [رنگ زرد و سرخ] - که ترسناک است - دیدید و سه روز یا هفت روز طول کشید، به انتظار فرج آل محمد عليهم السلام باشید ان شاء الله عزوجل...» و فرمود: «چون آن حضرت خروج کند، با امر جدید و کتاب جدید و سنت جدید و قضاء جدید قیام می‌کند که بر عرب سخت باشد...».

این روایت نیز به واسطه وجود «حسن بن علی بن ابی حمزه» دچار

۱. رجال ابن غضائری، ج ۱، ص ۵۱، ش ۳۳ - ۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۴.
 ۲. غیبت نعمانی، ص ۲۵۳، ح ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۰، ح ۹۶، با اندکی تفاوت در متن؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۳، ص ۲۵۳، ح ۷۸۳.

ضعف است.

در روایت دیگری که از قضاوت امام مهدی علیه السلام سخن می‌گویند، نوع این قضاوت را هم مشخص کرده، بیان می‌دارد که قضاوت حضرت، مثل حضرت داوود علیه السلام خواهد بود؛ یعنی در هنگام قضاوت دلیل و مدرک و شاهد طلب نمی‌کند؛ بلکه خداوند، حقیقت را به او الهام کرده است و مطابق علم خود حکم می‌کند.^۱

روایت چهارم:

و روی عبدالله بن عجلان عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «إذا قام قائم آل محمد علیه السلام حکم بین الناس بحکم داوود و لا یحتاج الی بینة یلهمه الله تعالی فیحکم بعلمه...»^۲

وقتی قائم آل محمد علیه السلام قیام کند، با حکم داوود میان مردم قضاوت می‌کند و نیازی به دلیل ندارد. خداوند به وی الهام می‌کند و او به علم خود حکم می‌کند.

این روایت مرسل است؛ زیرا «شیخ مفید» نمی‌تواند بدون واسطه از «عبدالله بن عجلان» - که از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده - روایت نقل کند.

ضمناً این روایت قرینه‌ای است بر اینکه «قضاء» در این روایات به

۱. درباره نوع قضاوت حضرت مهدی علیه السلام در بحث‌های بعد به تفصیل صحبت خواهیم کرد.

۲. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۸۶؛ انوار البیضاء، ص ۳۸۵؛ بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۱۴، ح ۲۳؛ معجم احادیث الامام مهدی، ج ۴، ص ۶۶، ذیل ح ۱۱۳۸.

معنای «حکم و قضاوت» است و نمی‌توان آن را به گونه‌ای دیگر معنا کرد.

اگر چه روایاتی که از قضاوت حضرت صحبت می‌کند، همگی ضعیف هستند؛ اما در حد استفاضه بوده و از مجموع آن‌ها می‌توان نتیجه گرفت که حضرت حجت علیه السلام در دوران ظهور به گونه‌ای جدید میان مردم قضاوت خواهد کرد و این نوع قضاوت، بر عرب شدید است.

۲. سلطان جدید

تنها یک روایت، بیان‌گر سلطان جدید است که از آن فهمیده می‌شود حضرت با سلطان جدیدی که از ناحیه آسمان است، ظهور خواهد کرد.

حدثنا احمد بن محمد بن سعيد قال: حدثني احمد بن يوسف بن يعقوب ابوالحسن الجعفي قال حدثني اسماعيل بن مهران قال حدثنا الحسن بن علي بن ابي حمزة عن ابيه و وهيب عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام: قال: «يقوم القائم في وتر من السنين... فوالله لكأني انظر اليه بين الركن و المقام يبائع الناس بأمر جديد و كتاب جديد و سلطان جديد من السماء...»^۱

ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: قائم در یکی از

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۶۲، ح ۲۲؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۶۰، با تفاوتی اندک؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۵، ح ۱۰۳ (در سند آن، «عن ابيه» نیامده است)؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۳، ص ۲۱۴، ح ۷۳۴.

سال‌های فرد، قیام می‌کند... به خدا قسم! گویی او را می‌بینم که میان رکن و مقام ایستاده و از مردم به امر جدید و کتاب جدید و سلطان جدید، بیعت می‌گیرد....

این روایت بنا بر نقل نعمانی و مجلسی، به دو طریق وارد شده که بنا بر نقل نعمانی، هر دو طریق آن ضعیف است؛ زیرا در سند نعمانی «علی بن ابی حمزه»^۱ و «حسن بن علی بن ابی حمزه»^۲ وجود دارند و بنا بر نقل بحارالانوار نیز در یک طریق «حسن بن علی بن ابی حمزه» آمده است که این طریق، ضعیف می‌باشد؛ اما در طریق دوم «اسماعیل بن مهران» مستقیماً از «وهیب» نقل می‌کند و نامی از «حسن بن علی بن ابی حمزه» و پدرش وجود ندارد. با توجه به اینکه «مجلسی» روایت را از غیبت نعمانی نقل کرده است، این احتمال وجود دارد که «عن ابیه» از سند حذف شده باشد و بنابراین احتمال طریق دوم بحارالانوار نیز ضعیف خواهد بود. اگر صحیح بودن این روایت را بپذیریم، می‌توان به مفاد آن اعتنا کرد. ضمن اینکه در صورت ضعیف بودن نیز دارای مؤیداتی است که مضمون آن را تأیید می‌کند و در بحث توجیه روایات به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

۳. دعاء جدید

در برخی روایات آمده است که قائم آل محمد علیه السلام دعوت جدیدی

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۱۴.

۲. همان، ج ۵، ص ۱۴؛ رجال ابن غضائری، ج ۱، ص ۵۱.

خواهد داشت؛ اما این دعوت یقیناً دعوت به دین جدید نخواهد بود؛ زیرا در همین روایات تصریح شده است که امام قائم علیه السلام، پس از آنکه سنت‌ها تغییر کرده و بدعت‌ها در دین به وجود آید، ظهور می‌نماید و مردم را به سوی اسلام راستین دعوت می‌کند. در این باره، به بررسی چهار روایت می‌پردازیم:

روایت اول:

حدثنا عبدالواحد بن عبدالله بن یونس قال حدثنا احمد بن محمد بن علی بن رباح الزهري قال: حدثنا محمد بن العباس بن عيسى الحسنی عن الحسن بن علی البطائنی عن شعيب الحداد عن ابي بصير قال: قلت لأبي عبدالله عليه السلام: أخبرني عن قول امير المؤمنين عليه السلام: «إن الإسلام بدأ غريباً و سيعود كما بدأ فطوبى للغرباء» فقال: «يا ابا محمد اذا قام القائم عليه السلام إستانف دعاء جديداً كما دعا رسول الله...»^۱

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام درباره این کلام امیرالمؤمنین که فرمود: «همانا اسلام غریبانه آغاز شد و به همان وضع باز خواهد گشت؛ پس خوشا به حال غریبان» پرسید. حضرت در پاسخ فرمود: «ای ابا محمد! وقتی قائم علیه السلام قیام کند، دعوت جدیدی را آغاز می‌کند، همانند دعوت پیامبر...».

جزری در رابطه با کلام امیرالمؤمنین علیه السلام چنین گفته است:

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۲۲، ح ۵؛ الفصول المهمة، ص ۳۵۶ (با اندکی تفاوت)؛ بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۲، ح ۱۰، (همانند نسخه الفصول المهمة) و بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۷، ح ۱۵۰ (همانند نسخه نعمانی).

اسلام در آغاز کارش به سبب کمی تعداد مسلمانان، مانند غریب تنهایی بود که هیچ یک از بستگانش در کنارش نیستند. و به زودی به غربت آغازین باز خواهد گشت؛ یعنی مسلمانان در آخر الزمان کم خواهند شد و همانند انسان‌های غریب می‌گردند.^۱

روایت به این مطلب اشاره دارد که حضرت مهدی علیه السلام دعوت جدیدی را آغاز خواهد کرد. در این روایت نکاتی قابل تأمل است: الف. در روایت آمده است: «کما دعا رسول الله» که نشان می‌دهد دعوت حضرت، همانند دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد بود؛ به این دلیل که از کاف تشبیه استفاده شده است.

ب. امام صادق علیه السلام در توضیح غربت آغازین و غربت مجدد اسلام، فرمود: «استأنف دعاءً جدیداً کما دعا رسول الله» و این می‌تواند قرینه‌ای باشد بر اینکه هر دو، دعوت به اسلام می‌کنند و این دعوت در حالت غربت اسلام آغاز می‌شود.

ج. در نسخه الفصول المهمة به جای «کما دعا رسول الله» عبارت «کما دعا إلیه رسول الله» آمده است؛ چون مرجع ضمیر در «إلیه»، «اسلام» می‌باشد، نتیجه می‌گیریم دعوت امام علیه السلام نیز به اسلام خواهد بود.

در این روایت «احمد بن محمد بن علی بن رباح الزهیری»، مجهول و

۱. بخارالانوار، ج ۸، ص ۱۲.

«حسن بن علی البطائنی» ضعیف می باشد؛^۱ لذا روایت ضعیف است.

روایت دوم:

اخیرنا عبدالواحد بن عبدالله بن یونس قال: حدثنا محمد بن جعفر القرشی قال: حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب قال: حدثنا محمد بن سنان عن ابن مسكان عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام إنه قال: «الإسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً كما بدأ فطوبى للغرباء» فقلت: «إشرح لي هذا أصلحك الله!» فقال: «[مما] يستأنف الداعي منا دعاءً جديداً كما دعا رسول الله صلى الله عليه وآله»^۲

ابوبصیر می گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و به زودی هم چون آغاز، به حالت غربت باز خواهد گشت؛ پس خوشا به حال غریبان». عرض کردم: «خداوند حال شما را اصلاح فرماید! این را برای من شرح دهید». فرمود: «[از آن جهت که] دعوت کننده ای از ما، دعوت نوینی را از سر می گیرد؛ همان طور که رسول الله صلى الله عليه وآله دعوت فرمود».

در این سند، «محمد بن جعفر القرشی» قرار دارد و توثیقی برای او ذکر نشده است مگر اینکه در سند کامل *الزیارات* آمده است^۳ که بر مبنای برخی، نشانه وثاقت اوست؛ اما این مینا مورد پذیرش بیشتر

۱. رجال ابن غضائری، ج ۱، ص ۵۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۴.

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۲۱، ح ۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۶، ح ۱۴۸.

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۱۷۱، محمد بن جعفر الرزاز ابوالعباس.

علما نیست؛ بنابراین ایشان توثیق نمی‌شود. علاوه بر آن «محمد بن الحسین بن ابی الخطاب» که در سند این روایت آمده، مهمل است؛ لذا حتی اگر وثاقت محمد بن جعفر را بپذیریم، باز هم ضعف سند جبران نخواهد شد.

این روایت سند دیگری دارد که سند دوم نیز به همان اشکالات فوق دچار است. در این سند، آمده است: و اخبرنا عبدالواحد بن عبدالله بهذا الاسناد عن محمد بن سنان عن الحسين بن مختار عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام مثله.

این روایت همانند روایت قبل می‌باشد، با این تفاوت که در آن، عبارت «الداعی منا» آمده است و بیان می‌کند کسی که دعوت جدید را شروع می‌کند، از اهل بیت علیهم السلام است؛ لذا ادامه دهنده راه پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام خواهد بود. این مضمون، تقریباً متواتر و یا حداقل معروف است.

روایت سوم:

عن ابی بصیر قال: سمعت ابا عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام يقول: «ان الاسلام بدأ غریباً و سيعود غریباً كما بدأ فطوبی للغریاء» [و هذا حدیث معروف عن رسول الله صلی الله علیه و آله رواه كثير من الخاص و العام و انما حكاه جعفر بن محمد الصادق عنه صلوات الله عليه و تركت اسناده اليه] قال ابوبصير: فقلت له: «شرح لي هذا جعلت فداك يا بن رسول الله» قال علیه السلام: «يستأنف الداعی منا دعاء جدیداً كما دعا رسول الله و كذلك المهدي استأنف دعاء جدیداً الى الله لما غيرت السنن و كثرت البدع و تغلب أئمة الضلال و اندرس

ذکر ائمة الهدی الذین افترض الله طاعتهم علی العباد و أقامهم
للدعاء إلیه و الدلالة بآياته علیه و نسی ذکرهم و انقطع خبرهم
لغلبة ائمة الجور علیهم. فلما انجز الله بالدعاء للأئمة ما وعدهم به
من ظهور مهديهم احتاج أن يدعوهم دعاءً جدیداً كما ابتدءهم
رسول الله ﷺ بالدعاء أولاً؛^۱

از ابوبصیر نقل شده است که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم
که فرمود: «اسلام غریبانه آغاز شد و به زودی به غربت اولیه
باز خواهد گشت؛ پس خوش به حال غریبان!» ابوبصیر
می گوید: به امام عرض کردم: «فدایت شوم ای پسر رسول
خدا! این [حدیث] را برایم شرح بده». امام فرمود: «دعوت
کننده‌ای از ما دعوت جدیدی را آغاز می‌کند؛ آن چنان که
رسول الله ﷺ دعوت کرد و مهدی علیه السلام نیز چنین است،
دعوت جدیدی را به سوی خدا شروع می‌کند؛ به سبب آنکه
سنت‌ها تغییر کرده، بدعت‌ها زیاد شده و پیشوایان گمراهی
غلبه یافته‌اند و یاد ائمه هدی - که خداوند اطاعت آن‌ها را بر
بندگان واجب کرده و آنان را برای دعوت به سوی خودش و
راهنمایی به نشانه‌های وجودش به پنا داشته است - از بین
رفت و یادشان فراموش شد و خبر آن‌ها - به دلیل سلطه ائمه
جور بر آن‌ها - منقطع گشت؛ پس زمانی که خدا به سبب دعا،
برای ائمه وعده اش را درباره ظهور مهدی آن‌ها محقق سازد،
او احتیاج دارد که آنان را به دعوتی جدید فراخواند؛ آن چنان
که رسول خدا ﷺ در آغاز، آنان را دعوت کرد.

۱. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۷۱.

برای روایت، سندی ذکر نشده است و مؤلف، معروف بودن حدیث را دلیل بر بی‌نیازی از ذکر سند دانسته است؛ لذا روایت، مرسل است. علاوه بر آنچه در توضیح روایات قبل گفته شد، باید گفت این روایت با تفصیلی که بیان شد در هیچ یک از کتب دیگر ذکر نشده است و فقط قسمت اول روایت و شرح امام صادق علیه السلام بر آن، تا عبارت «کما دعا رسول الله» در روایات دیگر بیان شده است؛ لذا بعید به نظر نمی‌رسد از عبارت «و كذلك المهدي» تا آخر، کلام مؤلف باشد که به شرح روایت پرداخته است و استفاده از ضمائر غایب «هم» نیز می‌تواند قرینه بر این مطلب باشد. اگر عبارات «کذلك المهدي...» جزء روایت باشد - که البته بعید به نظر می‌رسد - تصریح روشنی بر این دارد که چرا دعوت حضرت مهدی علیه السلام دعوت جدید نامیده شده است.

روایت چهارم:

و روی محمد بن عجلان عن ابی عبد الله علیه السلام قال: «إذا قام القائم علیه السلام دعا الناس الى الاسلام جديداً و هداهم الى امر قد دثر فضل عنه الجمهور. و إنما سمي القائم مهدياً لأنه يهدي إلى امر قد ضلوا عنه و سمي بالقائم لقيامه بالحق»؛^۱
 هنگامی که قائم علیه السلام قیام نماید، مجدداً مردم را به اسلام فراخوانده، به احکام از دست رفته آن راهنمایی می‌کند -

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۳؛ انوار البهیة، ص ۳۸۲؛ مستدرک سفینه البحار ج ۱۰، ص ۵۰۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰، ح ۷.

کارهایی که عموم مردم از آن، روی برگردانده‌اند- و چون از جانب خدا به امور ترک شده راهنمایی می‌کند، او را مهدی می‌نامند و به لحاظ اینکه به طرفداری حق قیام کند، قائم می‌نامند.

ظاهراً تمام منابعی که این روایت را آورده‌اند، آن را از کتاب/ارشاد نقل می‌کنند و در ارشاد نیز سند این روایت ذکر نشده است؛ بنابراین روایت مرسل است. به هر حال نکاتی در این روایت قابل دقت است: الف. در این روایت، تصریح شده است که حضرت، مردم را به اسلام دعوت می‌کند.

ب. بیان می‌کند که این دعوت، جدید شمرده می‌شود؛ چرا که مردم از امر الهی و سنت پیامبر ﷺ فاصله گرفته و آن را رها کرده‌اند و به همین دلیل نیز حضرت را «مهدی» می‌نامند.

روایاتی که بیان‌گر دعوت جدید هستند، مستفیض بوده و از مجموع آن‌ها به دست می‌آید که حضرت، مردم را به دین اسلام دعوت می‌کند؛ در حالی که اسلام همانند روزگار پیامبر ﷺ غریب واقع شده است. نیز از باب جمع میان روایات و حمل مجمل بر مبین، می‌توان نتیجه گرفت که منظور نو شدن «دعوت» است، نه دعوت به دین جدید. در بحث‌های آینده در این باره، بیشتر توضیح خواهیم داد.

۴. کتاب جدید

روایت اول:

حدثنا احمد بن محمد بن سعيد ابن عقدة الكوفي قال: حدثنا احمد بن يوسف بن يعقوب الجعفي ابوالحسن قال: حدثنا اسماعيل بن مهران قال: حدثنا حسن بن علي بن ابي حمزة عن ابيه و وهيب بن حفص عن ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام قال: إنه قال لى ابي عليه السلام: «لابد لئار من آذربيجان لا يقوم لها شيء و اذا كان ذلك فكونوا أخلص بيوتكم و ألدوا ما ألدنا فإذا تحرك متحركنا فاسعوا إليه ولو حبواً والله لكأنى أنظر إليه بين الركن و المقام يبائع الناس على كتاب جديد على العرب شديد» و قال: «ويل لطفاة العرب من شر قد اقترب»^۱.

امام صادق عليه السلام فرمود پدرم به من فرمود: «به ناچار در آذربایجان آتشی روشن شود که هیچ چیز در مقابلش نمی تواند بایستد و چون چنین شود، خانه نشین باشید و تا ما در خانه نشسته ایم، شما نیز بنشینید و چون کسی که از طرف ما حرکت می کند، فعالیت خود را آغاز کرد، به هر نحو ممکن به سوی او بشتابید؛ هرچند با دست و سر و زانو باشد. به خدا قسم! گویی می بینم او را که میان رکن و مقام از مردم به کتاب جدید بیعت می گیرد و بر عرب سنگین خواهد آمد» و فرمود: «وای بر ستمگران عرب از شری که نزدیک شده

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۹۴، ح ۱ و ص ۲۶۳، ح ۲۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۵، ح ۴۰ و ج ۵۲، ص ۲۹۳، ح ۴۲ (با اضافات).

است!»

این روایت که به واسطهٔ «حسن بن علی بن ابی حمزه»^۱ و «پدرش»^۲ ضعیف می‌باشد، پس از آنکه صحبت از برخی فتنه‌ها و توصیه به کناره‌گیری از آن‌ها می‌نماید؛ سفارش به همراهی کردن امام زمان علیه السلام هنگام ظهور می‌کند. حضرت، به کتاب جدید، از مردم بیعت می‌گیرد که به عرب، سخت است.

یکی از فضلاء معاصر^۳ دربارهٔ روایت ابوبصیر می‌گوید:

این حدیث، درست معلوم نیست چه می‌خواهد بگوید و حتماً دست خورده و تغییری کرده است؛ زیرا چنانچه گفتیم، در یک چاپ غیبت نعمانی روی کلمهٔ «آذربایجان» نوشته شده «نسخه» و ثانیاً در بحار الانوار، چاپ امین الضرب که بهترین و صحیح‌ترین چاپ آن است، در صفحهٔ ۱۷۷، روی آن نوشته است «کذا». ثالثاً متن حدیث، مغشوش و مضطرب است که همگی می‌رساند روایت در اصل، چیز دیگری بوده است.

البته این اضطراب در متن، احتمالاً برای قسمت اول روایت «لابد لنا من آذربایجان» می‌باشد؛ چنان که از کلام خود او نیز چنین بر می‌آید و نیز در نسخهٔ بحار الانوار به جای کلمهٔ «لابد لنا من آذربایجان» عبارت «لابد لنا من آذربایجان» آمده است.

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۴؛ رجال ابن غظائری، ج ۱، ص ۵۱.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۲۱۴.

۳. مرحوم علی دوانی در: مهدی موعود، ص ۱۰۸۳، ذیل روایت.

در رابطه با عبارت «علی العرب شدید» نیز که در این روایت آمده، نکاتی قابل توجه است:

۱. در روایت آمده است که حضرت میان رکن و مقام از مردم بیعت می‌گیرد؛ پس معلوم می‌شود که این واقعه در مکه اتفاق می‌افتد؛ لذا منظور از عرب می‌تواند همان عرب مکه باشد. بررسی‌های تاریخی گواهی می‌دهد مردم مکه همواره در پذیرش اهل بیت علیهم‌السلام مشکل داشته‌اند. اوضاع کنونی عربستان و سلطه و هابیت و افکار آن‌ها بر منطقه را می‌توان برای نمونه بیان کرد که ظاهراً این وضعیت ادامه خواهد داشت؛ زیرا وقتی نفس زکیه به عنوان نماینده امام وارد مکه می‌شود، توسط اهل مکه کشته خواهد شد. این نکته به خوبی روشن می‌کند که امام زمان علیه‌السلام وقتی مردم را با قرآن و تفسیر و تأویل صحیح‌اش آشنا کرده، به آن فرا می‌خواند، به مذاق عرب آن منطقه خوش نمی‌آید.

۲. اگر عرب را در این روایت مطلق بدانیم، باز هم این نکته وجود دارد که برخی آیات قرآن با توجه به قواعد کلام عرب و علم لغت، تفسیر به رأی شده و از آن برداشت‌های گوناگون - و بعضاً نادرست - شده است که با ظهور حضرت و بیان تفسیر صحیح، برخی اعراب لجوج و معاند از پذیرش آن اجتناب می‌کنند. همچنان که در برخی روایات آمده است که حضرت بر تأویل قرآن با مردم مبارزه می‌کند.^۱ البته این احتمال بعید است؛ ضمن اینکه این معنا فقط شامل عرب

۱. ر.ک: بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۸، ح ۳۷۶.

نبوده، غیر عرب را هم شامل می‌شود.

۳. ممکن است منظور از عرب در این روایات، حکومت‌های عربی باشد؛ زیرا روایاتی که درباره وجود اعراب در بین یاران حضرت مهدی علیه السلام وارد شده است بر دو دسته‌اند:

۱. روایاتی که بیان می‌کند هیچ عربی همراه حضرت نخواهد بود؛ مثل روایتی از امام صادق علیه السلام که فرمود:

اتق العرب فان لهم خیر سوء اما إنه لا یخرج مع القائم واحد منهم؛^۱

از عرب‌ها بپرهیزید؛ زیرا آینده بد و خطرناکی در پیش دارند. مگر نه این است که کسی از آنان همراه قائم خروج نمی‌کند؟

۲. روایاتی که مردانی از شام، مصر، عراق و... را جزء یاران امام مهدی علیه السلام می‌شمارد. امام باقر علیه السلام فرمود:

یبایع القائم بین الرکن و المقام ثلاثاً و نیف عدة أهل بدر فیهم النجباء من أهل مصر و الأبدال من أهل الشام و الأخیار من أهل العراق، فقیم ماشاء الله أن یقیم؛^۲

۳۱۳ نفر به عدد اصحاب جنگ بدر، میان رکن و مقام یا حضرت مهدی علیه السلام بیعت می‌کنند. میان آنان بزرگانی از اهل مصر و بزرگوارانی از اهل شام و نیکانی از مردم عراق به چشم می‌خورند و حضرت آن مقدار که خدا بخواهد،

۱. غیبت طوسی، ص ۴۷۶؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۱۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۳، ح ۶۲.

۲. غیبت طوسی، ص ۴۷۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۴، ح ۶۴؛ نیز رک: فی رحاب الحكومة الإمام المهدی، ص ۱۲۲.

حکومت می‌کند.

برخی در جمع میان این روایات گفته‌اند: می‌تواند مقصود از روایات گروه اول، حکومت‌ها و دولت‌های عربی باشد.^۱

۴. عبارت «علی العرب شدید» در همه روایات بعد از «کتاب جدید» نیامده است؛ به عنوان مثال، بعد از «قضاء جدید»^۲ نیز آمده و این، نشان گر آن است که هر آنچه حضرت می‌آورد و جدید به نظر می‌رسد، پذیرشش برای عرب مشکل است.

روایت دوم:

و من ذلک [مما نقله من کتاب فضل بن شاذان مارواه الحسن بن محبوب] یرفعه إلی أبی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیث طویل إلی أن قال: «یقول القائم علیه السلام لأصحابه... فیکون اول من یضرب علی یده و ینایعه جبرئیل و میکائیل و یقوم معهما رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام فیدفعان الیه کتاباً جدیداً، هو علی العرب شدید بخاتم رطب یقولون له: اعمل بما فیہ...»^۳

امام باقر علیه السلام در ضمن حدیثی طولانی می‌فرماید: «اولین کسانی که با قائم بیعت می‌کنند، جبرئیل و میکائیل هستند که با ایشان، پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام ایستاده‌اند و کتاب

۱. فی رحاب الحكومة الامام المهدي، ص ۱۲۲.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۳۳، ح ۱۹.

۳. سرور اهل ایمان، ص ۹۳، ح ۷۰؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷، ح ۸۱؛ معجم احادیث

الامام المهدي، ج ۳، ص ۲۹۴، ح ۸۳۱.

جدیدی با مهر تازه را به آن حضرت تحویل می‌دهند که بر
عرب دشوار است و به او می‌گویند: به آنچه که در این کتاب
است، عمل کن.»

در این روایت مرفوعه آمده است که این کتاب جدید توسط
پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام به آن حضرت داده می‌شود و آن دو
بزرگوار، به امام مهدی علیه السلام امر می‌کنند که به آن، عمل کند؛ پس این
کتاب نمی‌تواند ناسخ قرآن و احکام آن باشد. در ضمن، این روایت به
رجعت نیز اشاره دارد.

البته درباره کتاب جدید، روایات دیگری نیز وجود دارد که در
بحث‌های گذشته به آن اشاره کردیم؛ بنابراین روایات این باب،
مستفیض هستند و این کلیت قابل استفاده است که حضرت، کتاب
جدید (دستور العمل جدید) خواهد آورد که پذیرش آن بر عرب
سخت و دشوار است.^۱

۵. سنت جدید

درباره سنت جدید امام عصر علیه السلام دو روایت وجود دارد که در بحث
قضاء جدید آن‌ها را بررسی کردیم.

چنان که پیش از این نیز گفتیم عبارت «علی العرب شدید» تنها
پس از «کتاب جدید» نیامده است؛ لذا این احتمال وجود دارد که
این عبارت به همه مواردی برگردد که در روایت آمده و از آن به

۱. توضیح بیشتر را در فصل سوم خواهیم آورد.

عنوان جدید یاد شده است. در این صورت، سنت جدید نیز چنین خواهد بود که بر عرب، گران و دشوار می‌باشد.

البته دو روایت این باب ضعیف بوده، قابل اعتماد نیست؛^۱ اما متن آن قوی بوده و مؤیداتی دارد که در بحث توجیهاات به آن می‌پردازیم.

۶. مثال جدید

روایت اول:

حدثنا احمد بن محمد عن ابن سنان عن رفیده مولى ابی هبیره^۲ عن ابی عبدالله^{علیه السلام} قال: قال لی: یا «رفیدا! کیف أنت إذا رأیت اصحاب القائم قد ضربوا فساطیظهم فی مسجد الکوفه، ثم أخرج المثال الجدید علی العرب شدید؟» قال قلت: «جعلت فداک ما هو؟» قال: «الذبح» قال: قلت: «بأی شیء یسیر فیهم بما سار علی بن ابی طالب فی اهل السواد؟» قال: «لا یا رفیدا! إن علیاً^{علیه السلام} سار بما فی الجفر الأبیض و هو الکف و هو یعلم أنه سیظهر علی شیعتہ من بعده و إن القائم یسیر بما فی الجفر الأحمر و هو الذبح و هو یعلم أنه لا یظهر علی شیعتہ»^۳

امام صادق^{علیه السلام} به رفید فرمود: «چگونه خواهی بود زمانی که بینی یاران امام قائم^{علیه السلام} خیمه هایشان را در مسجد کوفه بر

۱. البته در برخی روایات آمده است که سیره آن حضرت با سیره پیامبر^{صلی الله علیه و آله} و امیرالمؤمنین^{علیه السلام} متفاوت است که در این باره به تفصیل، بحث خواهیم کرد.

۲. و الصحیح أنه «ابن هبیره» كما فی کتب الرجال (بصائر الدرجات، ص ۱۷۵).

۳. بصائر الدرجات، ص ۱۷۵، ح ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۸، ح ۱۸؛ مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۴۸، ح ۴۵.

پا کرده‌اند؛ سپس [قائم] مثال جدیدی را بیرون می‌آورد که بر عرب گران است؟» رفید گفت: پرسیدم: «فدایت شوم! آن [مثال جدید] چیست؟» فرمود: «کشتن». رفید پرسید: «به چه روشی [قائم] میان مردم عمل می‌کند؟ آیا به روشی که علی بن ابی طالب علیه السلام در اهل سواد عمل کرد» فرمود: «نه ای رفیدا همانا علی علیه السلام عمل کرد به آنچه که در جفر ابیض بود و آن، خودداری [از کشتن] است؛ در حالی که او می‌دانست بعد از وی بر شیعیانش غلبه پیدا می‌کنند. و همانا قائم عمل می‌کند به آنچه که در جفر احمر است و آن، کشتن است؛ در حالی که می‌داند کسی بر شیعیانش غلبه نخواهد کرد».

در این روایت که به واسطه «رفید»-که مهمل است- ضعیف می‌باشد؛ به دو مطلب اشاره شده است؛ یکی اینکه اصحاب قائم علیه السلام خیمه‌هایی در مسجد کوفه بر پا می‌کنند و بر اساس روایات دیگر، این خیمه‌ها برای تعلیم قرآن است. دیگر اینکه مراد از مثال جدید، همان قتل و کشتار است. حضرت چون می‌داند دیگر زمانی نخواهد رسید که دشمنان بر مؤمنان غلبه یابند. تا بخواهند این برخوردها را تلافی بکنند، بدون هیچ ملاحظه‌ای دشمنان و معاندان لجوج را خواهد کشت. این روایت، دلالت واضح دارد بر اینکه مراد، شیوه برخورد است.

روایت دوم:

اخبرنا علی بن احمد البندنجی عن عبيدالله بن موسى العلوی عن
رواه عن جعفر بن يحيى عن أبيه عن أبي عبدالله جعفر بن

محمد ﷺ انه قال: «كيف أنتم لو ضرب أصحاب القائم الفساطيط في مسجد كوفان ثم يخرج إليهم المثال المستأنف أمر جديد على العرب شديد؟»^۱

امام صادق ﷺ فرمود: «چگونه خواهید بود هنگامی که یاران امام قائم ﷺ خیمه‌ها در مسجد کوفه بر پا کنند؛ سپس مثال تازه‌ای برای آنان بیرون آورده شود؛ امر تازه‌ای که بر عرب، سخت خواهد بود.

از جمله راویان این روایت «علی بن احمد البندنیجی» است که ضعیف می‌باشد.^۲ علاوه بر این، در سند روایت آمده است: «عبیدالله بن موسی العلوی عن رواه» که اولاً عبیدالله بن موسی مجهول است و ثانیاً مشخص نیست از چه کسی نقل کرده است؛ بنابراین روایت، ضعیف است.

در این روایت، بعد از «المثال المستأنف» عبارت «امر جدید» آمده است که بیان می‌کند مثال مستأنف همان امر جدیدی است که بر عرب، گران خواهد بود که در این صورت، روایات «مثال جدید» به روایات «امر جدید» ملحق خواهد شد.

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۱۹، ح ۶؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۵، ح ۱۴۲؛ میزان الحکمة، ج ۱، ص ۳۵۵، ذیل ح ۴۷۷.

۲. رجال ابن غضائری، ج ۱، ص ۸۲ رجال ابن داوود، ص ۴۸۰؛ الخلاصه للعلی، ص ۲۳۵.

۷. أمر جدید

روایت اول:

الحسین بن محمد الاشعری عن معلى بن محمد عن الوشاء عن احمد بن عائذ عن ابی خدیجه عن ابی عبدالله علیه السلام أنه سئل عن القائم فقال علیه السلام: «كلنا قائم بأمر الله واحد بعد واحد حتى يجيء صاحب السيف فإذا جاء صاحب السيف جاء بأمر غير الذي كان»^۱ ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام درباره امام قائم علیه السلام پرسید. حضرت فرمود: «همه ما قائم به امر خداییم؛ یکی پس از دیگری. تا زمانی که صاحب شمشیر بیاید. چون صاحب شمشیر آمد، امری به غیر از آنچه بوده، می آورد».

در این روایت امام صادق علیه السلام می فرماید: «همه ما قائم به امر خداییم» یعنی آنچه را که انجام می دهیم، با اذن الهی و فرمان اوست؛ چه قیام کنیم، چه صلح کنیم و چه سکوت ظاهری داشته باشیم. اما این سیره شهادت مظلومانه، سکوت، تقیه و صبر تا وقتی است که قائم به سیف قیام کند. آن گاه امر به گونه دیگری خواهد بود؛ یعنی دیگر سکوت و تقیه معنا ندارد و آن روز، زمان نابودی ظالمان و ستمگران خواهد بود. چنان که در بعضی روایات آمده است حضرت هیچ پرچمی را به نقطه‌ای از جهان نمی فرستد، مگر اینکه پیروز می شود.^۲

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۳۶، ح ۲؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۵۲، ح ۱۱۲۵.

۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۷، ح ۶.

روایت دوم:

عنه [فضل بن شاذان] عن عبدالرحمن بن ابی هاشم و الحسن بن علی عن ابی خدیجه عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «إذا قام القائم علیه السلام جاء بأمر غیر الذی کان»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی قائم قیام کند، به امری غیر از آنچه که بوده است می آید.

این روایت، همانند بخشی از روایت قبل است که بیان می کند حضرت با امری خواهد آمد غیر از آنچه که در گذشته سابقه داشته است.

روایت سوم:

روی ابو خدیجه عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «إذا قام القائم علیه السلام جاء بأمر جدید كما دعا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی بدو الإسلام إلی امر جدید»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی قائم قیام می کند، با امر جدیدی می آید؛ آن چنان که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز اسلام به امر جدید دعوت کرد».

در روایت، امر جدیدی که امام زمان علیه السلام می آورد تشبیه شده است به امر جدیدی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز اسلام آورد. وجه این تشبیه

۱. غیبت طوسی، ص ۴۷۳، ح ۴۹۴؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۵۳، ذیل ح ۱۱۲۵.

۲. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۸۴؛ انوار البیضاء، ص ۳۸۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸، ح ۸۲.

می‌تواند چنین باشد که آنچه را پیامبر ﷺ با آمدن اسلام برای مردم بیان می‌کرد، با آنچه مردم از آباء و اجدادشان آموخته و مأنوس بودند؛ متفاوت بود، مثل احترام به زن و عدم تفاوت میان فرزندان دختر و پسر؛ در حالی که آن‌ها پسر را جزء فرزندان خود می‌دانستند و دختران را زنده به گور می‌کردند. امام زمان علیه السلام نیز وقتی احکام الهی را بیان می‌کند با آن چه مردم انس گرفته‌اند، متفاوت خواهد بود و در نتیجه، امر جدیدی به نظر خواهد رسید.

روایت چهارم:

حدثنا احمد بن محمد بن سعيد بن عقدة قال: حدثني علي بن الحسن التيملي قال: حدثني أخوای محمد و احمد ابنا الحسن عن أبيهما عن ثعلبة بن ميمون و عن جميع الكناسي عن أبي بصير عن كامل عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: «إن قائمنا إذا قام دعا الناس إلى أمر جديد كما دعا إليه رسول الله و إن الإسلام بدأ غريبا و سيعود غريبا كما بدأ. فطوبى للغرباء»^۱

امام باقر علیه السلام فرمود: «قائم ما چون قیام کند، مردم را به امر نوینی دعوت خواهد کرد؛ همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی آن دعوت نمود و اسلام غریبانه آغاز شد و باز آن چنان که شروع شده بود، غریب خواهد گردید. خوشا به حال غریبان!».

از روایت چنین بر می‌آید که امام زمان علیه السلام به امر جدیدی دعوت می‌کند؛ چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز چنین کرد. اینکه در روایت

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۲۰، باب ۲۲، ح ۱.

آمده است «دعا الیه» و مرجع ضمیر در «الیه»، «امر جدید» است؛ می‌توان گفت: امر جدیدی که در آخر الزمان، امام مهدی علیه السلام به آن دعوت می‌کند، همان امر جدیدی است که پیامبر به آن دعوت کرد؛ به عبارت دیگر، امام زمان علیه السلام به همان چیزهایی دعوت می‌کند که پیامبر دعوت کرد.

نکته: روایات دیگری در این باره در بحث‌های گذشته آمده است و به بحث و بررسی آن‌ها پرداخته‌ایم.^۱

بنابراین درباره امر جدید، نه روایت وجود دارد که دو روایت صحیح^۲ و هفت روایت دیگر ضعیف می‌باشند؛^۳ بنابراین، روایات این

۱. قضاء جدید، روایت اول و دوم؛ سلطان جدید؛ دعا جدید، روایت چهارم؛ مثال جدید، روایت دوم.

۲. در روایت اول، تمام راویان ثقه هستند. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۶۶ و ۳۹ و ۹۸ و ۱۸۸؛ الخلاصه للحلی، ص ۵۲ و ۱۸؛ رجال کشی، ص ۳۵۳؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۵۷ و ج ۵، ص ۳۴؛ روایت دوم نیز صحیح است. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۲۳۶ و ۱۸۸ و ۳۰۷ و ۳۹؛ رجال کشی، ص ۵۰۸ و ۳۵۵؛ الخلاصه للحلی، ص ۱۱۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۳۴.

۳. در روایت سوم تمامی نقل‌ها به ارشاد شیخ مفید بر می‌گردد که در ارشاد سند روایت بیان نشده است؛ بنابراین روایت مرسل است. روایت چهارم نیز که به دو طریق وارد شده است، در هر دو طریق آن «کامل» وجود دارد که مجهول است. علاوه بر این «جمیع الکناسی» نیز مجهول می‌باشد. برخی نیز گفته‌اند: ظاهراً او همان «جمیع بن عمیر بن عبدالرحمن العجلی الکوفی» است که در کتب رجال شیعه و سنی آمده؛ ولی درباره او گفته شده است «رافضی ضعیف». [ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۳۲۰، پاورقی ۱]. طبق مراجعه‌ای که انجام شد در کتب رجالی شیعه هیچ توصیفی راجع به «جمیع بن عمیر» نیامده است و عبارت «رافضی ضعیف» در کتب اهل سنت آمده است که مشکل

باب، مستفیض هستند.

در روایات صحیح به دو مطلب اشاره شده است:

۱. منظور از امر، دستور و حکم خدا است؛
 ۲. امر خداوند به امام زمان علیه السلام در دوره ظهور، با امر خدا به سایر معصومان علیهم السلام متفاوت است.
- و از روایات ضعیف چنین بر می آید:
۱. امر جدیدی که امام مهدی علیه السلام می آورد، همانند امر جدیدی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آورد؛
 ۲. امر جدید پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران غربت آغازین اسلام بود و امر جدید امام مهدی علیه السلام در دوران غربت مجدد اسلام؛
 ۳. امر جدیدی را که حضرت مهدی علیه السلام می آورد بر عرب، سخت و گران است؛
 ۴. امر جدید، به معنای امر بی سابقه نیست؛ بلکه امری است که قبلاً وجود داشته و فراموش شده است؛
 ۵. مقصود از امر جدید، قتل و کشتن است.

بنابراین با توجه به استفاضه روایات، می توان نتیجه گرفت حضرت مهدی علیه السلام با حکم و دستور جدیدی از جانب خدا، در دوران غربت مجدد اسلام - به سوی مردم - می آید که این دستورات بر عرب،

ناگوار و سخت است.^۱

۱. در فصل سوم، گفتار سوم، توضیح خواهیم داد که مقصود از امر جدید چیست.

فصل سوم

دلایل رد «دین جدید»

گفتار اول. خاتمیت

از جمله دلایلی که می‌فهمانند امام مهدی علیه السلام دین جدیدی نخواهد آورد، همان دلایلی است که خاتمیت پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله را ثابت می‌کند. در صورتی که ثابت شود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آخرین فرستاده الهی است، آمدن دین جدیدی پس از آن، پذیرفتنی نیست.

تعریف خاتمیت

معنای لغوی:

الختم له اصل واحد و هو بلوغ آخر الشيء. يقال: ختمت العمل و ختم القاریء السورة، و الختم هو الطبع على الشيء فذلك من هذا الباب أيضاً، لأن الطبع على الشيء لا يكون إلا بعد بلوغ آخره؛^۱

ختم، اصل واحدی دارد که آن رسیدن شیء به آخر است. گفته می‌شود: عمل به پایان رسید و قاری سوره را به پایان رساند.

۱. مقایس اللغة، ماده (خ - ت - م).

ختم، مهر زدن بر چیزی است و این نیز از همین باب است به دلیل اینکه مهر زدن بر چیزی، وقتی است که به آخر برسد. الخاتم بفتح التاء، و کسرها اشهر کما نص علیه البعض؛ واحد الخواتیم و هو حلقة ذات فص من غیرها؛^۱ خاتم به فتح تاء - و به کسر تاء مشهور تر است؛ چنانکه بعضی به آن تصریح کرده‌اند - واحد خواتیم می‌باشد و آن حلقه‌ای است که نگینی از غیر خودش دارد.

معنای اصطلاحی:

«أی الفرد الآخر من سلسلة الأنبياء و به ينتهی النبوة. و هذه الصیغة [خاتم] آكد فی الدلالة علی الخاتمية من صیغة الخاتم اسم فاعل، لأن الخاتم أعم من أن يكون الختم بنفسه أو بغيره، بخلاف الخاتم اسماً فانه يدل علی من به يتحقق صفة الختم و أما علة ذکر هذه الصیغة فی المورد؛ فأن المورد فی مقام تبلیغ - الفرائض و الأحكام - «الذین يبلغون رسالات الله» «ما كان علی النبی من حرج فيما فرض الله له»، فیصرح بأنه رسول الله الموظف بأن يبلغ رسالات الله، بل أنه خاتم النبیین و له الرسالة التامة و النبوة الكاملة؛^۲

آخرین فرد از انبیا و به وسیله او نبوت به پایان می‌رسد. و صیغه «خاتم» تأکید بیشتری دارد بر خاتمیت نسبت به «خاتم» صیغه اسم فاعل؛ چون خاتم اعم است از اینکه ختم بنفسه باشد یا بغيره، به خلاف خاتم که اسم است و آن بر کسی

۱. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۵۴، ماده (خ - ت - م).

۲. التحقیق، ماده (خ ت م)؛ نیز رک: مفردات، ج ۱، ص ۲۷۵.

دلالت می‌کند که صفت ختم به وسیله او محقق می‌شود. اما اینکه چرا درباره پیامبر اسلام «خاتم» به کار رفته است؛ ایشان در مقام تبلیغ فرائض و احکام است. «کسانی که رسالات خداوند را ابلاغ می‌کنند»؛ «بر نبی حرجی نیست در آنچه خداوند بر او واجب کرده است»؛ پس تصریح دارد به اینکه رسول الله موظف است به اینکه رسالات خداوند را ابلاغ کند؛ بلکه او «خاتم النبیین» است و دارای رسالت تامه و نبوت کامله می‌باشد.

دلایل خاتمیت

خاتمیت شریعت، با کمال آن، ملازمه دارد؛ زیرا اگر شریعت کامل تر، امکان پذیر باشد، پایان بخشیدن به شریعت - با فرض وجود قابلیت شریعت کامل تر در افراد بشر - با جود و حکمت الهی سازگاری ندارد. از سوی دیگر هرگاه شریعت به کامل ترین مرتبه ممکن رسید، شریعت دیگری برتر از آن، معقول نیست و در این صورت، دین و شریعت به پایان خود می‌رسد.

کمال شریعت عبارت است از اینکه معارف و احکام آن در همه حوزه‌های هدایت که قلمرو نقش آفرینی و کارکرد دین است، عالی‌ترین معارف و احکام ممکن باشد.^۱

از نظر مسلمانان، دین اسلام آخرین شریعت آسمانی و پیامبر اسلام نیز آخرین نبی و فرستاده الهی است؛ از این روی، پس از آن آمدن

۱. عقائد استدلالی، ج ۲، ص ۶۶.

دین جدید، امری غیر ممکن است و مدعیان آوردن کتاب جدید و دین جدید، دروغ‌گویانی هستند که برای فریب مردم یا انگیزه‌هایی از این نوع، چنین ادعایی را مطرح می‌کنند.

این ادعای مسلمانان همراه با دلایلی است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. ما کان محمد أباً أحد من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین؛^۱ محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست، بلکه رسول خدا و خاتم الانبیاء است.

در این آیه شریف، خداوند به صراحت اعلام می‌کند «محمد ﷺ» رسول خدا و خاتم انبیا است و پس از او پیامبر دیگری نخواهد آمد. اگر گفته شود که آیه شریف، حضرت را خاتم «انبیاء» معرفی کرده است؛ ولی ممکن است پس از او «رسول» دیگری بیاید، در جواب می‌گوییم: ختم نبوت، لازمه اش ختم رسالت نیز هست. آیت الله سبحانی در این باره می‌فرماید:

ثم إن ختم النبوة يستلزم ختم باب الرسالة و ذلك لأن الرسالة هي ابلاغ أو تنفيذ ما تحمله الرسول عن طريق الوحي. فاذا انقطع الوحي و الاتصال بالمبدأ الأعلى فلا يبقى للرسالة موضوع و هذا واضح لمن أمعن النظر في الفرق بين النبي و الرسول. فالنبي هو الإنسان الموحى إليه بإحدى الطرق

۱. احزاب (۳۳)، ۴۰.

المعروفة و الرسول هو الإنسان القائم بالسفارة من الله للتبشير
أو للتنفيذ عمل في الخارج أيضاً^۱

همانا ختم نبوت، مستلزم ختم باب رسالت، نیز هست. به این دلیل که رسالت، ابلاغ یا تنفیذ چیزی است که رسول از طریق وحی دریافت می‌کند. پس زمانی که اتصال به مبدأ اعلی و وحی قطع شود، دیگر برای رسالت موضوعی باقی نمی‌ماند و این برای کسی که در فرق میان رسول و نبی دقت کند، واضح است. نبی، انسانی است که به یکی از راه‌های معروف به او وحی می‌شود و رسول، انسانی است قائم به سفارت از جانب خدا برای تبشیر یا تنفیذ عمل در خارج، علاوه بر اینکه به او وحی نیز می‌شود.

۲. «إنا نحن نزلنا الذكر و إنا له لحافظون»^۲

همانا ما قرآن را نازل کردیم و ما آن را حفاظت می‌کنیم. یکی از حکمت‌های بعثت پیامبر جدید، حفظ و صیانت محتوای دعوت پیامبر قبلی، از تحریف و نابودی است؛ اما این مسأله درباره اسلام و کتاب آسمانی آن صدق نمی‌کند؛ چرا که خداوند خود نگاهبانی آن را از دگرگونی ضمانت کرده است.

۳. اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي...^۳

امروز برای شما دینتان را کامل و نعمتم را تمام کردم.

۱. محاضرات فی الالهيات، ب، ۵، ف، ۶، ص ۳۳۰.

۲. حجر (۱۵)، ۹.

۳. مائده (۵)، ۳.

از دیگر زمینه‌های بعثت پیامبر جدید، لزوم تکمیل شریعت سابق - ولو از نظر بیان تفصیلی احکام قبلی و ارائه احکام جدید - است. قرآن کریم می‌فرماید: دین اسلام کامل شده است و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

ولا رطب ولا یابس إلا فی کتاب مبین؛^۱

و هیچ خشک و تری وجود ندارد، مگر اینکه در کتابی آشکار آن را بیان کرده‌ایم.

هیچ موضوعی نیست که در قرآن مطرح نشده باشد، ضمن اینکه خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء و هدی و رحمة و بشری للمسلمین؛^۲

و کتاب را بر تو نازل کردم؛ در حالی که بیان‌گر همه چیز است و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

۴. «... و انه لکتاب عزیز * لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من عزیز حمید؛^۳

و آن، کتابی است قطعاً شکست‌ناپذیر * هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش رو و نه از پشت سر به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خدای حکیم و شایسته ستایش، نازل شده است.

یکی از موجبات ظهور پیامبر جدید، لزوم تبیین و تفصیل شریعت

۱. انعام (۶)، ۵۹.

۲. نحل (۱۶)، ۸۹.

۳. فصلت (۴۱)، ۴۱ و ۴۲.

و استمرار ارتباط میان حجت خدا و مردم است که این مسأله در اسلام، از سوی شخص پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم السلام تأمین می‌شود؛ لذا از این نظر نیز به بعثت پیامبر جدیدی نیاز نخواهد بود. از این روست که سلسله انبیا با بعثت پیامبر اسلام ﷺ خاتمه یافت و دین اسلام تا روز رستاخیز، ثابت و استوار خواهد ماند؛ نه تحریفی در آن راه می‌یابد و نه نسخی موجب تحول احکام آن می‌شود.

البته مفاد این آیه با آیات قبل متفاوت است؛ زیرا آنچه را که این آیه نفی می‌کند، فرض بعثت پیامبر جدیدی است که دارای کتاب آسمانی جدیدی باشد؛ ولی با این آیه نمی‌توان فرض وجود پیامبری را نفی کرد که مبلغ همین شریعت باشد؛ مثل حضرت لوط که مبلغ کتاب و شریعت حضرت ابراهیم علیهما السلام بوده است.^۱

۵. حدیث منزلت؛ هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ برای جنگ تبوک از مدینه حرکت می‌کرد، امیرمؤمنان علی علیهما السلام را برای رسیدگی به کارهای مسلمانان به جای خود قرار داد. آن حضرت، برای اینکه از فیض شرکت در این جهاد محروم می‌شد، ناراحت بود و اشک از چشمانش جاری شد. پیامبر گرامی ﷺ به آن حضرت فرمود:

أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه
لأنبيى بعدى؛^۲

آیا راضی نمی‌شوی به اینکه برای من به منزله هارون برای

۱. برای بیان دلایل قرآنی از کتاب راه و راهنما شناسی، تألیف آیت الله مصباح یزدی استفاده شده است.

۲. مراجعات، مراجعه ۲۸ و ۲۹؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۵۸.

موسی باشی؛ جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.

۶. پیامبر ﷺ فرمود:

ایها الناس! إنه لا نبيّ بعدی و لا أمة بعدکم...^۱

ای مردم! بعد از من پیامبری و بعد از شما امتی نخواهد بود.

۷. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

بعث الله محمداً لإنجاز عده و إتمام نبوته؛^۲

خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را برای منجز کردن وعده اش و تمام

کردن نبوتش مبعوث کرد.

۸. امام صادق علیه السلام فرمود:

حلال محمد حلال إلى يوم القيامة و حرامه حرام أبداً إلى يوم

القيامة، لا يكون غيره ولا يجيء غيره؛^۳

حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرام او تا ابد حرام

است. غیر از او کس دیگری نیست و کس دیگری نمی آید.

۹. امام صادق علیه السلام فرمود:

إن الله بعث محمداً صلی الله علیه و آله فختم به الأنبياء فلا نبيّ بعده و أنزل

عليه كتاباً فختم به الكتب فلا كتاب بعده؛^۴

همانا خداوند، محمد را مبعوث کرد و با او سلسله نبوت را

ختم کرد؛ پس پیامبری بعد از او نیست. کتابی بر او نازل کرد

۱. خصال، ج ۱، ص ۳۲۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۵.

۲. نهج البلاغه، خ ۱.

۳. کافی، ج ۱، ب ۱۷، ح ۱۹.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ب ۱۳، ح ۶۲.

و کتاب‌ها را با آن ختم کرد؛ پس کتابی بعد از آن نیست.

۱۰. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

فضلت علی الانبیاء بست: أعطیت بجوامع الکلم و نصرت بالرعب و أحتلت لى الغنائم و جعلت لى الأرض ظهوراً و مسجداً و أرسلت إلى الخلق كافة و ختم بی النبیون؛^۱

با شش خصلت بر سایر انبیا فضیلت داده شده‌ام؛ جوامع کلمات در اختیار من در آمده است، با رعب و ترس یاری شده‌ام، غنیمت‌های جنگی بر من حلال شده است، زمین، وسیله سجده و طهارت من است، بر همه مردم مبعوث شده‌ام، نبوت با من خاتمه یافته است.

روایات فوق، همگی به صراحت بیان می‌کنند که پیامبر دیگری پس از پیامبر اسلام نخواهد آمد. البته روایات در این باب، بیش از آن است که در این بخش ذکر کردیم.

گفتار دوم. روایات معارض

روایات فراوانی وجود دارد که صراحتاً بیان می‌کند امام مهدی علیه السلام جانشین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ادامه دهنده راه اوست. دین او اسلام است و برای احیای اسلام و قرآن قیام خواهد کرد.

۱. امام مهدی علیه السلام از امت پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشین او

در روایات اسلامی، قائم آخرالزمان از امت پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله معرفی

۱. فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۱، ص ۴۵.

شده است.

پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

«المهدی منا أهل البيت رجل من أمتي...»^۱ مهدی از ما اهل بیت و مردی از امت من است.

اگر چنین است و او از امت پیامبر اسلام ﷺ باشد؛ پس او مسلمانی است که به احکام اسلام پایبند خواهد بود؛ چرا که یکی از معانی امت، دین و طریق است و امت هر پیامبری، پیروان او هستند. اگر کسی پیرو پیامبری نباشد - حتی اگر در زمان او زندگی کند - از امت او به شمار نمی آید.^۲

نیز در این باره می توان به روایاتی استناد کرد که جانشینان پیامبر ﷺ را معرفی می کنند. جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

روزی بر فاطمه علیها السلام داخل شدم. مقابل آن حضرت لوحی دیدم که اسامی جانشینان پیامبر ﷺ از فرزندان فاطمه علیها السلام در آن نوشته شده بود. آنان را شمردم؛ دوازده تن بودند که آخرینشان قائم بود. سه تای آنان، محمد و سه تای آنان، علی بودند.^۳

همچنین در روایتی از پیامبر اسلام ﷺ می خوانیم:

معاشر الناس! إني نبي و علي وصي. ألا إن خاتم الأئمة منا القائم المهدی...^۴

۱. الحاوی للفتاوی، ج ۳، ص ۸۴ عقد الدرر، ج ۱، ص ۷؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۸۰.

۲. ر.ک: مجمع البحرين، ج ۶، ص ۱۳؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۵۳۲، ح ۹.

۴. روضه الواعظین، ص ۹۷.

ای مردم! من، پیامبر و علی، وصی من است. همانا آخرین
امام، از ما است. او قائم مهدی است.

در زیارت امام مهدی علیه السلام عرض می‌کنیم:

السلام علی المهدی الامم و جامع الکلم السلام علی الخلف
السلف...^۱

سلام بر مهدی امتهما و جامع کلمات وحی الهی، سلام بر
جانشین اولیاء گذشته....

بنابراین مهدی علیه السلام از امت رسول الله و جانشین او است و راهی را
که طی خواهد کرد، همان راه جدش رسول خدا است.

۲. امام مهدی، حاکم جامعه اسلامی

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «إن فی أمتی المهدی یرج...»^۲ همانا
مهدی در امت من است که خروج می‌کند. و یا فرمود: «یکون فی آخر
امتی خلیفة...»^۳ در آخر امت من خلیفه‌ای است....

مهدی علیه السلام در امت پیامبر، قیام و خروج می‌کند و خلیفه امت پیامبر
خواهد بود و کسی که خلیفه بر حق امت اسلامی است و به نص
پیامبر صلی الله علیه و آله انتخاب شده است، به یقین قوانین و مقررات اسلامی را بر
جامعه، حاکم خواهد کرد.

اینکه می‌گوییم او، حاکم امت اسلامی است؛ بدین معنا است که

۱. مصباح الزائر، ص ۲۲۶.

۲. الحاوی للفتاوی، ص ۱۲۶.

۳. همان، ص ۱۲۶.

اسلام دین جهانی خواهد شد و دینی جز اسلام در جهان نخواهد بود؛ از این رو حضرت، تنها حاکم جهان نیز خواهد بود.

۳. مذهب امام مهدی علیه السلام

به یقین حضرت صاحب الزمان علیه السلام نه تنها بر دین اسلام خواهد بود و مبلغ، مروج و مبین این دین؛ بلکه از میان تمام مذاهب اسلامی، شیعه اثنی عشری مذهب برگزیده حضرتش می باشد و این خود دلیلی است بر اینکه از میان تمام مذاهب اسلامی فقط شیعه اثنی عشری، بر حق و بقیه مذاهب، باطل می باشند. برای اثبات این ادعا، دلایل ذیل قابل توجه است:

الف. در روایات، امام مهدی علیه السلام از امت و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شمرده شده است و او را آخرین خلیفه پیامبر معرفی کرده اند.^۱ پس مذهب او همان خواهد بود که اجدادش علیهم السلام به آن باور داشته اند و مذهب وی، امری است که فهم آن با توجه به روایات و تاریخ، سهل و آسان است.^۲

ب. نکته جالبی که در اینجا با آن رو به رو می شویم اعترافات برخی اهل سنت به افضلیت حضرت حجت علیه السلام بر خلفای آنها است. سیوطی از محمد بن سیرین نقل می کند:

«فتنه ای روی خواهد داد... در آن هنگام در خانه هایتان بنشینید، تا آنکه بشنوید بهتر از ابوبکر و عمر به میان مردم

۱. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۰

۲. درباره واژه امت پیش تر توضیح داده ایم.

آمده است» سؤال شد: «مگر بهتر از ابوبکر و عمر هم خواهد آمد؟» گفت: «در گذشته بوده‌اند کسانی که بر کسان دیگر برتری داشته‌اند» [یعنی در آینده هم خواهد بود].^۱

برزنجی هم با کلام ابن سیرین موافق است و پس از نقل آن می‌نویسد:

محمی الدین بن عربی در فتوحات مکیه نوشته است:
مهدی در اندیشه‌ها و فرمان‌هایش معصوم و دنیاله روی پیامبر ﷺ است هرگز از او خطایی سر نمی‌زند.

برزنجی می‌نویسد:

بی‌شک این وصف در شیخین نبوده و از این لحاظ می‌توان مهدی را از آنان برتر دانست؛ هرچند آن دو دارای فضیلت همراهی پیامبر ﷺ و مشاهده وحی و سابقه در اسلام و... می‌باشند و الله العالم.^۲

همه عقلا قبیح می‌دانند که افضل از مفضول پیروی کند. پس بنا بر اعتراف خود علمای اهل سنت، حضرت مهدی علیه السلام از خلفا تبعیت نخواهد کرد و مذهب ایشان مطابق مذهب خلفا نیست.^۳ البته این دلیل، اخص از مدعا است و فقط ثابت می‌کند که مذهب امام علیه السلام با مذهب خلفای اهل سنت فرق دارد؛ اما درباره دیگر مذاهب چیزی را اثبات و یا نفی نمی‌کند.

۱. الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲. تاریخ پس از ظهور، ص ۶۸.

۳. این مطالب از کتاب تاریخ ما بعد الظهور اقتباس شده است.

ج. خداوند متعال می‌فرماید:

اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم
الإسلام ديناً^۱

امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام
کردم و راضی شدم دین شما اسلام باشد.

مطابق روایات و نظر مفسران، شأن نزول آیه، واقعه غدیر خم و
معرفی امیرمؤمنان علی علیه السلام به جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله است. پس دین
مورد رضایت خداوند که در عصر ظهور بر همه ادیان غالب خواهد
شد، همان دینی است که روز غدیر خم، کامل و به مردم معرفی
شد؛ یعنی دینی که رکن رکن آن، ولایت و پیروی از آن باشد.^۲

۴. امام مهدی علیه السلام احیاگر «کتاب و سنت»

قائم آخر الزمان علیه السلام نه تنها ناسخ دین اسلام نخواهد بود؛ بلکه بنایی
که به دست پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نهاده شده است را کامل خواهد
کرد. آنچه از آموزه‌های این دین کامل، مجال اجرا نیافته است در
دوران حکومت امام مهدی علیه السلام به اجرا در خواهد آمد. نیز کهنگی و
اندراسی را که در طول زمان به دلیل بی‌توجهی‌ها و... بر این دین
عارض شده است، از بین خواهد برد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. مانده (۵)، ۳.

۲. نور (۲۴)، ۵۵. (وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ).

۳. اقتباس از کتاب موعودشناسی، ص ۶۱۱.

... يقوم بالدين في آخر الزمان كما قمت به في أول الزمان؛^۱
 دین را در آخر الزمان استوار می‌کند، آنچنان که من در اول
 زمان استوار کردم.

این روایت با صراحت بیان می‌کند که امام زمان علیه السلام دین اسلام را
 پایدار نموده، آن را رونق می‌بخشد؛ چون «الف و لام» در «الدین»
 عهد است و معهود، دین اسلام است.^۲

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه پس از حمد و ثنای الهی و صحبت
 درباره نظم جهان و توصیه به تقوا و نیز عبرت آموزی از سرگذشت
 پیشینیان می‌فرماید:

قد لبس للحكمة جنتها و أخذ بجميع أدبها من الإقبال عليها و
 المعرفة بها و التفرغ لها فهي عند نفسه ضالته التي يطلبها و
 حاجته التي يسأل عنها فهو مغترب إذا اغترب الإسلام و
 ضرب بعسيب ذنبه و الصق الأرض بجرانه بقية من بقايا
 حجة خليفة من خلائف أنبيائه...^۳

سپر حکمت را پوشیده و آن را با تمام شرایطش از توجه،
 شناخت و آمادگی برای اخذ آن، فرا گرفته است. پس حکمت،
 گمشده‌ای است که آن را یافته است و آرزویی است که
 درخواست می‌نموده. او از مردم کناره گرفته و در گوشه‌ای به
 سر برده و این هنگامی است که [بر اثر فتنه‌ها] اسلام غریب

۱. ذخائر العقبی، ص ۱۳۶؛ بخارالانوار، ج ۳۶، ص ۳۰۸، ح ۱۴۶.

۲. مهدی موعود، ص ۱۰۵۰.

۳. نهج البلاغه (فیض الاسلام)، خطبه ۱۸۱.

شده و مانند شتری است که رنجیده و دم خود را به حرکت در آورده و جلوی گردنش را به زمین می‌چسباند. او از بازماندگان حجت خدا و جانشینی از جانشینان پیامبران الهی است.

ابن ابی الحدید گفته است:

شیعه امامیه می‌گویند مقصود از این شخص، قائم منتظر است و صوفیه گفته‌اند او ولی الله است و معتقدند که دنیا از چهل نفر ابدال و هفت نفر اوتاد و یک نفر به نام قطب، خالی نیست. به گمان فلاسفه مقصود حضرت، «عارف» است. اهل تسنن عقیده دارند او مهدی است که پس از این متولد خواهد شد و اینکه حضرت می‌فرماید: «او از مردم کناره می‌گیرد؛ یعنی این مرد هنگامی که فسق و فجور ظاهر گشت، مخفی می‌شود و غربت اسلام موقعی است که عدل و صلح، غریب شود و از میان برود و این، بر اعتقاد شیعه به مهدی موعود دلالت دارد.^۱

رسول اکرم ﷺ در پاسخ به سؤال شخصی یهودی که درباره وصی آن

حضرت پرسید، فرمود:

كائن في أمتي ما كان من بني إسرائيل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة. و إن الثاني عشر من ولدي يغيب حتى لا يرى و يأتي علي أمتي زمن لا يبقى من الإسلام إلا اسمه ولا من القرآن إلا رسمه فحينئذ يأذن الله له بالخروج فيظهر الإسلام و يجدد الدين...^۲

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۹۶، (با تلخیص).

۲. کفایة الاثر، ص ۱۵؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۸۳، ح ۱۰۶.

هر چه در بنی اسرائیل بوده، در امت من نیز بدون کم و زیاد خواهد شد. دوازدهمین فرزندم پنهان شود که دیگر دیده نشود. روزگاری بر امتم بیاید که از اسلام، جز نامش و از قرآن، جز نشانه اش باقی نماند. در آن هنگام، خداوند اجازه خروجش می‌دهد پس [ظاهر شود] و اسلام را آشکار و دین را تجدید می‌کند.

پس خروج و قیام حضرت برای ظاهر کردن اسلام ناب محمدی و تجدید بنای محکم اسلام خواهد بود.

از زمان رحلت پیامبر مکرم اسلام ﷺ حرکت شومی آغاز شد که باعث شد هر روز، فاصله مردم، از دین خدا و قرآن و روش پیامبر ﷺ بیشتر شده، بسیاری از آموزه‌ها به فراموشی سپرده شوند یا تغییر یابند؛ به طوری که در روایات، قائم آل محمد ﷺ زنده کننده کتاب خدا و سنت پیامبر معرفی شده است و این، بدان معناست که آن قدر مردم از آن‌ها فاصله می‌گیرند که در زندگی ایشان اثری ناچیز از آموزه‌های دینی مشاهده خواهد شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«... یحیی السنة و الفرض؛ احکام واجب و مستحب را

زنده می‌کند.

همچنین می‌فرماید:

فیریکم کیف عدل السیره و یحیی میت الکتاب و السنة؛^۲

۱. الزام الناصب، ص ۲۴۱؛ ینایع الموده، ج ۳، ص ۱۹۱.

۲. نهج البلاغه، خ ۱۳۸.

به شما نشان می‌دهد که چه نیکو می‌توان به عدالت رفتار کرد. او تعالیم فراموش شده قرآن و سنت را زنده می‌کند.

در برخی از ادعیه نیز زمزمه عاشقانه منتظران ظهور مهدی علیه السلام، درخواست برای بازگشت احیاگر دین محمدی صلی الله علیه و آله است. در دعای عهد می‌خوانیم:

و اجعله اللهم مفزعا لمظلوم عبادک و ناصراً لمن لا یجد له ناصراً
غیرک و مجدداً لما عطل من احکام کتابک و مشیداً لما ورد من
اعلام دینک و سنن نیک صلی الله علیه و آله؛
او را پناهگاه ستم دیدگان و یار کسی که جز تو یاری ندارد و
تازه کننده احکام تعطیل شده قرآنت و برپاکننده آنچه وارد
شده از اعلام دینت و روش‌های پیامبرت قرار ده.

ناله دلسوختگان در دعای ندبه، آن‌گاه که ناله‌های فراغ را مویه می‌کنند، این است:

أین بقیة الله التي لا تخلو من العترة الهادية، أین المعد لقطع
دابر الظلمة، أین المنتظر لإقامة الأمت و العوج، أین المرتجى
لإزالة الجور و العدوان، أین المدخر لتجديد الفرائض و
السنن، أین المتخير لإعادة الملة و الشريعة، أین المؤمل لآحیاء
الکتاب و حدوده، أین محیی معالم الدین و أهله...؟
کجا است بقیة الله که بیرون از خاندان هدایت نیست؟ کجا
است آماده برای ریشه کن کردن ستمکاران؟ کجا است منتظر
برای راست کردن نادرستی‌ها؟ کجا است مرکز امید برای

۱. المنار، ص ۶۶۳؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۹۶، ح ۱۱۱.

۲. همان، ص ۵۷۹؛ اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۵۰۸؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۱۰۴.

انداختن بیداد و ستم؟ کجا است ذخیره برای تازه کردن فرائض و سنن دین؟ کجا است انتخاب شده برای باز گرداندن کیش و آیین؟ کجاست آن مورد آرزو برای زنده کردن قرآن و حدودش؟ کجا است زنده کننده آثار دین و اهل دین؟

۵. امام مهدی علیه السلام نابودگر بدعت ها

آن گاه که مردم از سرچشمه معارف دور بشوند، عده‌ای سودجو برای رسیدن به خواسته‌های نفسانی خویش، به دگرگون کردن معارف ناب دست زده، بدین سان برخی امور را به نام دین به مردم می‌آموزند که در واقع، جزء دین نیست. گاهی مطالبی که مخالف هوای نفس آن‌ها است و جلوی برخی کارهای خلاف آن‌ها را می‌گیرد، از دین حذف می‌کنند. یکی از وظایف امام زمان علیه السلام مبارزه با این بدعت‌ها است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

لو قام قائمنا... و قطع طلاق البدعة و كل ما ابتدعه المبتدعون في الدين و الأحكام و القول في الحلال و الحرام و أقام الناس بالسيف على سيرة علي عليه السلام التي سار بها في الأمة على ما عهد إليه رسول الله صلى الله عليه وآله و مما آثره على ذلك الأئمة من ولده. فأحيوا ما أماته المبتطلون من أحكام الدين و قطعوا بدع المبتدعين ولا يزال ذلك حتى يعود الدين جديداً غصاً كما ابتدء في الإسلام صفواً محضاً كما نشأ و يكون الدين لله كما وعد تعالى في كتابه و يظهر على كل دين كما أوجب في إيجابه و يكون ذلك على أيدي أئمة دينه و أوليائه و ينسب إلى المهدي أولهم إذا كان سبب ابتدائه و عنه تفرع ما تفرع فيه إلى غاية انتهائه كما ينسب ذلك و ما قبله

الی محمد النبی ﷺ إذ هو فی شریعته و ملتة ولأهل دعوته و أمته
و علی يد الأئمة من ذریتة؛

زمانی که قائم ما قیام کند... طلاق بدعت را از میان می برد و
نیز هر آنچه را که بدعت گزاران، در دین و احکام و حلال و
حرام به وجود آوردند. و مردم را با شمشیر به سیره علی علیه السلام
وا می دارد؛ همان سیره ای که پیامبر صلی الله علیه و آله از او عهد گرفت و او
به آن سیره، میان امت رفتار می کرد و همان سیره ای که بر آن
سیره، ائمه از فرزندانش را برگزید. پس [ائمه] آنچه از احکام
دین را که اهل باطل از بسین بردند، زنده کردند و بدعت
بدعت گزاران را منقطع کردند. این روند ادامه خواهد داشت
تا اینکه دین به شکل جدیدی بر می گردد؛ آنچنان که در
اسلام خالص و پاک آغاز شد. و تمام دین برای خدا خواهد
بود؛ آنچنان که در کتابش وعده داده است و بر همه ادیان،
پیروز می گرداند آن چنان که بر خود واجب کرده است، و
همه این امور به دست ائمه دین و اولیای الهی صورت
می پذیرد.

مبارزه با بدعت ها همان روشی است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در
آغاز بعثتش به کار گرفت، تا بتواند برنامه های ناب و خالص الهی را
جایگزین آن کند. از امام صادق علیه السلام درباره سیره و روش امام
مهدی علیه السلام سؤال شد. حضرت فرمود:

یصنع كما صنع رسول الله صلی الله علیه و آله یهدم ما كان قبله كما هدم

رسول ﷺ امر الجاهلیة و یتأنف الاسلام جدیداً^۱؛
 آنچنان رفتار می‌کند که پیامبر ﷺ رفتار کردند. آنچه قبل از
 او بوده همه را ویران می‌کند، آنچنان که پیامبر ﷺ شالوده
 جاهلیت را ویران کرد و اسلام را از نو بنیان می‌گذارد.

«جدیداً» در این روایت وصف «استیناف» است؛ یعنی صفت برای
 مفعول مطلق محذوف است (یتأنف الاسلام استینافاً جدیداً) که در
 این صورت، معنای روایت چنین خواهد بود: اسلام، شروع مجددی
 خواهد داشت.^۲

۶. امام مهدی علیه السلام مبین قرآن

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

بعطف الهوی علی الهدی اذا عطفوا الهدی علی الهوی و يعطف
 الرأی علی القران اذا عطفوا القران علی الرأی...^۳
 خواهش‌های نفسانی را به هدایت آسمانی بازگرداند و آن،
 هنگامی است که [مردم] رستگاری را تابع هوا ساخته‌اند. و
 رأی آنان را پیرو قرآن کند و آن، هنگامی است که قرآن را
 تابع رأی خود کرده‌اند.

ابن میثم در توضیح این جملات چنین می‌گوید:

این فصل، به وصف امام منتظر اشاره دارد که در اخبار و آثار،

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۳۰.

۲. فصلنامه انتظار موعود، ش ۲، ص ۱۰۰؛ دین در عصر ظهور.

۳. نهج البلاغه (فیض الاسلام)، خطبه ۱۳۸؛ بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۵۴۹، ح ۵۱.

وعده به آمدنش داده شده است. منظور از «يعطف الهوى...» این است که اشخاصی که از راه خدا برگشته و تابع ظلمت هوا و هوس شده بودند را به طریق الهی و تبعیت از انوار هدایت خداوند بر می گرداند و این، زمانی اتفاق می افتد که در آخرالزمان افراد از تبعیت انوار هدایت خداوند به تبعیت از هوس‌ها روی آورند و شریعت ضعیف شود و مردم گمان کنند حق و هدایت، همان راهی است که آنان می‌پیمایند.

مراد از «يعطف الرأى على القرآن...» این است که همه نظر‌ها را که مخالف قرآن است، مطابق با قرآن می‌گرداند و این امر، زمانی خواهد بود که مردم قرآن را تأویل و تفسیر به رأی می‌کنند؛ همان طور که مذاهب گوناگون در اسلام چنین می‌کنند و هر فرقه‌ای گمان می‌کند حق، همان چیزی است که آنان فهمیده‌اند.

در روایتی از امام باقر علیه السلام درباره مبنای کلام و رفتار امام زمان علیه السلام آمده است:

لا تذهب الدنيا حتى يبعث الله عزوجل رجلاً منا أهل البيت يعمل بكتاب الله...^۲

دنیا به پایان نمی‌رسد، تا اینکه خداوند، مردی از ما اهل بیت را برانگیزد که به کتاب خدا عمل می‌کند.

همان طور که در فلسفه امامت بیان شده، یکی از وظایف امام، تبیین و تفسیر قرآن است. در عصر برپایی دولت حق، شاهد آن خواهیم بود که

۱. المصباح (شرح الکبیر)، ج ۳، ص ۱۶۸.

۲. کافی، ج ۸، ص ۳۹۶، ح ۵۹۷؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۳، ص ۳۲۱، ح ۸۶۵.

امام مهدی علیه السلام در جایگاه معلم بزرگ قرآن به این وظیفه خویش به نیکویی عمل خواهد کرد. جابر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود:

إذا قام قائم آل محمد علیه السلام ضرب فساطيط لمن يعلم الناس القرآن
على ما أنزل الله جل جلاله...؛^۱

زمانی که قائم آل محمد قیام کند، خیمه‌هایی برای تعلیم قرآن - آن چنانکه نازل شده - برپا می‌کند.

البته نباید توهم شود که ظاهر روایات با حجیت قرآن در زمان ما - یعنی قبل از ظهور - منافات دارد. قطعاً قرآن برای تمام اعصار و تمام مردم حجیت دارد و در هر زمانی باید به آن عمل شود؛ لکن آنچه از این گونه روایات استفاده می‌شود، آن است که زمان ظهور، تمام جزئیات و خصوصیات آیات از سوی آن حضرت برای مردم روشن می‌شود و تعلیم قرآن در آن زمان به گونه‌ای جامع و کامل خواهد بود.^۲

۷. سیره امام مهدی علیه السلام سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

در روایات متعددی به این مطلب اشاره شده است که سیره و روش خاتم الاوصیاء علیه السلام و خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم یکی است. آخرین وصی پیامبر به همان طریقی با مردم برخورد می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتار می‌کرد.

۱. ارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۸۶؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۳۲۱، ح ۸۶۴ به نقل از ارشاد با اندکی تفاوت.

۲. فصلنامه انتظار موعود، ش ۲، ص ۱۰۲؛ دین در عصر ظهور. توضیحاتی کامل تر در این رابطه در بحث‌های آینده خواهد آمد.

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره قائم علیه السلام پرسیدم که وقت قیام، چگونه با مردم برخورد می کند؟ حضرت فرمود:

«بسیرة ما سار به رسول الله صلى الله عليه وآله حتى يظهر الاسلام.» قلت: «و ما كانت سيرة رسول الله صلى الله عليه وآله؟» قال: «أبطل ما كان في الجاهلية و استقبل الناس بالعدل و كذلك القائم عليه السلام اذا قام يبطل ما كان في الهدنة مما كان في أيدي الناس و يستقبل بهم العدل؛

«به روش پیامبر صلى الله عليه وآله عمل می کند، تا آنکه اسلام را آشکار سازد.» عرض کردم: «روش پیامبر صلى الله عليه وآله چگونه بود؟» فرمود: «پیامبر، آثار جاهلیت را از میان برد و با مردم به عدالت رفتار کرد. قائم نیز هنگام قیام، هر عمل نامشروع و بدعتی را که هنگام صلح و سازش با بیگانگان میان مسلمانان مرسوم شده، از میان می برد و مردم را به عدالت رهبری می نماید.»

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «المهدى يقفو أثرى لا يخطىء»^۱ مهدی مرا تبعیت می کند و خطا نخواهد کرد. این تبعیت از پیامبر صلى الله عليه وآله از همان آغاز دوره ظهور خواهد بود. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

إذا أذن الله عز اسمه للقائم بالخروج صعد المنبر فدعا الناس إلى نفسه و ناشدهم بالله و دعاهم إلى حقه و أن يسير فيهم بسيرة رسول الله صلى الله عليه وآله و يعمل فيهم بعمله...^۲

چون خدای تبارک و تعالی به قائم اذن ظهور دهد، بر فراز منبر

۱. تهذیب، ج ۶، ص ۱۵۴، ح ۱؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۳۲۰، ح ۸۶۲

۲. بیایع المودة، ج ۳، ص ۳۰۶.

۳. الارشاد مفید، ج ۲، ص ۳۸۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۷.

قرار گرفته، مردمان را به سوی خود دعوت می‌کند. آن‌ها را به خدای سوگند داده و به پذیرش حق خود فرا می‌خواند و میان آنان به سیره پیامبر و طبق رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کند.

نکته: در برابر روایات فوق که سیره حضرت مهدی علیه السلام را همان سیره حضرت محمد صلی الله علیه و آله می‌دانست، روایت دیگری وجود دارد که سیره امام علیه السلام را غیر از سیره پیامبر صلی الله علیه و آله می‌داند. زراره از امام باقر علیه السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام سؤال می‌کند:

«أیسیر بسیره محمد صلی الله علیه و آله؟» قال: «هیئات هیئات یا زرارۃ! ما یسیر بسیرته.» قلت: «جعلت فداک لم؟» قال: «إن رسول الله صلی الله علیه و آله سار فی أمته بالمن کان یتألف الناس و القائم یسیر بالقتل بذلک أمر فی الکتاب الذی معه أن یسیر بالقتل و لا یتیب أحداً ویل لمن ناواه!»؛

«آیا مهدی علیه السلام هم به روش پیامبر صلی الله علیه و آله سلوک می‌کند؟» فرمود: «هرگز، هرگز، ای زراره! به روش پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار نمی‌کند. پیامبر صلی الله علیه و آله میان امت خود با ملایمت رفتار کرد و می‌خواست به آن وسیله، دل‌های مردم را به هم پیوند دهد؛ ولی روش قائم جنگ است و در کتابی که با او است نیز چنین مأمور شده که با جنگ، کار را از پیش ببرد و در آن روز کسی را دعوت به توبه نمی‌کند. وای بر کسی که با وی دشمنی کند!»

حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که کدام یک از روایات درست است؟ آیا حضرت به روش پیامبر صلی الله علیه و آله عمل خواهد کرد یا نه؟

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۳۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳، ح ۱۰۹.

در پاسخ می‌گوییم:

اولاً، سند این روایت ضعیف است؛ زیرا «محمد بن الحسن الرازی»،^۱ ضعیف و «محمد بن علی الکوفی»، مهمل است. ثانیاً، با توجه به سیاق روایت می‌توان گفت این تفاوت، در نوع برخورد حضرت با کفار و معاندان است. پیامبر اسلام ﷺ برای اینکه بتواند افراد بیشتری را جذب دین کرده، قدرت اسلام و جامعه اسلامی را در برابر ابرقدرت‌ها افزایش دهد، از راه‌های مختلفی وارد می‌شد؛ گاهی با امضای معاهده صلح، گاهی با اعطای مال برای تألیف قلوب و گاهی با عفو و گذشت و آزاد کردن اسیران، به تبلیغ و ترویج دین می‌پرداخت. گاهی نیز شرایط جنگ با کفار برای حضرت فراهم نبود؛ اما در زمان حکومت حضرت قائم علیه السلام شرایط هرگز به این گونه نیست؛ لذا حضرت در برابر زورمداران و معاندان با زبان شمشیر صحبت می‌کند.

۸. امام مهدی علیه السلام و برنامه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله

دین اسلام را حضرت محمد صلی الله علیه و آله آغاز کرد و سنگ بنای این دین جهانی و جاودانی توسط آن حضرت گذاشته شد؛ اما این بنای زیبا و عظیم به دلیل وجود موانع فراوان، در زمان آن حضرت کامل نشد. خداوند، این امر را ناقص و ناتمام رها نکرده است و بزرگ مردی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله این بنا را کامل خواهد کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام از

۱. در بعضی نسخ به جای «محمد بن الحسن الرازی» «محمد بن الحسان الرازی» آمده که او نیز ضعیف است.

رسول خدا ﷺ پرسید:

«أمنّا آل محمد المهدى أم من غيرنا؟» فقال رسول الله ﷺ: «لا بل منّا. بنا يختم الله الدين كما فتح الله بنا و بنا ينقذون من الفتنة كما أنقذوا من الشرك و بنا يؤلف الله بين قلوبهم بعد عداوة الفتنة اخواناً كما أَلّف بنا بين قلوبهم بعد عداوة الشرك و بنا يصبحون بعد عداوة الفتنة إخواناً كما أصبحوا بعد عداوة الشرك اخواناً؛»

«آیا مهدی از ما است یا از غیر ما؟» رسول خدا ﷺ فرمود: «نه؛ بلکه از ما است. خداوند به وسیله او دین را به اتمام می‌رساند؛ چنان که به وسیله ما آغاز کرد. به دست ما از فتنه‌ها رهایی می‌یابند؛ چنان که به دست ما از شرک رهایی یافتند. خداوند پس از کینه‌های فتنه‌گری، به دست ما در میان آنان الفت و صمیمیت ایجاد می‌کند؛ چنان که بعد از کینه توزی‌های شرک، به دست ما در میانشان صفا و صمیمیت ایجاد نمود. بعد از عداوت روزگار فتنه، به وسیله ما برادری خود را باز یابند؛ چنان که بعد از عداوت شرک، به دست ما برادر ایمانی گشتند.

اکنون به برخی اهداف و برنامه‌های پیامبر ﷺ که در زمان امام مهدی ﷺ کامل خواهند شد، اشاره‌ای می‌کنیم:

- خداوند به پیامبرش چنین فرمان می‌دهد:

قل آمنت بما انزل الله من كتاب و أمرت لأعدل بینکم؛^۱

۱. الزام الناصب، ص ۴۰۷.

۲. شوری (۴۲)، ۱۵.

بگو به کتابی که خدا نازل کرده است، ایمان دارم و به من فرمان داده‌اند که میان شما به عدالت رفتار کنم.

امام زمان علیه السلام نیز دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد. شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: «ما برتر هستیم یا اصحاب قائم علیه السلام؟» فرمود: «شما بهتر از اصحاب قائم هستید؛ زیرا شما از دولت‌های ظالم، شب و روز بر جان امام خود و خودتان هراس دارید. اگر نماز می‌خوانید، اگر روزه می‌گیرید و اگر حج انجام می‌دهید، در تقیه است و اگر [در دادگاه] گواهی بدهید، گواهی شما پذیرفته نیست» و چیزهایی دیگر از این قبیل شمرد. آن شخص عرض کرد: «اگر چنین است، چرا باید آرزوی آمدن قائم را داشته باشیم؟» فرمود: «آیا دوست نداری عدل ظاهر شود، راه‌ها امن گردد و با مظلوم به انصاف رفتار شود؟»^۱

- پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود: «إنما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق»؛^۲ همانا من مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تمام کنم. و این مکارم اخلاق در زمان ظهور حضرت حجت علیه السلام به کمال خواهد رسید. امام باقر علیه السلام فرمود:

إذا قام قائمنا وضع يده على رؤوس العباد فجمع به عقولهم و
اکمل به اخلاقهم؛^۳

زمانی که قائم ما قیام کند، دستش را بر سر بندگان می‌گذارد و بدین وسیله، عقول مجتمع می‌شوند و اخلاق آن‌ها کامل می‌شود.

۱. اختصاص مفید، ص ۲۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۴.

۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۸۲.

۳. همان، ج ۵۲، ص ۳۳۶.

- پیامبر عظیم الشان اسلام بر فراگیری علم و دانش تأکید فراوان داشت و می فرمود:

اطلبوا العلم ولو بالصین، فان طلب العلم فريضة على كل مسلم؛^۱

طلب علم کنید حتی اگر در چین باشد، همانا طلب علم بر هر مسلمانی واجب است.

نیز فرمود:

تاسعهم القائم الذي يملا الله عزوجل به الأرض نوراً بعد ظلمتها و عدلاً بعد جورها و علماً بعد جهلها...^۲؛

نهمین آنان [= فرزندان امام حسین علیه السلام] - قائم ایشان است که خداوند به دست او همه زمین را از روشنایی پر می کند؛ پس از آنکه گرفتار تاریکی شده است و تمام زمین را از عدالت آکنده می سازد؛ پس از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد و سراسر عالم را از علم مملو می سازد؛ پس از آنکه به جهل گرفتار شده باشد.

- گناه و فساد باعث می شود پر پرواز آدمی شکسته و ناچار، راه پرواز به ملکوت بر او بسته شود. پیامبر عزیز و دلسوز امت، تلاش فراوانی برای مبارزه با مفسد اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و... انجام داد تا بتواند انسان را از قید و بندها رها کرده^۳، به آزادی واقعی برساند. این

۱. روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۱؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۱۴.

۲. کمال الدین، ج ۱، ب ۲۴، ص ۲۵۹، ح ۵.

۳ اعراف (۷)، ۱۵۷. (یضع عنهم إصرهم و الاغلال التي كانت عليهم)

هدف والا در زمان برپایی حکومت مهدوی محقق خواهد شد.
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

فیبعث المهدي... و يذهب الربا و الزنا و شرب الخمر و الربا
و تقبل الناس على العبادة...؛^۱

و خداوند مهدی را بر می‌انگیزد... ربا و زنا و شراب خواری
و ربا از بین می‌رود و مردم به عبادت روی می‌آورند.

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود:

أتاح الله لأمة محمد برجل منا أهل البيت يشير بالتقى و يعمل
بالمهدي و لا يأخذ في حكمه الرشاً؛^۲

خداوند با مردی از ما اهل بیت بر امت محمد منت گذاشته،
او را ظاهر گرداند، تا دستور تقوا دهد و به هدایت رفتار کند
و در صدور حکمش رشوه نگیرد.

در روایت دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

ولو قد قام قائمنا... و لذهبت الشحنة من قلوب العباد...؛^۳

وقتی قائم ما قیام کند... کینه از دل بندگان خدا خواهد رفت.

- خداوند متعال امت اسلامی را بهترین امت معرفی کرده می‌فرماید:

كنتم خير أمة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن
المنكر؛^۴

۱. عقد الدرر، ص ۲۰۰؛ الزام الناصب، ص ۳۰۰.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹، ح ۱۵۸.

۳. خصال، ج ۲، ص ۶۲۶؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۶، ح ۱۱.

۴. آل عمران (۳)، ۱۱۰.

شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید.

این کلام الهی نشان‌گر اهمیت این فریضة مهم است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز مردم را به آن ترغیب و تشویق می‌کرد:

من أمر بمعروف أو نهی عن منکر أو دلّ علی خیر أو أشار به فهو شریک و من أمر بسوء أو دلّ علیه أو أشار به فهو شریک؛
هر کس به کار پسندیده‌ای فرمان دهد یا از کار زشتی باز دارد، یا به کار نیکی راهنمایی کند، یا به آن اشاره نماید، در آن کار شریک است و هر کس به کار بدی فرمان دهد، یا به آن راهنمایی کند، یا اشاره نماید، او نیز در آن کار شریک خواهد بود.

امام باقر علیه السلام درباره امام مهدی و یارانش فرمود:

المهدی و اصحابه... یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر؛
مهدی و یارانش... امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند.
در دیگر روایت فرمود:

ان الدنيا لاتذهب حتی یبعث الله عزوجل رجلاً من أهل البيت یعمل بکتاب الله لایری فیکم منکراً إلا انکره؛^۲

دنیا به پایان نمی‌رسد، تا اینکه خداوند مردی از ما اهل بیت را برمی‌انگیزد که به کتاب خدا عمل می‌کند و منکری در

۱. الحکم الزاهرة، ف ۳، ص ۳۵۶؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۲۴، ح ۲۱۱۴۷؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۷۶، ح ۲۴.

۲. تأویل الآيات الظاهرة، ص ۳۳۹؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۴۷، ح ۹.

۳. کافی، ج ۸، ص ۳۹۶، ح ۵۹۷؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۳، ص ۳۲۱، ح ۸۶۵.

شما نمی‌بیند، مگر آنکه از آن، نهی می‌کند.

گفتار سوم. توجیه روایات

در فصل دوم روایاتی بیان شد حاکی از آنکه زمان ظهور و تشکیل حکومت حضرت مهدی علیه السلام بسیاری از امور به شکلی نو و جدید خواهد بود؛ به گونه‌ای که بر اثر کثرت این امور جدید، برخی چنین نتیجه گرفته‌اند که منجی آخرالزمان، دین جدیدی خواهد آورد.

در این گفتار به دنبال فهم بیشتر و بهتر این روایات هستیم و اینکه بدانیم مقصود از امور جدیدی که حضرت با ظهور خود می‌آورد چیست؟ آیا برداشت «دین جدید» از مجموع این روایات برداشت درستی است؟ یا این روایات از باب فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود:

الحق جدید و إن طالت علیه الأيام و الباطل مخذول و إن نصره أقوام؛^۱

حق، همیشه جدید است؛ اگرچه روزگار طولانی بر آن گذشته باشد و باطل، همیشه تنهاست؛ اگر چه اقوام مختلفی آن را یاری کنند.

شایان ذکر است برخی موارد در حد خبر واحد است که قابل اعتنا نیست و توجیهاتی که برای آن‌ها ذکر می‌کنیم، بر فرض صحت آن روایات یا همراه بودن آن‌ها به قرائنی است که آن‌ها را قابل پذیرش کند.

۱ وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص ۴۳۴، ح ۳۲۲۹۲.

قضای جدید

اینکه مقصود از قضای جدید در روایات چیست، توجیهاتی بیان شده است که به ارائه و بررسی آن می‌پردازیم:

۱. مقصود، خطوط جدید با برنامه‌های بسیار متنوع و پیشرفته در عصر ظهور است.^۱

مسائل قضایی از ضروری‌ترین مسائل دولت جهانی نیست؛ پس اگر در این بخش که اهمیت کمتری دارد نیازمند رسیدن به حکم واقعی باشیم، وضع دیگر بخش‌های بسیار مهم ناگفته پیدا است. حکومت عدل مطلق که وحدت و انسجام کاملی به جامعه بشری می‌بخشد، امکان تحقق ندارد، مگر آنکه هر حادثه‌ای به طور حقیقی روشن شود و هر پدیده و حرکتی، به روشنی مشاهده گردد. هر گونه ضعف در تشخیص یا جهل در مشاهده واقعیت‌ها، منجر به خطا در داوری رویدادها می‌شود. هر چه این ضعف و عدم تشخیص زیاد شود، داوری‌های نادرست نیز افزون می‌گردد، تا آنجا که عدالت در آن حکومت به کلی به فراموشی سپرده می‌شود.^۲

اگر چه این کلام، صحیح است و تحلیل درستی از حکومت عدالت محور می‌باشد؛ اما در توجیه اینکه مقصود از «قضای جدید» در روایت چیست، کمکی به ما نمی‌کند و اگر بگوییم مقصود، خطوط و برنامه‌های جدید است، با معنای لغوی سازگار نیست.

۱. موعودشناسی، ص ۶۳۶.

۲. تاریخ پس از ظهور، ص ۴۹۲.

۲. مقصود، داشتن اسلوب جدید در قضاوت‌ها است که این معنا مطابق معنای لغوی است و در روایات نیز قرینه دارد که می‌فرمایند: «بینه و شاهد طلب نمی‌کند».

۳. قضای جدید به معنای برنامه‌ای جدید است که پس از دوران ظهور به اجرا در می‌آید. واژه قضا از آن رو به کار رفته است که برنامه کلی الهی که به دست امام مهدی علیه السلام پیاده خواهد شد، شکلی از اشکال قضای الهی خواهد بود.^۱

این توجیه، زمانی درست است که ما قضاء را در روایات به معنای سرنوشت بگیریم؛ در حالی که هرگاه «قضا» به همراه «قدر» بیاید به معنای سرنوشت خواهد بود؛ بنابراین نمی‌توان در این جا قضای جدید را به معنای سرنوشت جدید (برنامه جدید) دانست.

۴. مراد، کشتار وسیع منحرفان است و قضاء در این جا به معنای دستور به کشتن یا ریشه‌کن کردن آنها است؛ از این رو در روایت می‌خوانیم: «قضاء جدید علی العرب شدید».^۲

در این توجیه، قضا به معنای دستور گرفته شده است که در کتب لغت چنین معنایی برای آن ذکر نشده است. ضمن اینکه «علی العرب شدید» معنای دیگری نیز می‌تواند داشته باشد - که این معنا طبق مؤیداتی که پیش‌تر آوردیم، قوی‌تر نیز هست - و آن اینکه این نوع قضاوت بر عرب، سخت و گران است.

۱. همان، ص ۳۹۱.

۲. همان.

۵. از این روایات فهمیده می‌شود روش‌های قضاوت دوران پیش از ظهور، اسلامی نیست.^۱

این برداشت از روایات نمی‌تواند صحیح باشد؛ به آن دلیل که برخی روایات «قضای جدید» - که تعداد آن‌ها هم کم نیست - قضاوت آن حضرت را قضاوت داوودی، بدون درخواست شاهد و بینة و یا الهام الهی می‌دانند؛ پس این روایات، ارتباطی به دوره غیبت ندارد؛ بلکه از شیوه جدید قضایی صحبت می‌کند.

بنابراین از میان توجیهاات گذشته، فقط توجیه دوم از نظر ما صحیح می‌باشد؛ اما اینکه چطور بدون بینة و شاهد می‌توان به صدور حکم پرداخت، در میان علمای شیعه، امر غریبی نیست، برای نمونه به ذکر گفته‌هایی از عالمان شیعه در این باره می‌پردازیم:

محقق سبزواری می‌گوید:

المعروف من مذهب الأصحاب أن الإمام يحكم بعلمه مطلقاً
لعصمة المانعة من تطرق التهمة و علمه الكامل^۲؛
معروف نزد امامیه آن است که امام مطلقاً به علمش حکم
می‌کند؛ به دلیل عصمتی که مانع از راهیابی تهمت به او
می‌شود و نیز به دلیل علم کاملش.

فخر المحققین حلی می‌نویسد:

اتفقت الإمامية كافة على أن الامام عليه السلام يحكم بعلمه لعصمته
فعلمه يقيني و أما غيره فقال الشيخ في الخلاف يحكم بعلمه

۱. عصر زندگی، ص ۱۸۳.

۲. کفایة الأحكام، ج ۲، ص ۶۷۱.

فی جميع الأحكام و به قال «المرتضى» و هو الأصح عندي و عند والدي و جدی و نقل «المرتضى» عن «ابن الجنيد» أن الحاكم لا يحكم بعلمه في شيء من الحقوق و الحدود و نقله الشيخ في المبسوط عن قوم فقال فيه و الذي يقتضيه مذهبنا و رواياتنا أن للإمام أن يحكم بعلمه و أما من عداه من الحكام فالأظهر أن لهم أن يحكموا بعلمهم و قد روى بعضهم أنه ليس له أن يحكم بعلمه لما فيه من التهمة...!

امامیه همگی اتفاق دارند بر اینکه امام به علم خودش حکم می‌کند؛ به دلیل اینکه معصوم است و علم او یقینی است؛ ولی درباره غیر امام، شیخ در خلاف گفته است؛ او نیز در جميع احکام به علمش حکم می‌کند و این نظر سید مرتضی نیز هست و این قول، نزد من و پدرم و جدم صحیح تر است. سید مرتضی از ابن جنید نقل می‌کند که حاکم در حقوق و حدود به علمش حکم نمی‌کند. شیخ در مبسوط از گروهی نقل کرده که آن چه اقتضای مذهب امامیه و روایات ما است، آن است که امام به علمش حکم کند و غیر امام، ظاهر آن است که آنان نیز به علمشان حکم می‌کنند؛ ولی بعضی گفته‌اند: غیر امام نمی‌تواند به علمش حکم کند؛ چون در معرض اتهام است.

شیخ مفید نیز در این باره گفته است:

أن للإمام أن يحكم بعلمه كما يحكم بظاهر الشهادات و متى عرف من المشهود عليه ضد ما تضمنته الشهادة أ بطل بذلك

شهادة من شهد عليه و حكم فيه بما أعلمه الله تعالى و قد يجوز عندي أن تغيب عنه بواطن الأمور فيحكم فيها بالظواهر و إن كانت على خلاف الحقيقة عند الله تعالى و يجوز أن يدلله الله على الفرق بين الصادقين من الشهود و بين الكاذبين فلا يغيب عنه حقيقة الحال و الأمور في هذا الباب متعلقة بالأطراف و المصالح التي لا يعلمها على كل حال إلا الله عزوجل؛

همانا برای امام است که به علمش حکم کند؛ همچنان که می تواند به ظاهر شهادات حکم کند و هنگامی که از مشهود علیه چیزی را بفهمد که بر ضد آن چیزی است که به آن شهادت داده شده است، شهادت شاهد را باطل می کند و با علمی که خداوند به او داده است در آن حکم می کند. نزد من جایز است که باطن امور از امام مخفی شود؛ پس امام در چنین مواقعی به ظاهر حکم می کند؛ اگرچه این حکم، خلاف واقع باشد. به سبب حقیقتی که خدا از آن آگاه است و نیز جایز است که خداوند امام را بر فرق میان شاهد صادق و شاهد دروغ گوی راهنمایی کند؛ پس حقیقت حال از امام مخفی نمی ماند. امور در این باب، متعلق به لطف الهی و مصالحی است که غیر از او - عزوجل - کسی نمی داند.

خداوند درباره قضاوت کردن حضرت داوود و سلیمان عليهما السلام می فرماید:
«و كلاً اتينا حكماً و علماً»^۱

۱. اوائل المقالات، ص ۶۶.

۲. انبیاء (۲۱)، ۷۹.

به هر یک از آن دو، داوری درست و دانشی ژرف عطا کردیم.»

بنابراین قضاوت حضرت مهدی علیه السلام نیز همین گونه خواهد بود و شاید بتوان گفت آن حضرت میان قضاوت داوود علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جمع می‌کند^۱ و در آن جا که گواه و دلیل برای اثبات حق وجود داشته باشد، از شیوه قضایی پیامبر صلی الله علیه و آله استفاده می‌کند و در غیر این صورت از روش حضرت داوود علیه السلام بهره خواهد برد. آن چنان که طبق گواه تاریخ، پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان نیز گاهی از علم خود برای قضاوت استفاده می‌کردند.^۲ در نتیجه شیوه قضاوت امام عصر علیه السلام جدید نیست و شاید به این دلیل «جدید» نامیده شده است که اولاً در زمان سایر ائمه علیهم السلام این روش قابل اجرا نبوده یا حداقل فرصت اجرای آن کمتر به وجود آمده است. ثانیاً این روش نسبت به عصر غیبت، جدید محسوب می‌شود.

۱. در اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۸۵ آمده است که حضرت مهدی علیه السلام در نهایت با روش پیامبر صلی الله علیه و آله به قضاوت خواهد نشست. در روایات درباره چگونگی قضاوت پیامبر صلی الله علیه و آله از امام صادق علیه السلام نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «إنما أفضى بينكم بالبينات و الأيمان و بعضكم ألحن بحجته من بعض، فأیما رجل قطع له من مال أخیه شيئاً فإئتما قطع له به قطعة من النار» [کافی، ج ۷، ص ۴۱۴، ح ۱]. ابوبصیر می‌گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤالی کردم از مردی که حقی دارد ولی یک شاهد بیشتر ندارد؟» فرمود: «كان رسول الله صلی الله علیه و آله يقضى بشاهد واحد و یمین صاحب الحق و ذلك فی الدین.» [کافی، ج ۷، ص ۳۸۵، ح ۳]. برای اطلاع بیشتر ر.ک: سنن الرسول الاعظم، فصل ۵، ش ۹.

۲. ر.ک: فصل سوم، گفتار دوم، ش ۸، ب.

سلطان جدید

در بیان مراد از «سلطان جدید» می‌توان به سه مورد اشاره کرد:
 ۱. مراد از «سلطان جدید»، قدرت جدیدی باشد که خداوند به آخرین حجت خود عنایت می‌کند، تا به وسیله آن حکومت کامل الهی برپا شود؛

۲. مراد، حجت و برهان جدیدی باشد که به واسطه آن، مردم توحید را پذیرفته و به یکتاپرستی روی می‌آورند؛

۳. مقصود، حکومت جدید است که تا قبل از ظهور چنین حکومتی سابقه نداشته است؛ نه در امت‌های پیشین و نه در امت اسلامی.^۱
 البته بازگشت معنای سوم به همان معنای اول است و شاید بتوان گفت نتیجه معنای اول است. می‌توان گفت معنای اول بهتر می‌باشد؛ چرا که با معنای لغوی سلطان سازگار است.

در بحث واژه شناسی گفتیم سلطان دارای دو معنا است:

۱. حجت و برهان؛

۲. قدرت.

روایت می‌تواند هر یک از دو معنا را داشته باشد؛ یعنی حضرت با حجت و برهان جدید خواهد آمد یا با قدرت جدید ظهور خواهد کرد. هر دو معنا مؤیداتی نیز دارد؛ از جمله اینکه می‌دانیم - با توجه به روایات - عقول در زمان ظهور تکامل می‌یابد^۲ و فهم مردم بالا می‌رود و

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۶۲، پاورقی ۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۵، ح ۲۱؛ بخارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶، ح ۷۱.

بہتر می‌توانند براهین و استدلال‌های پیچیده را بفهمند؛ چنان‌که در روایتی از امام سجاد علیه السلام دربارهٔ سورهٔ توحید سؤال شد، حضرت فرمود:

إن الله عزوجل علم أنه يكون في آخر الزمان أقوام متعمقون
فأنزل الله تعالى «قل هو الله احد» و الآيات من سورة الحديد
إلى قوله «و هو علیم بذات الصدور» فمن رام وراء ذلك لقد
هلك!

خداوند متعال می‌دانست در آخر الزمان اقوامی می‌آیند که در مسائل، تعمق و دقت می‌کنند؛ لذا سوره «قل هو الله احد» و آیات سوره حديد تا «علیم بذات الصدور» را نازل فرمود. هر کس بیش از آن را طلب کند، هلاک می‌شود.

آنچه که معنای دوم را تأیید می‌کند، روایاتی است که بیان‌گر اهداف بالا و والای آن حضرت است و امام و یارانش برای رسیدن به آن اهداف، نیازمند تلاش بسیار می‌باشند. مفضل می‌گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که دربارهٔ حضرت قائم صحبت می‌کرد. عرض کردم: «امیدوارم کار او به آسانی صورت پذیرد.» پس شنیدم که فرمود: «آن امر، واقع نخواهد شد، تا آنکه [شدائد و مشکلات به پایه‌ای برسد که] خون بسته شده و عرق را [از خویشتن] بزدايید».^۲

بنابراین رسیدن به چنین اهدافی و برداشتن موانع بزرگ پیش‌رو، نیازمند قدرت فوق‌العاده‌ای است.

به هر حال آنچه مسلم است این «سلطان جدید» از جانب آسمان

۱. همان، ص ۹۰، ح ۳.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۸۴، ح ۳.

خواهد بود. ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می کند:

لو قد خرج قائم آل محمد لنصره الله بالملائكة المسومين و
 المردفين و المنزليين و الكرويين يكون جبرائيل امامه و ميكائيل
 عن يمينه و اسرافيل عن يساره و الرعب مسيرة شهر امامه و
 خلفه و عن يمينه و عن شماله و الملائكة المقربون حذاه...؛^۱

اگر قائم آل محمد علیه السلام خروج کند، خداوند به وسیله ملائکه
 مسومین (نشان دار) و مردفین (ردیف شده) و منزلیین
 (فرو فرستاده شده) و کرویین (مقرب) او را یاری خواهد
 فرمود. جبرئیل پیش روی او، میکائیل در سمت راست او و
 اسرافیل در سمت چپ او قرار دارند و رعب و وحشت به
 فاصله یک ماه راه، در پیشاپیش او و پشت سرش و از راست
 و چپش و فرشتگان مقرب در برابرش خواهند بود.

دعای جدید

دعای جدید را به دو گونه می توان توجیه کرد:

۱. با توجه به معنای لغوی دعا می توان گفت منظور از دعای جدید،
 دعوت جدید می باشد؛ به این معنا که مردم را به سوی اموری دعوت
 می کند که برای آنها تازگی دارد؛ آن چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«إذا قام القائم علیه السلام دعا الناس إلى الإسلام جديداً و هداهم إلى أمر
 قد دثر فضل عنه الجمهور و إنما سمي القائم مهدياً لأنه يهدي إلى
 أمر قد ضلوا عنه و سمي بالقائم لقيامه بالحق»؛^۲

۱. همان، ص ۲۳۴، ح ۲۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۹، ح ۹۹.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۳.

هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، دوباره مردم را به اسلام دعوت می کند و آن‌ها را به سوی احکام از دست رفته و کهنه شده آن هدایت می کند و اینکه قائم را مهدی می نامند، برای آن است که به چیز گمشده راهنمایی می کند.

بنابراین، دعوت جدید حضرت، دعوت به اسلام خواهد بود.
 ۲. مقصود دعوت جدید است؛ اما ممکن است جدید بودن آن، از لحاظ شیوه دعوت باشد که با امر جدید و سلطان جدید و... نیز هم خوانی دارد.

کتاب جدید

آیا امام زمان علیه السلام با آمدنش، همانند پیامبرانی که شریعت جدیدی آورده‌اند، کتاب جدیدی خواهد آورد یا اینکه به همان کتاب پیامبر خاتم صلوات الله علیه عمل خواهد کرد؟ مقصود از کتاب جدید که در روایات آمده، چیست؟ در این باره می توان احتمالاتی را مطرح کرد:

۱. مقصود، کتاب جدیدی باشد که امام به جای قرآن خواهد آورد. این احتمال قطعاً باطل است؛ زیرا دلایلی که بر خاتمیت دین اسلام آورده شده است، آمدن یک دین جدید را نفی می کند؛ ضمن اینکه روایات فراوانی، دین آن حضرت را اسلام و آن حضرت را عامل به قرآن و سنت پیامبر و احیا کننده آن می داند. پیامبر گرامی اسلام صلوات الله علیه هنگام وفاتش به انصار فرمود:

کتاب الله و أهل بیتی فإن الكتاب هو القرآن و فيه الحجة و النور و البرهان کلام الله جدید غض طریء شاهد و محکم

عادل و لنا قائد بحلاله و حرامه و أحكامه يقوم غذا فيحاج
 أقواماً فيزل الله به أقدامهم عن الصراط...^۱؛
 کتاب خدا و اهل بیت، پس همانا کتاب، همان قرآن است و
 در آن حجت و نور و برهان است. کلام خدا؛ جدید، تازه و
 با طراوت، شاهد و استوار و بدون انحراف می‌باشد. برای ما
 رهبری است که در آینده به حلال و حرام و احکام آن قیام
 می‌کند؛ پس احتجاج می‌کند با اقوامی و خداوند به واسطه او
 قدم‌های آنها را بر صراط می‌لرزاند.

۲. مراد، همان قرآن پیامبر است؛ ولی به همان شکل که در زمان
 رسول خدا ﷺ بوده است، نه به شکل بعد از آن حضرت.
 این فرض نیز باطل است؛ زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که شکل و
 ترتیب آیات قرآن بعد از رسول خدا ﷺ به هم خورده باشد. می‌دانیم
 که ترتیب آیات در سوره‌ها توسط خود پیامبر ﷺ صورت گرفته
 است. البته این فرض بر مبنای کسانی که می‌گویند ترتیب سوره‌های
 قرآن ممکن است با آنچه در زمان پیامبر ﷺ بوده متفاوت باشد،
 می‌تواند صحیح باشد.

۳. منظور، تفسیری جدید و کامل از قرآن باشد؛ یعنی قرآن را آن
 چنان از زوایای تحریف‌های معنوی و تفسیرهای نادرست بیرون
 می‌کشد که می‌توان نام کتاب جدید بر آن گذاشت.^۲
 این معنا می‌تواند یکی از احتمالات صحیح باشد که در توجیه

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۷۶، ح ۲۷.

۲. حکومت جهانی مهدی، ص ۲۸۵.

روایات بیان شده است؛ زیرا ائمه علیهم السلام مفسران واقعی کلام وحی هستند و احتمال خطا در آنچه متصل به این سرچشمه زلال و پاک نباشد، بسیار زیاد خواهد بود.

۴. مقصود همان قرآنی است که امیرالمؤمنین علیه السلام آن را به خط خود نوشته است و متن آن، همین قرآن موجود است؛ اما شأن نزول، تفسیر، ناسخ و منسوخ، مطلق و مقید، عام و خاص و... در آن بیان شده است. این مطلب نیز صحیح به نظر می‌رسد. ابوذر غفاری نقل می‌کند وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، حضرت علی علیه السلام به جمع آوری قرآن پرداخت و آن را نزد مهاجر و انصار آورده، بر ایشان عرضه کرد؛ زیرا این، بنا به سفارشی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرموده بود. وقتی ابوبکر آن را گشود در همان اولین صفحه، ذکر فضایح قوم بود. عمر با شنیدن آن از جا پرید و گفت: «ای علی! این مصحف را بردار و ببر که ما را به آن نیازی نیست». آن حضرت نیز آن را برداشته و بازگشت... چون دوره خلافت عمر آغاز شد، از حضرت علی علیه السلام خواست قرآن خود را به او تحویل دهد، تا آن را مطابق قرآن خود تحریف کند، و گفت «ای ابوالحسن! خوب است که آن قرآن که در زمان ابوبکر آوردی، نزد ما بیاوری تا بر آن اجتماع کنیم». حضرت فرمود: «هرگز! هیچ راهی به آن نیست. من آن را فقط برای اتمام حجت بر شما، به ابوبکر عرضه داشتم، تا روز قیامت نگویند ما از این مطلب غافل و بی‌خبر بودیم یا بگویند آن را نزد ما نیاوردی. آری؛ آن قرآنی که نزد من است، جز پاکان و اوصیای پس از من دستشان بدان نرسد». عمر گفت: «آیا وقت خاصی برای اظهار آن معلوم است؟» حضرت فرمود:

نعم إذا قائم القائم من ولدی يظهره و يحمل الناس علیه
فتجرى السنة به؛

آری، وقتی قائم از اولاد من ظهور کند، مردم را بر اساس آن،
حرکت می‌دهد و سنت به دست او جاری می‌شود.^۱

شایان ذکر است که فرض سوم و چهارم، شبیه به هم و احتمالاً به
یک معنا هستند.

۵. مقصود از کتاب جدید، برنامه جدیدی باشد که حضرت مأمور به انجام
آن است و تدبیر امور بر اساس آن می‌باشد.

امام باقر علیه السلام ضمن حدیثی طولانی می‌فرماید:

اولین کسی که با حضرت مهدی علیه السلام بیعت می‌کند، جبرئیل و
میکائیل است که با آنها رسول الله و امیرالمؤمنین نیز
ایستاده‌اند. کتاب جدیدی را که مَهْری تازه دارد به حضرت
می‌دهند که بر عرب شدید است و به او می‌گویند: «به آنچه
که در آن است عمل کن».^۲

این روایت نشان می‌دهد منظور از کتاب جدید، کتاب آسمانی
نیست که شریعت تازه‌ای را با خود بیاورد؛ بلکه مقصود از کتاب،
مجموعه‌ای از نوشته‌ها است. این فرض با معنای لغوی کتاب (اسم لما
کتب، الکتاب: الصحیفة و الدواة) نیز سازگار است.

امام صادق علیه السلام در ضمن روایتی می‌فرماید:

۱/ احتجاج، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷، ح ۸۱.

إن لكل واحد منا صحيفة فيها ما يحتاج إليه أن يعمل به في مدته. فإذا انقضى ما فيها مما أمر به عرف أن أجله قد حضر...؛^۱
 برای هر یک از ما صحیفه‌ای است که در آن، هر چه که نیاز است در مدت عمر به آن عمل شود آمده است. هر زمان چیزهایی که در آن کتاب به آن امر شده است، تمام شود، می‌فهمد اجلش به سر آمده است.

سنت جدید

برای معنای «سنت جدید» احتمالاتی را می‌توان بیان کرد:

۱. سنت حضرت مهدی علیه السلام غیر از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام باشد.
- این فرض به دلیل وجود روایات فراوانی که سیره و روش حضرت را همان سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند، قابل قبول نیست.
۲. سنت و روش حکومتی حضرت نسبت به روش‌های مردمی که قبل از حکومت حضرت بوده‌اند، جدید به حساب می‌آید.^۲
- البته این معنا می‌تواند علاوه بر روش حکومت، شامل آداب و سنت‌های زندگی مردم نیز باشد؛ یعنی هم در حیطة زندگی فردی و آداب و رسوم اجتماعی و هم در روش حکومت داری، شیوه‌های آن حضرت، نوین خواهد بود.
۳. مضمون سنت مهدی علیه السلام با سنت نقل شده از مصادر سابق اسلام متفاوت است. سنت مهدوی در برگیرنده احکام و مفاهیم جدید و نیز

۱. کامل الزیارات، ص ۸۷ ح ۱۷؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲۵، ح ۱۸.

۲. موعودشناسی، ص ۶۳۷.

سطحی عالی از شعور و بیداری است که حضرت آن را اعلام، و بشریت را بر پایه آن، تربیت خواهد کرد... علاوه بر اینکه اولاً فهم جدید از قرآن و ثانیاً سنت‌های پیشوایان نخستین اسلام در حدودی که درستی آنها از سوی امام مهدی علیه السلام تأیید شده باشد، به سنت مهدوی ضمیمه خواهد شد.^۱

این احتمال نیز می‌تواند از احتمالات صحیح باشد.

مثال جدید

در اینکه مقصود از «مثال جدید» (المثال المستأنف) چیست، می‌توان گفت:

۱. مراد، قتل و کشتار است؛ زیرا در روایت بصائر^۲ به آن تصریح شده است. علاوه بر این، یکی از معانی مثال، «قصاص» می‌باشد؛ یعنی حضرت از قاتلان و جنایتکاران انتقام گرفته، آنان را قصاص خواهد کرد.

۲. مراد، دستورالعمل جدید و برنامه جدید است؛ زیرا در روایت نعمانی^۳ آمده است: «المثال المستأنف امر جدید...» که امر جدید می‌تواند خبر برای مبتدای محذوف (هو) باشد و مرجع آن، «المثال المستأنف» است؛ لذا مقصود از مثال مستأنف، همان امر جدید است. به نظر می‌آید هر دو معنا می‌تواند صحیح باشد؛ یعنی منظور از

۱. تاریخ پس از ظهور، ص ۳۹۱.

۲. بصائر الدرجات، ص ۱۷۵، ح ۱۳.

۳. غیبت نعمانی، ص ۳۱۹، ح ۶.

«مثال مستأنف» همان امر جدید باشد و «ذبح» یکی از مصادیق امر جدید است؛ به این معنا که یکی از برنامه‌ها و دستورات جدیدی که به حضرت ابلاغ می‌شود، کشتن معاندان و قصاص مجرمان می‌باشد که در سطحی وسیع و بدون اغماض و چشم پوشی انجام می‌شود؛ در حالی که دیگر تقیه‌ای در کار نخواهد بود و حضرت از آینده یاران خود ترسی نخواهد داشت.

امر جدید

«امر جدید» نیز می‌تواند به دو معنا باشد:

۱. دستورات جدید، به این معنا که برخی احکام و دستوراتی که حضرت می‌آورد، جدید است.
 ۲. امر به معنای امارت، خلافت و امامت باشد؛ همان گونه که در آیه «اولی الامر»^۱ به آن اشاره شده است و از آن جا که امارت و خلافت حضرت با سایر خلافت‌ها متفاوت است؛ لذا نسبت به آن‌ها جدید به حساب می‌آید.^۲
- علامه طباطبایی می‌فرماید:

ثم إن المراد بالأمر في أولى الأمر هو الشأن الراجع إلى دين المؤمنين المخاطبين بهذا الخطاب أو دنياهم^۳؛
منظور از امر، شأن و کارهایی است که با دین مؤمنین - که

۱. نساء (۴)، ۵۹.

۲. موعودشناسی، ص ۶۳۵.

۳. المیزان، ج ۴، ص ۳۹۱.

مخاطب آیه هستند - و یا دنیای آنها ارتباط دارد.

در این صورت منظور از امر جدید، همان امامت جدید است؛ زیرا متکلمان، امامت را تولی در امور دین و دنیا می‌دانند. معنای امامت جدید چیزی نیست، جز همان دستورات جدیدی که حضرت نسبت به امور دینی و دنیایی مردم دارد که در این صورت، معنای اول و دوم یکی خواهد بود.

دین جدید

با تتبعی که در روایات انجام شد، به عبارت «دین جدید» در زمان ظهور مهدی موعود علیه السلام برخوردیم؛ اما برخلاف این مسأله، بسیار شنیده می‌شود و حتی در برخی کتب دیده می‌شود که آوردن دین جدید به حضرت مهدی علیه السلام نسبت داده می‌شود. این مطلب، خلاف واقع و فقط یک برداشت غلط از روایات است.

فصل چهارم

احکام جدید در عصر ظهور

گفتار اول. بررسی روایات احکام جدید

در برخی روایات، از احکامی صحبت به میان آمده است که ظاهراً جدید و بی سابقه هستند و در دوران حکومت امام مهدی علیه السلام اجرا خواهند شد. در این فصل، به بررسی این گروه از روایات می پردازیم.

۱. بازگرداندن مسجد الحرام و مسجد النبی به ابعاد نخستین

الف. در روایتی که ابو بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند، تخریب مسجد الحرام و مسجد النبی و باز گرداندن آن ها به وضعیت اولیه و نیز بازگرداندن کعبه به جایگاه نخستین آن، از کارهایی است که توسط امام مهدی علیه السلام ایجاد می شود:

عنه [الفضل بن شاذان] عن عبدالرحمن عن ابن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي عبدالله علیه السلام قال: القائم يهدم المسجد الحرام حتى يردّه إلى أساسه و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله إلى أساسه و یرد البیت إلى موضعه و أقامه علی أساسه...!

۱. غیبت طوسی، ص ۴۷۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۲، ح ۵۷.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

قائم علیه السلام ساختمان مسجد الحرام را ویران می کند و آن را به وضعیت نخستین و اندازه اصلی اش باز می گرداند و مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نیز [پس از ویران کردن] به اندازه اصلی اش باز می گرداند و کعبه را در جایگاه اصلی اش می سازد.

در سند این روایت «علی بن ابی حمزه بطائنی» وجود دارد که از سران واقفه بوده و علمای رجال او را تضعیف کرده اند؛^۱ از این روی، روایت غیر قابل اعتماد است.

ب. در روایت دیگر به تغییر وضعیت کعبه، مسجد الحرام و مسجد کوفه اشاره شده است:

احمد بن محمد عن حدثه عن محمد بن الحسين عن وهيب بن حفص عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال: «إن القائم إذا قام رد البيت الحرام إلى أساسه و مسجد الرسول إلى أساسه و مسجد الكوفة إلى أساسه...»^۲

امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که حضرت قائم علیه السلام قیام کند، خانه خدا را به اندازه نخستین آن باز می گرداند و با مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسجد کوفه نیز چنین می کند.

در سند این روایت «عن حدثه» آمده که مشخص نیست چه کسی مورد نظر است؛ لذا روایت، مرسل و ضعیف است.

ج. در روایت مرسلی از ابو بصیر آمده است که علاوه بر

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۱۴.

۲. کافی، ج ۴، ص ۵۴۳، ح ۱۶.

مسجد الحرام، مقام ابراهیم نیز دستخوش تغییر شده و به موضع آغازین خود باز گردانده می‌شود:

و روی ابوبصیر قال قال ابو عبدالله عليه السلام: «إذا قام القائم هدم المسجد الحرام حتى يرده إلى أساسه و حول المقام إلى الموضع الذي كان فيه...»؛

ابوبصیر می‌گوید: امام صادق عليه السلام فرمود: آن گاه که حضرت قائم عليه السلام قیام کند، مسجد الحرام را خراب می‌کند، تا به اساس و پایه‌های اصلی آن بازگرداند و مقام ابراهیم را به مکان اولیه خود باز می‌گرداند.

روایات ذکر شده، همگی ضعیف هستند؛ اما می‌توان به دلیل استفاضه آنها چنین نتیجه گرفت که یکی از اقدامات حضرت مهدی عليه السلام بازگرداندن مسجد الحرام و مسجد النبی به وضعیت اصلی خودشان می‌باشد.

اگر امام عليه السلام به تخریب این اماکن مقدس و بازسازی آنها اقدام کند، شاید به این دلیل باشد که در طول تاریخ اسلام، بنای این مکان‌ها توسط افرادی که صلاحیت نداشتند^۲ تغییراتی کرده است؛ مثلاً در روایتی از امام صادق عليه السلام آمده است که فرمود:

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۳.

۲. «انما يعمر مساجد الله من آمن بالله و اليوم الآخر و أقام الصلوة و أتى الزكوة و لم يخش إلا الله فعسى أولئك أن يكونوا من المهتدين». (توبه (۹)، (۱۸)).

«كان طول الكعبة تسعة أذرع ولم يكن لها سقف فسقفها قريش ثمانية عشر ذراعاً ثم كسرها الحجاج علي بن الزبير فبناها و جعلها سبعة و عشرين ذراعاً»؛
 طول کعبه، نه ذراع بود و سقف نیز نداشت. پس قریش، آن را به اندازه هجده ذراع مسقف ساختند. سپس حجاج آن را بر ابن زبیر شکست و از نو بنا کرد و آن را بیست و هفت ذراع قرار داد.

گاهی نیز این تغییرات توسط حکام جور و با اموال غیر مشروع صورت گرفته است.

و شاید اینکه کعبه و مسجد الحرام و... با چنین ابعاد و شکلی ساخته شده‌اند (ابعاد نخستین) حکمت خاصی داشته که شارع مقدس تغییر آن را جایز نمی‌داند؛ مثل بسیاری از احکام که حکمت آن برای ما معلوم نیست و امام علیه السلام برای اینکه ثواب‌ها و احکام واجب و مستحب از دست نرود، این بناها را به اندازه اولیة آن باز می‌گرداند؛ لذا این اقدام امام علیه السلام می‌تواند توجیهاً فراوانی داشته باشد.

بنابراین، کار امام حکم جدیدی نیست؛ بلکه در واقع بدعت‌های به وجود آمده در این اماکن مقدس را از میان می‌برد.

۲. تخریب مساجد

در زمانی که قائم آل محمد علیه السلام ظهور می‌کند، برخی مساجد یا متعلقات آن را ویران می‌کند که با توجه به روایات به ذکر این موارد

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۳۱۹.

می پردازیم:

الف. مسجد کوفه و تعدیل قبله آن

روایت اول:

در روایت صحیح السنندی^۱، اصبع بن نباته درباره ناراحتی امیرالمؤمنین علیه السلام از وضعیت مسجد کوفه و تغییراتی که در آن صورت گرفته، ونیز ویرانی آن در زمان ظهور قائم چنین می گوید:

عنه [الفضل بن شاذان] عن علی بن الحکم عن الربیع بن محمد المسلمی عن سعد بن ظریف عن الاصبغ بن نباتة قال: قال امیرالمؤمنین علیه السلام فی حدیث له حتی انتهى إلى مسجد الکوفة و کان مبنیاً بخزف و دنان و طین فقال: «ویل لمن هدمک و ویل سهل هدمک و ویل لبانیک بالمطبوخ المغیر قبله نوح، طوبی لمن شهد هدمک مع قائم أهل بیتی، أولئک خیار الأمة مع الأبرار العترة»^۲؛

اصبع بن نباته می گوید: امیرمؤمنان علیه السلام هنگام ورود به مسجد کوفه که در آن زمان با خزف و گل پخته ساخته شده بود، فرمود: «وای بر کسی که تو را ویران کرد! وای بر کسی که زمینه ویرانی تو را آسان کرد! وای بر آن که تو را با گل و خاک پخته بنا کرد و جهت قبله نوح را تغییر داد!» آن گاه

۱. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۳۰۷ و ۸؛ رجال طوسی، ص ۱۱۵؛ فهرست طوسی، ص ۸۹ و ۲۱۴؛ الخلاصة للحلی، ص ۹۳ و ۲۴؛ رجال کشی، ص ۵۰۸؛ معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۷۳ و ۱۷۷؛ ج ۸، ص ۴۵ و ۶۷.
 ۲. غیبت طوسی، ص ۴۷۳؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۲، ح ۶۰.

ادامه داد: «خوشا به حال کسی که شاهد ویرانی تو در روزگار حضرت قائم از اهل بیت می باشد آنان برگزیدگان امت هستند که همراه نیکان عترت می باشند».

در اینجا دو نکته قابل توجه است؛ یکی این که مراد از ویرانی مسجد در گذشته، علاوه بر تخریب ظاهری (تغییر قبله) تخریب معنوی نیز بوده است؛ چرا که در روایت دارد مسجد با سفال و... ساخته شده بود؛ یعنی مسجد، به نوعی از حالت ساده قبلی خارج و به صورتی تجملاتی ساخته شده بود. دیگر این که تخریب دوم (در زمان ظهور) توسط بهترین افراد امت صورت می گیرد و این خود، نشان از آن دارد که تخریب، برای اصلاح این مسجد صورت می گیرد. خداوند متعال می فرماید:

إنما يعمر مساجد الله من آمن بالله و اليوم الآخر و أقام الصلوة و آتى الزكوة و لم يخش إلا الله فعسى أولئك أن يكونوا من المهتدين؛

مساجد خدا را تنها کسی آباد می کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و نماز را برپا دارد و زکات را پردازد و جز از خدا نترسد. امید است چنین گروهی از هدایت یافتگان باشند.

روایت دوم:

تغییر قبله مسجد کوفه از دیگر اقدامات امام عصر علیه السلام می باشد که حبه عرنی آن را از امیرالمؤمنین علیه السلام خبر می دهد:

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا علي بن الحسن التيملي قال: حدثنا الحسن و محمد ابنا علي بن يوسف عن سعدان بن مسلم عن صباح المزني عن الحارث بن حصيرة عن حبة العرنى قال: قال امير المؤمنين عليه السلام: «كأنى أنظر إلى شيعتنا بمسجد الكوفة، قد ضربوا الفساطيط يعلمون الناس القرآن كما أنزل، أما إن قاتمنا إذا قام كسره و سوى قبلته!»

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: گویی شیعیانم را در مسجد کوفه می بینم که خیمه ها برپا کرده اند و قرآن را آن چنان که نازل شده است به مردم یاد می دهند. بی گمان هنگامی که قائم ما قیام کند، مسجد کوفه را شکسته و قبله آن را تعدیل می کند.

این روایت، نشان دهنده اهمیت مسجد کوفه در دوران ظهور است و اینکه یک پایگاه بزرگ فرهنگی برای تعلیم و نشر معارف می باشد. علاوه بر این، حضرت در دوران ظهور، این پایگاه فرهنگی را اصلاح کرده، قبله اش را تعدیل می کند.

البته وجود افرادی چون «حبة العرنی» (مهمل)، «محمد بن علی بن یوسف» (ضعیف)^۲ باعث می شود که روایت، ضعیف و فاقد اعتبار باشد.

روایت سوم:

روایت دوم در بحث قبل نیز بر تخریب و تجدید بنای مسجد کوفه

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۱۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۶۴، ح ۱۳۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۶۹، ح ۳۸۰۳-۳.

۲. رجال نجاشی، ص ۳۳۳؛ الخلاصة للعلی، ص ۲۵۳.

دلالت دارد:

إن القائم إذا قام رد البيت الحرام إلى أساسه و مسجد الرسول و مسجد الكوفة إلى أساسه؛
 امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که حضرت قائم قیام کند،
 خانه خدا را به اندازه نخستین آن باز می گرداند و با مسجد
 پیامبر صلی الله علیه و آله و مسجد کوفه نیز چنین می کند.

از مجموع روایات این قسمت - که در مجموع، مستفیض بود -
 می توان چنین نتیجه گرفت که حضرت به اصلاحاتی در بنای مسجد
 کوفه اقدام خواهد کرد که از آن جمله، تعدیل قبله آن است. واضح
 است که این اقدام حضرت نیز از مصادیق مبارزه با بدعت می باشد و
 حکم جدیدی به شمار نمی آید.

ب. مساجد اربعه در کوفه

فضل بن شاذان در ضمن روایت ضعیفی^۱ از امام صادق علیه السلام اشاره به این
 مطلب دارد که حضرت مهدی علیه السلام چهار مسجد را در کوفه خراب
 خواهد کرد و آنها را به سبک مساجد زمان پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد
 ساخت:

عنه [الفضل بن شاذان] عن عبدالرحمن بن أبي هاشم عن علي
 بن أبي حمزة عن أبي بصير [عن أبي جعفر] في حديث له
 اختصرناه قال: «إذا قام القائم علیه السلام دخل الكوفة و أمر بهدم

۱. این روایت به دلیل وجود «علی بن ابی حمزه» در سلسله راویان آن، ضعیف است.
 ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۱۴.

المساجد الأربعة حتى يبلغ أساسها و يصيرها عريشاً كعريش موسى و تكون المساجد كلها جماء لا شرف لها كما كانت على عهد رسول الله...^۱؛

امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که قائم ما قیام کند، وارد کوفه شده به تخریب چهار مسجد، امر می‌کند. برای آن‌ها سقفی مثل عریش^۲ موسی قرار می‌دهد و مساجد، همگی هموار و غیر مشرف می‌گردند، آن چنان که در عهد رسول خدا بود.

در این باره همین یک روایت ضعیف وجود دارد؛ اما برخی^۳ به آن اعتنا کرده، احتمال داده‌اند مقصود از این مساجد چهارگانه، همان مساجدی باشد که به شکرانه کشتن امام حسین علیه السلام در کوفه ساخته شد. در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است:

جددت اربعة مساجد بالكوفة فرحاً لقتل الحسين علیه السلام: مسجد الأشعث و مسجد جریر و مسجد سماک و مسجد شیبث بن ربیع^۴.

در کوفه به سبب شادی از کشتن حسین علیه السلام چهار مسجد ساخته شد که عبارتند از مسجد اشعث، جریر، سماک و شیبث بن ربیع.

۱. غیبت طوسی، ص ۴۷۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۳، ح ۶۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۶۸.

۲. عریش، سایبانی است که برای محافظت از گرما و آفتاب می‌سازند، بنابراین نقل طریحی، آن را از شاخه درخت خرما می‌سازند و تا پایان فصل خرما در آن بنه سر مکی بولنی. دوانی در کتاب مهدی موعود، ص ۱۱۲۱.

۳. کافی، ج ۳، ص ۴۹۰، ح ۲.

البته این مساجد، اکنون وجود ندارند؛ ولی امکان دارد قومی بیایند و از روی دشمنی با اهل بیت علیهم السلام، دوباره آنها را بنا کنند. از طرف دیگر نیز احتمال دارد تخریب این مساجد چهارگانه به دلیل بنای تجملاتی آنها باشد، به قرینه اینکه در روایت می‌فرماید: همانند زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله، سقف آنها را از عرش قرار می‌دهد و آنها را مشرف بر دیگر ساختمان‌ها نمی‌سازد. بنا بر هر دو احتمال، تخریب این چهار مسجد نیز از احکام جدید محسوب نمی‌شود. در صورت اول، از باب از بین بردن مظاهر ظلم و در صورت دوم، برای مبارزه با بدعت است.

ج. مساجد مشرف

در بخشی از روایتی که در قسمت قبل، از کتاب *الغیبه طوسی* نقل شد چنین آمده است:

و تكون المساجد كلها جماء لا شرف لها كما كانت على عهد رسول الله صلی الله علیه و آله؛

همه مساجد [در زمان قیام حضرت مهدی علیه السلام] هموار [هم سطح منازل] خواهد شد و هیچ اشرافی [بر مکان‌های دیگر] ندارند؛ همان‌طور که مساجد در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله چنین بودند.

از این روایت به دست می‌آید که مساجد در زمان رسول خاتم صلی الله علیه و آله به گونه‌ای ساخته می‌شده که هم سطح سایر منازل و ساختمان‌ها باشد، تا از ساختمان مسجد، تسلطی بر منزل مردم نباشد و امام عصر علیه السلام نیز در زمان حکومتش مساجد را همین گونه خواهد ساخت.

این روایت، یک روایت ضعیف است؛ اما به خوبی بیان می‌کند که این، حکم جدیدی نیست و مساجد زمان پیامبر اسلام ﷺ نیز چنین بوده‌اند و بعدها بر اثر گذشت زمان، تغییر شکل داده و به صورت ساختمان‌های مرتفعی ساخته شده‌اند که شاید نوعی تعرض به حقوق همسایگان مسجد محسوب شود. حضرت حجت علیه السلام برای رعایت عدالت و جلوگیری از ظلم، مساجد را به شکل قبلی بر می‌گرداند. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

ان علیاً علیه السلام رأى مسجداً بالكوفة و قد شرف فقال كأنه بيعة و قال إن المساجد تبنى جمأ لا تشرف؛

امام علی علیه السلام مسجدی را در کوفه دید که [بر سایر منازل] اشراف داشت، فرمود: «مثل اینکه [اینجا] کلیسا است» و فرمود: «همانا مساجد، هموار [با دیگر ساختمان‌ها] و غیر مشرف ساخته می‌شوند».

د. مساجد سد راه مردم

در همان روایتی که از کتاب *الغیبه طوسی* دربارهٔ تخریب مساجد اربعه نقل شد، آمده است:

إذا قام القائم دخل الكوفة و أمر بهدم المساجد الأربعة... و يهدم كل مسجد على الطريق؛^۱

حضرت هر مسجدی را که در سر راه مردم قرار دارد و برای

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۱۵، ح ۶۳۶۶.

۲. غیبت طوسی، ص ۴۷۵.

آنان ایجاد مزاحمت می‌کند، خراب خواهد کرد.

این روایت به روشنی بیان کرده است که اگر مسجدی در موقعیتی ساخته شده باشد که بر سر راه عبور و مرور مردم باشد، توسط حضرت، خراب می‌شود.

از آنجا که در حکومت اسلامی، همواره مصلحت عموم مردم دارای اهمیت بوده است، این حکم بعید به نظر نمی‌رسد. در مسالک درباره اینکه اگر مسجدی در مسیر راه ساخته شود و باعث ضرر رساندن به کسی شود، آیا ضمان آور است یا نه، آمده است:

و قيل إن كان بناؤه بإذن الإمام لم يضمن ما يتلف بسببه و إلا ضمن. و المصنف [صاحب شرایع] استبعد الفرض و هو كون الإمام يأذن في بناء مسجد في الطريق؛^۱

و گفته شده اگر بنای آن (مسجد) با اذن امام باشد، چیزی که به سبب آن تلف شده را ضامن نیست و الا ضامن خواهد بود. مصنف [صاحب شرایع] این فرض را که امام اجازه دهد تا مسجدی در سر راه مردم ساخته شود را بعید دانسته است.

از این عبارات می‌فهمیم امام حتی در مسائل عبادی هم به مصلحت عمومی توجه دارد. امروزه نیز شاهد این هستیم که در برخی موارد، مراجع تقلید به تخریب مسجدی که در مسیر راه قرار گرفته، حکم داده‌اند و برخی گفته‌اند: بعد از تخریب، حکم مسجد بودن را هم ندارد.

۱. مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۳۶۳.

هـ سقف مساجد

روایت اول:

در حدیث مرفوعی از امام باقر علیه السلام آمده است:

أول ما يبدأ به قائمنا سقف المساجد فيكسرها و يأمر بها فيجعل
عرشاً كعرش موسى؛

نخستین چیزی که حضرت مهدی علیه السلام از آن آغاز می کند، سقف
مساجد است. آن‌ها را ویران کرده و امر به ویرانی آن‌ها می کند.
پس بر آن‌ها سقف‌هایی مثل عرش موسی قرار می دهد.

شیخ صدوق در مقدمه کتابش می گوید:

در این کتاب روایاتی را ذکر کرده‌ام که بر طبق آن فتوا داده‌ام،
و به صحت آن حکم کرده، میان خود و خدا حجت داشته‌ام؛
لذا شاید بتوان از ضعف سند این روایت چشم پوشی کرد.

روایت دوم:

وقتی از امام صادق علیه السلام در باره کراهت نماز در مساجدی که دارای
سقف هستند سؤال شد، آن حضرت در پاسخ، آن را تا قبل از ظهور
امام عصر علیه السلام بدون اشکال دانستند؛ اما برای زمان ظهور وضعیت
دیگری را خبر می دهد:

علی بن ابراهیم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حماد بن عثمان
عن الحلبي قال: سئل ابو عبد الله علیه السلام عن المساجد المظلمه

۱. من لا يحضر الفقيه، ج ۱، ص ۲۳۶، ح ۷۰۶؛ وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۰۷، ح ۶۳۴۲.

أیکره الصلاة فيها؟ فقال عليه السلام: «نعم؛ ولكن لا يضرکم اليوم، ولو قد کان العدل، لرأیتم کیف یصنع فی ذلك...!»^۱
 حلبی می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: «آیا نماز خواندن در مساجد مسقف (سر پوشیده) کراهت دارد؟» فرمود: «آری، ولی امروز [تا پیش از قیام مهدی] مشکلی نیست؛ ولی آن روز که حکومت عدل برپا شود، خواهید دید با این گونه مساجد چه خواهد کرد.

برخی این روایت را «حسن» دانسته اند؛ چرا که «ابراهیم بن هاشم» توثیق خاص ندارد؛ اما برخی دیگر وی را فوق وثاقت دانسته و شأن او را بالاتر از ثقه می دانند؛ ضمن اینکه بنابر بعضی مبانی، وی توثیق عام نیز دارد؛ زیرا علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیرش، مشایخ خود را توثیق کرده و توثیق عام به خاص منحل می شود؛ یعنی یکایک مشایخ آن کتاب، ثقه می باشند. پس طبق این نظر، روایت صحیح است.^۲

روایت سوم:

روایت ابو بصیر از امام باقر علیه السلام که در بحث «تخریب مساجد اربعه در کوفه» ذکر شد نیز بیان می کند که وقتی حضرت، مساجد چهارگانه کوفه را تخریب نموده و آنها را از نو بنا کند، برای آنها سقف‌هایی از عریش قرار می دهد.

۱. کافی، ج ۳، ص ۳۶۸، ح ۴؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۴، ح ۱۷۰.

۲. نجم الدین طیبی، مقاله «بررسی روایات عدالت مهدوی»، انتظار موعود، سال چهارم، ش ۱۵، ص ۲۲۳. (ظاهراً نظر دوم صحیح است پس روایت صحیحه می باشد).

از سه روایت فوق، روایت اول و سوم بیان می‌کند که حضرت مهدی علیه السلام سقف مساجد را به صورت سایبان خواهد ساخت؛ ضمن اینکه روایت اول از تخریب سقف کنونی مساجد نیز خبر می‌دهد. این دو روایت بر استحباب حمل شده اند؛ زیرا نبودن مانع و حائل میان نمازگزار و آسمان، مستحب است و نبودن حائل، یکی از اسباب قبولی نماز و استجاب دعا است.^۱

روایت دوم نیز از کراهت نماز خواندن در مساجد سر پوشیده - در غیر این زمان - صحبت می‌کند و می‌گوید: «روزی که حکومت عدل بر پا شود، خواهید دید با این گونه مساجد چه خواهد کرد»؛ اما تصریح ندارد که حضرت با آنها چه خواهد کرد البته با توجه به روایت اول و سوم، احتمالاً منظور حضرت، تخریب سقف مساجد و جایگزین کردن عرش به جای آن است. برخی علما درباره روایت دوم گفته اند:

ظاهر روایت این است که مسقف کردن مسجد، خلاف نظر شرع و یک نوع سنت شکنی است و مورد کراهت شرع است؛ ولی فعلاً مبارزه با این سنت شکنی، زمینه ندارد و نماز مؤمنان در این گونه مساجد مشکلی ندارد؛ لیکن به هنگام ظهور عدالت و مبارزه با سنت شکنی، درباره آن، تصمیم دیگری اتخاذ می‌شود.^۲

۱. چشم اندازی به حکومت مهدی، ص ۱۵۸.

۲. نجم الدین طبری، مقاله «بررسی روایات عدالت مهدوی»، انتظار موعود، سال چهارم، ش ۱۵، ص ۲۲۴.

و کلام آخر آنکه، این عمل امام مهدی علیه السلام نه تنها حکم جدیدی نیست؛ بلکه همان سیره و روش جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله است که حضرت، آن را احیا می‌کند:

و فی الحدیث ان مسجده صلی الله علیه و آله کان بغير سقف فانه لما عمل المسجد سئل عن کیفیتہ فقال عریش کعریش اخی موسی؛^۱
در حدیث است که مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله سقف نداشت و در هنگام ساخت مسجد، درباره علت این مسأله از ایشان سؤال شد و حضرت فرمودند: سایبانی است مثل سایبان برادرم موسی.

و. مناره‌ها و مقصوره‌ها^۲

یکی از کارهایی که توسط حضرت مهدی علیه السلام صورت می‌گیرد، تخریب مناره‌ها و مقصوره‌ها است. و دلیل آن، چنان که در روایت ذکر شده این است که ساخت آن‌ها بدعتی است که در دین صورت گرفته و هیچ یک از پیامبران و حجت‌های خدا چنین کاری نکرده‌اند. و روی سعد بن عبدالله عن داود بن قاسم الجعفری قال: کنت عند ابي محمد علیه السلام فقال: «إذا قام القائم يهدم المنار و المقاصير التي فی المساجد» فقلت فی نفسي: «لأی معنى هذا؟» فأقبل علیّ فقال: «معنی هذا أنها محدثة مبتدعة لم یبها نبی و لا حجة»^۳

۱. عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۱۶، ح ۷.

۲. مقصوره، به محلی از مسجد گفته می‌شود که برای خلیفه یا امام جماعت می‌ساختند، تا در حال نماز در آن جا بایستد و از دسترس دشمن دور باشد.

۳. غیبت طوسی، ص ۲۰۷؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۱۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۳، ح ۳۲.

ابوهاشم جعفری می گوید: خدمت امام عسکری بودم که فرمود: «هنگامی که قائم قیام کند، مناره‌ها و مقصوره‌هایی را که در مساجد است، ویران می‌کند.» با خود گفتم: «چرا حضرت چنین می‌کند؟» امام رو به من کرد و فرمود: «چون این‌ها بدعت و نوآوری‌هایی است که پیامبر و امامی آن را نساخته است.»

این روایت که به دو طریق صحیح وارد شده است^۱، ما را به این نتیجه می‌رساند که حضرت مهدی علیه السلام از آن رو که یکی از برنامه‌های مهم فرهنگی اش، مبارزه با بدعت‌ها است، به ویران کردن مناره‌ها و مقصوره‌ها دست خواهد زد؛ چرا که آن‌ها از بدعت‌های به وجود آمده، پس از دوران پیامبر صلی الله علیه و آله هستند.

علامه مجلسی در این باره می‌گوید:

المشهور بین الأصحاب كراهة تطويل المنارة، أزيد من سطح المسجد، لسئلا يشرف المؤذنون على الجيران، و المنارات الطويلة من بدع عمر^۲؛

مشهور میان اصحاب، کراهت بلندتر ساختن مناره مساجد از

و ج ۸۰ ص ۳۷۶، ح ۴۴.

۱. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۱۷۸ و ۱۵۶؛ رجال طوسی، ص ۳۷۵ و ۳۸۶ و ۳۹۹؛ فهرست طوسی، ص ۲۱۶ و ۱۸۲؛ الخلاصه للعلی، ص ۷۹ و ۶۸؛ رجال نجاشی، ص ۲۲۰؛ رجال طوسی، ص ۴۰۰؛ فهرست طوسی، ص ۲۹۴؛ الخلاصه للعلی، ص ۱۰۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۸۸ و ۳۲۳ و ۳۲۷.

۲. بحار الانوار، ج ۸۰ ص ۳۷۶، ذیل ح ۴۴.

سطح مسجد است؛ برای اینکه مؤذنان بر همسایگان اشراف نداشته باشند و مناره‌های بلند، از بدعت‌های عمر می‌باشد.

در نقلی آمده است:

إن علیاً مرّ علی منارة طویلة فأمر بهدمها، ثم قال: «لا ترفع
المنارة الا مع سطح المسجد»؛

علی علیه السلام از کنار مناره بلندی عبور کرد و به تخریب آن امر نمود؛ سپس فرمود: «مناره از سطح مسجد، بلندتر ساخته نمی‌شود».

پس حضرت مهدی علیه السلام با این کار خود، حکم جدیدی نمی‌آورد؛ بلکه در ادامه سیره و روش پدران بزرگوارش به چنین اقدامی دست می‌زند.

از سوی دیگر با وجود مناره‌های بلند، همان محذوری پیش خواهد آمد که از ساخت مساجد مشرف پیش می‌آید؛ لذا برخی گفته‌اند: از این روایات، حرمت ساختن مناره‌های بلند به دست می‌آید؛ زیرا اشراف داشتن و مسلط شدن بر خانه‌های مسلمانان، حرام است.^۱

نکته مهم

در کتاب *اعلام الوری*، این روایت به گونه دیگری وارد شده و آمده است: «إذا خرج القائم يأمر بهدم المنابر...»^۲ که احتمال دارد اشتباهی

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۷۲۲.

۲. روضة المتقین، ج ۲، ص ۱۰۹.

۳. اعلام الوری، ص ۲۷۳، احمد بن محمد بن عیاش قال: و حدثنا احمد بن محمد بن یحیی

از جانب نساخ باشد که به جای «المنار» کلمه «المنابر» را نوشته‌اند؛ چرا که سند همه این روایات به ابوهاشم [داود بن قاسم جعفری] بر می‌گردد. این احتمال، زمانی تقویت می‌شود که در روایات دیگر نیز امر به تخریب مناره‌های بلند وجود دارد.^۱ مؤید دیگر این مطلب، روایاتی است که در آن‌ها صحبت از تخریب مساجد مشرف، توسط امام زمان علیه السلام به میان آمده است و در این جا نیز چون مناره‌های بلند، مشرف بر سایر ساختمان‌ها می‌شود، حضرت به تخریب آن، امر می‌کند.

بنابر این درباره تخریب مناره‌ها و مقصودها یک روایت صحیح وجود دارد. اگر بپذیریم در روایت *اعلام الوری* تصحیف صورت گرفته و در آن روایت هم، لفظ «المنار» وجود داشته است، روایات این بحث به دو روایت صحیح می‌رسد اما بنابر این احتمال که در روایت *اعلام الوری* تصحیفی صورت نگرفته باشد و عبارت همان «المنابر» باشد، باید گفت یکی دیگر از کارهای حضرت، تخریب منبرها است؛ در این صورت، روایت نیاز به توضیح و توجیه دارد و باید گفت: یا منظور منبری است که دارای زینت هستند، یا منبرهایی که در اختیار عده‌ای قرار گرفته که از آن سوء استفاده کرده، تیشه به ریشه اسلام می‌زنند.^۲

قال: حدثنا عبدالله بن جعفر قال: حدثنا ابوهاشم قال كنت... : مناقب، ج ۴، ص ۴۳۷.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۹، ح ۷۲۲.

۲. برای این که این مطلب بعید به نظر نرسد می‌توان مسجد ضرار را مثال زد که وقتی

ز. زینت مساجد

ایجاد نقش و نگار بر در و دیوار مساجد و تزیین آن، از جمله اموری است که در روایات نهی شده است. ظاهراً هنگام ظهور حضرت حجت علیه السلام با این عمل، برخورد خواهد شد؛ اگر چه در روایت به آن، تصریحی نشده است.

الحسن بن علی العلوی عن سهل بن جمهور عن عبدالعظیم بن عبدالله العلوی عن الحسن بن الحسين العرنی عن عمرو ابن جمیع قال: سئلت أبا جعفر علیه السلام عن الصلاة فی المساجد المصورة فقال علیه السلام: «أكره ذلك ولكن لا يضرکم ذلك، اليوم و لو قد قام العدل رأیتم كيف يصنع فی ذلك؛

عمرو بن جمیع می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره نماز در مساجدی که دارای نقش و نگار است، سؤال کردم. حضرت فرمود: «این کار را خوش ندارم؛ ولی در این روزگار این امر برای شما ضرری ندارد. اگر عدالت حاکم شود، خواهید دید که در این امر چگونه عمل می کند».

آیت الله طیبی می فرماید:

این روایت ضعیف است؛^۱ ولی از اینکه فقها به استناد این

تبدیل به پایگاه دشمن می شود، رسول گرامی اسلام دستور به تخریب آن می دهند.

۱. کافی، ج ۳، ص ۳۶۹، ح ۶؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۴، ح ۱۷۱.

۲. این روایت به واسطه سه نفر ضعیف است: ۱- «الحسن بن علی العلوی» که مجهول

است ۲- «الحسن بن الحسين العرنی» که مهمل است ۳- «عمرو بن جمیع» که ضعیف

است. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۲۸۸؛ رجال طوسی، ص ۲۵۱؛ الخلاصه للحلی، ص ۲۴۱.

روایت و دیگر روایات، فتوا به کراهت نقش در مساجد داده‌اند، چنین استفاده می‌شود که مورد اعتماد و عمل آنان بوده است؛ لکن ممکن است گفته شود که این عمل فقهای شیعه بر مبنای تسامح در ادله سنن است.^۱

در مقابل نیز روایاتی وجود دارد که وجود نقش در مساجد را بلامانع می‌داند:

علی بن جعفر عن الامام الكاظم عليه السلام: «سألته عن المسجد يكتب في القبلة القرآن أو شيء من ذكر الله؟» قال: «لا بأس». و سألته عن المسجد ينقش في قبلته بجزء أو أصباغ؟ قال «لا بأس»؛
 علی بن جعفر گوید: «از امام کاظم علیه السلام درباره نوشتن آیات قرآن یا ذکری از اذکار خداوند در سمت قبله مسجد سؤال کردم». حضرت فرمود: «اشکال ندارد». دوباره پرسیدم «آیا کشیدن نقش با گچ و رنگ در سمت قبله مسجد اشکال دارد؟» فرمود: «اشکال ندارد».

علامه مجلسی می‌فرماید:

و أما النقش فقد حکم جماعة بتحريم النقش بالذهب و أطلق العلامة فی اکثر کتبه و المحقق فی المعتبر و الشهيد فی الذکری، تحريم النقش من غیر تقييد بالذهب، معللين بأن ذلك لم یکن فی عهد النبی صلی الله علیه و آله فیکون بدعة، و هو استدلال ضعيف و کذا حکم الأكثر بتحريم نقش الصور. و احتج علیه

۱. نجم الدین طبری، مقاله «بررسی روایات عدالت مهدوی»، انتظار موعود، سال چهارم، ش ۱۵، ص ۲۲۵.

۲. قرب الاستناد، ص ۲۹۰.

الفاضلان بالتعليل السابق و بما رواه الشيخ عن عمرو بن جميع^۱ و هي مجهولة غير دالة على التحريم و الشهيد في البيان حرم زخرفتها و نقشها و تصويرها بما فيه روح و كرهه غيره كالشجر و في الدروس كره الجميع، و ظاهر الخبر جواز الجميع و الأحوط الترك مطلقاً؛

اما نقش [در مساجد]؛ عده‌ای به تحریم نقش با طلا حکم کرده‌اند و علامه در بیشتر کتاب‌هایش و محقق در معتبر و شهید در فکری نقش را مطلقاً حرام دانسته‌اند، بدون اینکه به «نقش با طلا» مقید کرده باشند و دلیل آن‌ها آن است که در عهد رسول خدا ﷺ چنین نبوده و این از بدعت‌ها است؛ ولی این استدلال ضعیف است و حکم بیشتر فقها به حرمت نقش صورت‌ها نیز چنین است. فاضلان بر حرمت نقش صورت در مساجد به همان دلیل سابق (بدعت) احتجاج کرده‌اند و نیز به روایت شیخ از عمرو بن جميع که مجهول است و بر تحریم نیز دلالت ندارد. شهید در بیان، نقش و تزئین و تصویر مساجد را با چیزی که دارای روح باشد، حرام دانسته و غیر آن مثل درخت را مکروه می‌داند و در کتاب الدروس همه موارد را مکروه دانسته است. ظاهر روایت، جواز تمام موارد است و احوط، ترک همه آن‌ها است.

شاید بتوان گفت جمع میان این دو دسته روایت به این است که

۱. روایت مورد بحث.

۲. بحار الانوار، ج ۸۰، ص ۳۸۷، ذیل روایت ۶۷.

روایات دال بر منع را برای تصاویر چیزهایی که دارای روح هستند و روایات دال بر جواز را برای تصاویر چیزهایی که روح ندارند، مثل گل و درخت و... بدانیم.

به هر حال، موضع گیری حضرت حجت علیه السلام در دوران ظهور درباره زینت مساجد، امر جدیدی نیست؛ بلکه از باب مبارزه با تجمل گرایی و سوق دادن مردم به معنویات است؛ به ویژه در اماکن مذهبی که جایگاه یاد و ذکر خدا است که این روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام بوده؛ ولی متأسفانه امروزه به فراموشی سپرده شده است. علاوه بر آن، برخی از اموری که در ساخت مساجد صورت می گیرد، بدعت است که حضرت با آن مبارزه خواهد کرد. نافع از ابن عمر نقل می کند:

كان مسجد النبي صلی الله علیه و آله مبنياً بلبن و كان أسطوانه خشباً و كان سقفه جريداً، فقبض النبي صلی الله علیه و آله و ولي أبو بكر فلم يحرکه حتى مات، ثم ولي عمر فزاد فيه و جعل أسطوانه الخشب كما كان و سقفه بالجريد، فلما كان عثمان زاد فيه فبناه بالحجارة المنقوشة و سقفه بالساج؛

مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله با خشت خام ساخته شده بود و ستون های آن از چوب [تنه درخت] و سقفش از شاخه های خشک بود. وقتی پیامبر از دنیا رفت و ابوبکر خلیفه شد، هیچ تغییری در آن نداد تا زمانی که مرد؛ سپس عمر خلیفه شد و مقداری به بنای آن اضافه کرد و ستون هایش را از چوب و سقفش را از شاخه های خشک قرار داد. وقتی عثمان خلیفه شد، مقدار

دیگری به بنای آن افزود؛ ولی این بار آن را با سنگ‌های نقش دار، ساخته و با چوب درخت ساج آن را مسقف کرد.

۳. امور اقتصادی

الف. مبارزه با ثروت اندوزی

در دوران پیش از ظهور، انفاق و کمک به دیگران مستحب است؛ اما در عصر ظهور، ذخیره کردن اموالی که به آن‌ها نیاز ندارد، حرام است؛ بلکه باید آن را در اختیار امام قائم علیه السلام قرار دهد، تا در راه مبارزه با دشمنان از آن استفاده شود.

محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن محمد بن سنان عن معاذ بن کثیر قال: سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: «موسع علی شیعتنا أن ینفقوا مما فی أیدیهم بالمعروف فإذا قام قائمنا حرم علی کل ذی کنز کنزه، حتی یأتیه به فیستعین به علی عدوه و هو قول الله عزوجل *... و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل الله فشرهم بعذاب ألیم*^۱»^۲؛

امام صادق علیه السلام فرمود: شیعیان ما در فراخی خواهند بود و آزادند آنچه را به دست می‌آورند، در راه خیر و نیکی مصرف کنند؛ ولی هنگامی که قائم ما قیام کند، بر هر صاحب گنجی [ثروت زیاد] اندوخته اش را حرام می‌کند، مگر آنکه آن را به

۱. توبه (۹)، ۳۴.

۲. کافی، ج ۴، ص ۶۱، ح ۴؛ تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۳، ح ۲۴ با اندکی تفاوت؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۷، ح ۵۴.

خدمت آن حضرت آورد و از آن در جنگ با دشمن یاری و کمک بگیرد و این است سخن خداوند که می‌فرماید:
«وکسانی که طلا و نقره را گنجینه می‌کنند...».

در این موضوع، همین یک روایت وارد شده است که دو طریق دارد. طریق کافی که صحیح است و طریق تهذیب هم طبق تحقیق و تصحیحی که در سند آن صورت گرفته، صحیح می‌باشد.^۱ از آن جایی که اسلام با ثروت اندوزی مخالف بوده و احکامی چون خمس را - البته نه فقط برای مبارزه با ثروت اندوزی - وضع کرده است، می‌توان گفت: مضمون این روایت، قابل تأیید است. در این جا توجه به دو نکته لازم است:

۱. با توجه به ذیل روایت (یستعین به علی عدوه) معلوم می‌شود مراد از انفاق در صدر روایت نیز انفاق برای مبارزه با دشمنان است.

۱. طریق کافی: ر.ک: رجال نجاشی، ص ۳۵۳ و ۸۳؛ رجال طوسی، ص ۳۵۱؛ فهرست طوسی، ص ۶۱؛ الخلاصة للعلی، ص ۱۵۷ و ۱۴؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۵۱، محمد بن سنان ابو جعفر الزاهری و ج ۱۸، ص ۱۸۴)، و طریق تهذیب: محمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن الحسن و محمد بن علی بن محبوب و حسن بن علی و محسن بن علی بن یوسف جمیعاً عن محمد بن سنان عن حماد بن طلحه صاحب السابری عن معاذ بن کثیر بیاع الأکسیه عن ابی عبدالله علیه السلام قال... (ضعیف می‌باشد. البته برخی طریق تهذیب را تصحیح کرده، گفته‌اند: منظور از «الحسن بن الحسن» - آن چنان که در بعضی از نسخ آمده - «الحسن بن الحسین اللؤلؤیی» می‌باشد و «محمد بن علی» مقصود «ابن محبوب» نیست؛ زیرا در بعضی نسخ فقط «محمد بن علی» آمده و اگر مراد ابن محبوب باشد هم از جهت راوی (صفار) و هم از جهت مروی عنه (محمد بن سنان) دچار مشکل می‌شود. نکته دیگر اینکه «محسن بن علی بن یوسف» در واقع «حسن بن علی بن یوسف» است. ر.ک: نرم افزار درایة النور.

۲. اینکه در روایت می‌فرماید: «فیستعین به علی عدوه» نشانه آن که این حکم برای آغاز ظهور می‌باشد که حضرت، درگیر جنگ‌های مختلف می‌شود. (البته از روایات دیگری می‌توان استفاده کرد که ثروت اندوزی در ایام حکومت امام مهدی علیه السلام ممنوع خواهد بود).

ب. قطاقع^۱

یکی از برنامه‌های حضرت در زمینه اقتصاد، بازپس‌گیری قطاقع خواهد بود؛ یعنی آن حضرت، دارایی‌های غیرمنقول بزرگ، مانند روستاها و اراضی بسیار و قلعه‌ها را که پادشاهان و حکام به اطرافیان خود بخشیده‌اند، پس می‌گیرد.^۲

روایت اول:

عنه [هارون بن مسلم] عن مسعدة بن زياد عن جعفر عن أبيه عليه السلام: إن رسول الله صلى الله عليه وآله أمر بالنزول على أهل الذمة ثلاثة أيام و قال: «إذا قام قائمنا اضمحلت القطاقع فلا قطاقع»^۳؛

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل می‌کند که همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود به نزول بر اهل ذمه سه روز و فرمود:

۱. «اسم لما لا ينقل من المال كالقرى و الاراضي و الابراج و الحصون» (مجمع البحرين، ج ۴، ص ۳۷۹).

۲. ر.ک: عصر زندگی، ص ۱۲۵.

۳. قرب الاسناد، ص ۸۰؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۲، ح ۲۲۳۸۱؛ بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۵۸، ح ۴ و ص ۶۶، ح ۱۱.

«وقتی که قائم ما قیام کند قطایع از بین می‌رود؛ به گونه‌ای که دیگر قطایعی در میان نخواهد بود».

«هارون بن مسلم» و «مسعدة بن زیاد» هر دو امامی و ثقه هستند؛^۱ لذا سند روایت صحیح است.

روایت دوم:

محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن عمر بن یزید قال: رأیت مسمعاً بالمدينة و قد کان حمل إلى أبي عبدالله عليه السلام تلك السنة مالا... «كل ما في أيدي شيعتنا من الأرض فهم فيه محللون حتى يقوم قائمنا، فيجيبهم طسوقاً ما كان في أيديهم و يترك الأرض في أيديهم و أما ما كان في أيدي غيرهم فان كسبهم من الأرض حرام عليهم حتى يقوم قائمنا فيأخذ الأرض من أيديهم و يخرجهم صفرة...»^۲

هر زمینی که در دست شیعیان ماست، برایشان حلال است، تا زمانی که قائم ما قیام کند. آن حضرت، قسط خراج را از آنها گرفته، زمین را در دستشان باقی می‌گذارد؛ ولی زمین‌هایی که در دست غیر شیعیان است، استفاده‌ای که از آن می‌کنند، حرام است، تا زمانی که قائم ما قیام کند و زمین را از دست ایشان بگیرد و آنها را با خواری بیرون کند.

۱. رجال نجاشی، ص ۴۳۸ و ۴۱۵؛ الخلاصة للحلی، ص ۱۸۰ و ۱۷۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۰۸، ح ۳؛ تهذیب، ج ۴، ص ۱۴۴، ح ۲۵؛ سعد بن عبدالله عن ابی جعفر عن الحسن بن محبوب عن عمر بن یزید... (با اندکی تفاوت در متن).

سند کافی^۱ و سند تهذیب^۲ هر دو صحیح می‌باشند.

روایت سوم:

محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن أبي خالد الكابلي عن أبي جعفر عليه السلام قال: «وجدنا في كتاب علي عليه السلام أن الأرض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين، أنا و أهل بيتي الذي أورثنا الله الأرض و نحن المتقون و الأرض كلها لنا... حتى يظهر القائم من أهل بيتي بالسيف فيحويها و يمنعها و يخرجهم منها كما حواها رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و منعها إلا ما كان في أيدي شيعتنا فإنه يقاطعهم علي ما في أيديهم و يترك الأرض في أيديهم^۳؛

ابو خالد کابلی می‌گوید امام باقر عليه السلام فرمود: در کتاب علی عليه السلام دیدم که درباره آیه «إن الأرض لله يورثها...» آمده است: من و اهل بیتم کسانی هستیم که زمین را به ارث می‌بریم. متقین، ما هستیم و همه زمین از آن ما است... تا زمانی که قائم از خاندان من با شمشیر ظاهر شود، آن‌گاه او زمین‌ها را تصرف کند و از متصرفان جلوگیری نماید و آن‌ها را اخراج می‌کند.

۱. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۳۵۳ و ۸۳ و ۴۲۰؛ رجال طوسی، ص ۳۵۱، ۳۳۴، ۳۵۴؛ فهرست طوسی، ص ۶۱ و ۱۲۳؛ الخلاصة للعلی، ص ۱۵۷ و ۱۴ و ۳۷ و ۱۹ و ۱۷۱؛ رجال کشی، ص ۵۵۶ و ۳۱۰؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۶۲.
 ۲. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۱۷۸ و ۸۳؛ رجال طوسی، ص ۳۵۱؛ فهرست طوسی، ص ۲۱۶؛ الخلاصة للعلی، ص ۷۹ و ۱۴. مراد از «ابی جعفر» احمد بن محمد بن عیسی الاشعری است.

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۱؛ تهذیب، ج ۷، ص ۱۵۲، ح ۲۳؛ استبصار، ج ۳، ص ۱۰۸، ح ۵.

همچنان که رسول خدا ﷺ زمین‌ها را تصرف کرد و از متصرفان جلوگیری نمود؛ مگر زمین‌هایی که در دست شیعیان ما است که حضرت قائم درباره آن‌ها مقاطعه ببندد و زمین را در دست ایشان باقی گذارد.

سند این روایت طبق نقل کافی صحیح می‌باشد؛^۱ اما در تهذیب و استبصار، از «ابن محبوب» به بعد در سند ذکر شده است. روایاتی که درباره قطاقع وارد شده است، مجموعاً به نکات زیر اشاره دارد:

۱. در روزگار حکومت حضرت قائم علیه السلام قطاقع از بین خواهد رفت؛
 ۲. زمین‌هایی که در اختیار شیعیان است، همچنان در دست آنان باقی خواهد ماند و در قبال آن به حکومت، مالیات پرداخت می‌کنند؛ اما زمین‌هایی که در دست غیر شیعیان باشد، از آن‌ها گرفته می‌شود و آنان با خواری و ذلت از آنجا رانده می‌شوند؛
 ۳. پیامبر ﷺ از تصرف‌های بی‌جا جلوگیری می‌کرد.
- در دولت کریمه مهدی آل محمد علیهم السلام آن قدر مال به مردم داده می‌شود که دیگر نیازمندی وجود نخواهد داشت؛ اما این بدان معنا نیست که این بذل و بخشش‌ها بدون حساب و کتاب و از روی میل شخصی باشد. عطایای آن حضرت همه بر اساس عدالت و مساوات خواهد بود؛ از این رو در آن زمان دیگر شاهد پارتی بازی، رانت

۱. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۳۵۳ و ۸۳ و ۴۳۴؛ الخلاصه للعلی، ص ۱۵۷ و ۱۴ و ۳۷ و ۱۷۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۲۹، ش ۹۷۵۶، شرح حال کنکر.

خواری، زمین خواری، رشوه خواری و استفاده به ناحق از بیت المال - توسط صاحبان قدرت - نخواهیم بود و این، ادامه همان روش پیامبر ﷺ است و حکم جدیدی نیست.

ج. رهن و وثیقه

اگر فردی در قبال چیزی که به کسی می‌دهد، به جای اعتماد به برادر مؤمنش که آن را پس دهد، برای ضمانت، رهن یا وثیقه از او بگیرد، باعث نفرت امام خواهد شد. این، همان مطلبی است که سالم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

روی أبوالحسین محمد بن جعفر الاسدی عن موسی بن عمران النخعی عن عمه الحسین بن یزید النوفلی عن علی بن سالم عن ابيه قال: سألت ابا عبدالله علیه السلام عن الخبر الذی روی «أن من كان بالرهن أوثق منه بأخيه المؤمن فأنا منه بریء» فقال علیه السلام: «ذلك إذا ظهر الحق و قام قائمنا اهل البيت...»؛

علی بن سالم می‌گوید: پدرم از امام صادق علیه السلام درباره این حدیث پرسید: «کسی که اطمینانش به رهن و سپردن وثیقه، از اطمینانش به برادر مؤمن خود بیشتر باشد، من از او بیزارم». امام صادق علیه السلام فرمود: «این مطلب برای زمانی است که حق ظاهر می‌شود و قائم ما اهل بیت قیام می‌کند».

«علی بن سالم» که در سند این روایت آمده، همان «علی بن ابی

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۱۳، ح ۴۱۱۹؛ تهذیب، ج ۷، ص ۱۷۸، ح ۴۲.

حمزه بطائنی^۱ است که از سران واقفه و غیر ثقه است و «سالم» نیز که همان «ابو حمزه بطائنی کوفی» است، مهمل می‌باشد؛ لذا، روایت ضعیف است. مجلسی اول، سند روایت را قوی دانسته است؛ اما فرزندش، روایت را مجهول می‌داند.

با توجه به اینکه در دوره حکومت امام زمان علیه السلام امنیت در تمام عرصه‌ها زیاد می‌شود و از سوی دیگر عقل و اخلاق در جامعه رشد چشم‌گیری خواهد داشت، اعتماد مؤمنان به یکدیگر نیز افزایش می‌یابد و در چنین شرایطی درخواست رهن و وثیقه، شاید نوعی توهین به مؤمن محسوب شود؛ بنابراین امام علیه السلام این عمل را دوست ندارد و چون حضرت می‌فرماید: «أنا منه بریء»، از روایت، حرمت فهمیده می‌شود.

البته در عصر ظهور و حکومت امام مهدی علیه السلام، اوضاع مادی مردم آن چنان خوب خواهد بود که احتمالاً نیازی به قرض گرفتن ندارند و این نکته، باعث تأمل در روایت می‌شود.

د. گرفتن سود از مؤمن

در حال حاضر در معاملاتی که میان مؤمنان انجام می‌شود، گرفتن سود اشکالی ندارد. اما در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام گرفتن سود از برادر مؤمن، ربا محسوب می‌شود.^۲

در ادامه روایت بحث قبل راوی از امام علیه السلام سؤال می‌کند:

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۱۴.

۲. معاملات مثل نقد و نسیه، مضاربه و معاملات روزمره.

فالخبیر الذی روی «أن ربح المؤمن علی المؤمن ربا» ما هو؟ قال علیه السلام: «ذاک إذا ظهر الحق و قام قائمنا اهل البیت و اما الیوم فلا بأس بأن یبیع من الاخ المؤمن و یربح علیه؛ نظر شما [امام صادق علیه السلام] درباره روایت «سود گرفتن مؤمن از برادر مؤمنش ربا است» چیست؟ حضرت فرمود: «این روایت برای زمانی است که حق ظاهر شود و قائم ما اهل بیت قیام کند و اما در این زمان اشکالی ندارد که شخصی به مؤمنی چیزی بفروشد و از او سود بگیرد».

با توجه به ضعیف بودن این روایت نمی توان به محتوای آن عمل کرد؛^۱ اما مجلسی اول گفته است:

از این روایت به دست می آید، روایاتی که سود گرفتن از مؤمن را مکروه دانسته و آن را ربا می خوانند، مبالغه نیست. ممکن است در حال حاضر، مکروه باشد؛ ولی در زمان حضرت قائم علیه السلام حرام گردد.^۲

ه ارث بردن برادران دینی

بنا بر آنچه که در مسائل فقهی مطرح می شود یکی از وارثان از انسان، برادر اوست. - البته در صورتی که در گروه قبل از او، شخص دیگری نباشد - در روایات عصر ظهور این مطلب به شکل دیگری

۱. البته روایات دیگری وجود دارد که سود گرفتن مؤمن از مؤمن را ربا می داند و از مجموع آن ها کراهت استفاده شده است. ر.ک: کافی، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۲۲؛ تهذیب، ج ۷، ص ۷، ح ۲۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۹۷، ح ۲۲۸۳۵.

۲. روضة المتقین، ج ۷، ص ۳۷۵؛ (و یدل علی ان الاخبار المتقدمة فی کراهة الربح علی المؤمن و أنه ربا لا مبالغة فیها و یمکن ان یکون فی زمان القائم حراماً و الان مکروهاً).

بیان شده است.

امام کاظم علیه السلام آیه «فإذا نفخ في الصور فلا أنساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون» را برای زمان ظهور دانسته، می‌فرماید: «در این زمان حضرت مهدی علیه السلام به برادر دینی ارث می‌دهد؛ در حالی که برادر نسبی را از ارث محروم می‌کند».

روایت اول:

و أخبرني أبوالحسين عن أبيه عن ابن همام قال حدثنا سعدان بن مسلم عن جرهم بن أبي جهنمة قال: سمعت أبا الحسن موسى عليه السلام يقول: «إن الله تبارك و تعالی خلق الأرواح قبل الأبدان بألفى عام ثم خلق الأبدان بعد ذلك، فما تعارف منها في السماء تعارف في الأرض، و ما تناكر منها في السماء تناكر في الأرض، فإذا قام القائم، ورث الأخ في الدين و لم يورث الأخ في الولادة و ذلك قول الله عزوجل في كتابه: «قد أفلح المؤمنون... فإذا نفخ في الصور فلا أنساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون»^۱»

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: خداوند ارواح را دو هزار سال پیش از بدن‌ها آفرید. هر یک از آن‌ها که با دیگری در آسمان‌ها آشنا شد، در زمین نیز با هم آشنا خواهند شد و هر کدام از دیگری بیگانه بوده است در زمین نیز چنان خواهد بود. هنگامی که حضرت قائم علیه السلام قیام کند، به برادر دینی ارث

۱. مؤمنون (۲۳)، ۱۰۱.

۲. دلائل الامامة، ص ۴۸۵؛ تفسیر البرهان، ج ۴، ص ۳۷، با اندکی تفاوت در متن و سند.

می‌دهد و ارث برادر نسبی را قطع می‌کند و این است معنای قول خداوند در کتابش در سوره قد افلح المؤمنون که فرمود: «... پس هنگامی که در صور دمیده شود، هیچ نسبی میان آنان نخواهد بود و هرگز از علت آن، جویا نخواهند شد».

این روایت به واسطه «جرهم بن ابی جهنه» ضعیف است؛ زیرا او مجهول است. البته در سند البرهان، «جهم بن ابی جهمه» به جای «جرهم بن ابی جهنه» آمده است که با توجه به «راوی» و «مروی عنه»، «جهم بن ابی جهمه» صحیح تر به نظر می‌رسد؛ ولی این هم مشکل ما را حل نمی‌کند؛ چون او نیز مهمل است.

روایت دوم:

در روایت مرفوعة دیگری از امام صادق علیه السلام همین مضمون تکرار شده که چنین است:

إن الله تبارک و تعالی آخی بین الأرواح فی الأظله قبل أن یخلق الأجساد بألفی عام فلو قد قام قائمنا أهل البیت وراث الأخی الذی آخی بینهما فی الأظله ولم یورث الأخی فی الولادة؛ خداوند تبارک و تعالی دو هزار سال پیش از آنکه بدن‌ها را بیافریند، در عالم مجردات میان ارواح برادری برقرار کرد. زمانی که قائم ما اهل بیت قیام کند، دو برادری که در جهان مجردات میان ایشان ارتباط برقرار شده است را وارث هم می‌کند و برادران نسبی از یک‌دیگر ارث نمی‌برند.

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۲، ح ۵۷۶۱.

روایت سوم:

در روایت دیگری که سند آن به واسطه «محمد بن عبدالله بن عمران البرقی» (مجهول) و «محمد بن علی الهمدانی» (ضعیف)^۱ و «علی بن ابی حمزه» (ضعیف)^۲، دچار ضعف است آمده:

حدثنا علی بن أحمد بن موسی رضی الله عنه قال: حدثنا حمزة بن القاسم العلوی قال: حدثنا محمد بن عبدالله بن عمران البرقی قال: حدثنا محمد بن علی الهمدانی عن علی بن ابی حمزة عن ابی عبدالله و ابی الحسن علیهما السلام قالوا: «لو قد قام القائم لحکم بثلاث لم یحکم بها أحد قبله یقتل الشیخ الزانی و یقتل مانع الزکاة و یورث الأخ أخاه فی الأضله»^۳؛
 هنگامی که قائم قیام کند، در سه مورد، چنان حکم می‌کند که کسی پیش از او آن گونه حکم نکرده است: پیرمرد زناکار و کسی را که زکات نمی‌پردازد، اعدام می‌کند و برادر از برادرش - که در عالم مجردات، برادر بوده‌اند - ارث می‌برد.

سه روایت گذشته به دو مطلب در ارتباط با بحث ما اشاره دارد:

۱. وقتی قائم آل محمد علیهم‌السلام قیام کند، برادران دینی یا کسانی که در عالم مجردات با هم برادر بوده‌اند، از یکدیگر ارث می‌برند؛ ولی برادران نسبی از یکدیگر ارث نمی‌برند؛
۲. این حکم بی‌سابقه است و کسی تا آن زمان بدان حکم نخواهد کرد؛

۱. رجال نجاشی، ص ۳۳۳؛ الخلاصه للحلی، ص ۲۵۳.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۱۴.

۳. خصال، ص ۱۶۹، ح ۲۲۳.

در متن روایت، اشکالی وجود دارد که به کلمه «الأضله» مربوط می‌شود. مقصود از این کلمه «عالم مجردات» است و «عالم مجردات» همان «عالم ذر» می‌باشد:

و كان المراد «فی الاضله» عالم المجردات فإنها أشياء و ليست بأشياء كما فی الظل... و التعبير بعالم الذر و عالم المجردات واحد^۱

مقصود از «فی الاضله» عالم مجردات است که در آن اشياء همانند سایه می‌باشند [ماده ندارند]... و تعبیر به عالم ذر و عالم مجردات یکی است.

در اینکه مقصود از عالم ذر چیست، اختلافاتی در روایات و نظرات علما وجود دارد.^۲ بنابر نظر کسانی که مقصود از این عالم و پیمان را همان عالم استعدادها و پیمان فطرت می‌دانند، مضمون روایات فوق نمی‌تواند درست باشد؛ لذا روایات، هم دچار اشکال سندی و هم دچار اشکال متنی هستند.

اما بنابر نظر کسانی که عالم ذر را برای زمان آفرینش آدم می‌دانند، متن روایت می‌تواند صحیح باشد که در این صورت نیز برخی، روایت را توجیه کرده و گفته اند:

ممکن است مراد، این باشد که همانا ولادت به طور مطلق موجب ارث بردن نیست، مگر اینکه متصف به ایمان باشد. در غیر این صورت، کفر مانع آن خواهد شد. اینکه میراث به

۱. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۱۶.

۲. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۸، ص ۳۰۶؛ تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۵.

برادران دینی اختصاص یافته، یا به این دلیل است که آن برادر دینی برادر نسبی نیز هست یا اینکه ارثی که به برادر دینی داده می‌شود، از سهم امام است...

و احتمال دارد که امام به علم خودش حکم می‌کند. چه بسیار برادران نسبی ظاهری که در حقیقت برادر نیستند؛ بلکه از راه زنا متولد شده‌اند و چه بسیار غریبه‌هایی که در واقع، برادر انسان هستند؛ زیرا در عالم ذر، این برادری ثابت شده است. امام به علم خویش حکم می‌کند؛ به همین دلیل این حکم به زمان قیام قائم اختصاص داده شده است و جایز نیست مال امام به جائز داده شود؛ در حالی که امکانش وجود داشته باشد؛ زیرا او مستحق نیست. به هر حال در صورتی که امکان نداشته باشد، [اگر کسی] با زور آن را از او بگیرد، ضامن نیست.^۱

بنا بر هر یک از دو توجیه فوق، این حکم جدید نیست؛ اما بنا بر توجیه اول، به دلیل اینکه ارث نبردن کافر از مسلمان از زمان پیامبر ﷺ بوده است و بنا بر توجیه دوم، حضرت مهدی علیه السلام با توجه به علم الهی‌اش برادران واقعی را از غیر واقعی تشخیص داده، به برادران واقعی ارث می‌دهد و برادران غیر واقعی را از ارث، محروم می‌کند.

و. اعدام منع کننده از زکات

زکات یکی از حقوق الهی است که در صورت فراهم شدن شرایط، پرداخت آن واجب می‌شود. اگر شخصی که زکات بر او واجب شده

۱. الانوار اللوامع، ج ۱۴، ص ۳۶۸.

است از پرداخت آن خودداری کند، تصرف او در اموالش اشکال دارد. در روایات زمان ظهور، حکم دیگری برای مانع الزکوة بیان شده است.

روایت اول:

عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن الحسن بن شمون عن عبدالله بن عبدالرحمن عن مالك بن عطيه عن ابيان بن تغلب قال قال لي ابو عبدالله عليه السلام: «دمان في الاسلام حلال من الله، لا يقضى فيهما أحد حتى يبعث الله قائمنا أهل البيت، فإذا بعث الله عزوجل قائمنا أهل البيت حكم فيهما بحكم الله لا يريد عليهما بينة، الزانى المحصن يرحمه و مانع الزكاة يضرب عنقه؛

امام صادق عليه السلام فرمود: «به حکم خداوند، دو خون در اسلام حلال است؛ ولی کسی به آن حکم نمی‌کند، تا اینکه خداوند قائم ما اهل بیت را بفرستد. پس در آن زمان، او [حضرت قائم عليه السلام] درباره آن دو به حکم خدا، حکم خواهد کرد و بینة و شاهی نمی‌خواهد؛ یکی زناکار محصن را سنگسار می‌کند و دیگر کسی که زکات نمی‌دهد، گردنش را می‌زند.

«محمد بن الحسن بن شمون»^۲ و «عبدالله بن عبدالرحمن

۱. کافی، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۵؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۱۱، ح ۱۵۸۹، با اندکی تفاوت در متن و سند مرفوعه؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۱، ح ۲۱؛ محاسن، ج ۱، ص ۸۷ ح ۲۸، با تفاوت در متن و سند.

۲. رجال نجاشی، ص ۳۳۵؛ الخلاصة للحلی، ص ۲۵۲؛ رجال ابن غضائری، ج ۱، ص ۹۵.

(الأصم)^۱، هر دو ضعیف هستند، بنابراین روایت ضعیف است.

روایت دوم:

حدثنا علي بن أحمد بن موسى رضي الله عنه قال: حدثنا حمزة بن القاسم العلوي قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن عمران البرقي قال: حدثنا محمد بن علي الهمداني عن علي بن أبي حمزة عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليهما السلام قالوا: «لو قد قام القائم عليه السلام لحكم بثلاث لم يحكم بها أحد قبله، يقتل الشيخ الزاني و يقتل مانع الزكاة و يورث الاخ اخاه في الاظله»^{۲، ۳}

هنگامی که قائم قیام کند، در سه مورد، چنان حکم کند که کسی پیش از او آن گونه حکم نکرده است: پیرمرد زناکار و کسی را که زکات نمی‌پردازد، اعدام می‌کند و برادر از برادرش - که در عالم مجردات، برادر بوده‌اند - ارث می‌برد.

از روایات این بحث سه نکته قابل استفاده است:

۱. خون مانع الزکاة حلال است و این، حکم الهی است؛
 ۲. تا قبل از ظهور صاحب الزمان عليه السلام این حکم به اجرا در نمی‌آید؛
 ۳. حضرت مهدی عليه السلام برای این حکم بینة و شاهدهی طلب نمی‌کند.
- دو روایتی که صحبت از اعدام مانع الزکاة می‌کنند، ضعیف هستند؛ اما مانعی از پذیرش آنها وجود ندارد؛ چرا که دلایل فراوان دیگری آن را تأیید می‌کند که به شرح آن می‌پردازیم.

۱. همان، ص ۲۱۷؛ همان، ص ۲۳۸؛ همان، ج ۱، ص ۷۷.

۲. *خصال*، ص ۱۶۹، ح ۲۲۳.

۳. این روایت در بحث ارث، حدیث سوم، بررسی شد.

۱. اهمیت زکات

در اینجا فقط به ذکر چند آیه و روایت اکتفا می‌کنیم:

- خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزكیهم بها؛

از اموال آنها صدقه‌ای [به عنوان زکات] بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی.

- ولا يحسبن الذين يبخلون بما آتاهم الله من فضله هو خيراً

لهم بل هو شر لهم سيطوقون ما بخلوا به يوم القيامة^۱؛

کسانی که بخل می‌ورزند و آنچه را خدا از فضل خویش به آنان داده انفاق نمی‌کنند، گمان نکنند این کار به سود آنهاست؛ بلکه برای آنها شر است. به زودی روز قیامت آنچه را که به آن بخل ورزیدند، همانند طوقی به گردنشان می‌افکنند.

- امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

من منع قیراطاً من الزکوة فلیمت إن شاء یهودياً و إن شاء نصرانیا^۲؛

هر کس از دادن یک قیراط زکات امتناع ورزد، اگر می‌خواهد یهودی بمیرد یا نصرانی.

۱. توبه (۹)، ۱۰۳. روایت بیان می‌کند که منظور از صدقه در این آیه، زکات است.

۲. آل عمران (۳)، ۱۸۰. در روایات، این آیه به بحث زکات مربوط شده است.

۳. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳، ح ۱۱۴۵۳.

- امام صادق علیه السلام می فرماید:

الزكاة ليس يحمد صاحبها، إنما هو شيء ظاهر، إنما هو شيء حقن
بها دمه و سمي مسلماً؛

زکات چیزی نیست که زکات دهنده به آن ستایش شود؛ بلکه
وظیفه‌ای رسمی است که خون او به وسیله آن حفظ می‌شود
و با [پرداخت] آن، مسلمان ناامیده می‌شود.

۲. توجیهات قتل مانع الزکاة

علامه حلی پس از آنکه به ذکر دلایل سه گانه (آیات، روایات،
اجماع) در وجوب زکات می‌پردازد، چنین می‌گوید:

فمن أنكر وجوبها ممن ولد على الفطرة و نشأ بين المسلمين فهو
مرتد يقتل من غير أن يستتاب و إن لم يكن عن فطرة بل أسلم
عقيب كفر استتيب - مع علم وجوبها - ثلاثاً، فإن تاب و إلا فهو
مرتد و جب قتله، و إن كان ممن يخفى وجوبها عليه لأنه نشأ
بالبادية و كان قريب العهد بالاسلام عرف وجوبها ولم يحكم
بكفره^۲؛

پس کسی که واجب بودن زکات را نپذیرد و مسلمان فطری
باشد و میان مسلمانان بزرگ شده باشد، او را بدون توبه دادن
اعدام می‌کنند؛ چون مرتد است. اگر این فرد مسلمان ملی
باشد، تا سه بار پس از ارتداد، توبه اش می‌دهند؛ اگر توبه
کرد، [اعدام نمی‌شود]. در غیر این صورت، مرتد است و

۱. همان، ص ۳۱، ح ۱۱۴۴۹.

۲. تذکرة الفقهاء، ج ۵، ص ۷.

قتلش واجب می‌شود. این احکام در صورتی است که فرد، به وجوب آن علم و آگاهی داشته باشد؛ ولی اگر وجوب آن را نداند به کفر او حکم نمی‌شود.

صاحب مدارک در ادامه کلام علامه می‌گوید:

روایت کلینی و ابن بابویه از ابان بن تغلب بر همین تفصیل حمل می‌شود.^۱

صاحب جواهر نیز پس از آنکه زکات مال را فی الجمله از ضروریاتی می‌داند که بی‌نیاز از استدلال به آیات و روایات است و منکر آن را منکر ضروری دین می‌داند، در توجیه چرایی قتل مانع الزکاة می‌گوید: و أما ما أوماً إليه بعضها [الروایات] من قتال مانعی الزکاة مع وجودها عندهم فهو علی مقتضى الضوابط فی غاصبی الأموال، بناءً علی أن الزکاة فی العین بل و ان قلنا بالذمة، و لذا صرح به هنا غیر واحد من الأصحاب، بل لعله من معقد إجماع التذكرة، لكن الأولى مباشرة الامام عليه السلام أو نائبه لذلك، و إن كان قد يقوى جواز مباشرة غيره له أيضاً من الأمر بالمعروف الذى هو هنا المقاتلة مع التوقف عليها، بل لعله واجب مع التمكن^۲؛

و اما آنچه که بعضی از روایات در قتل مانع الزکاة — در صورتی که زکات نزد آن‌ها باشد — به آن اشاره می‌کند، مبتنی بر این است که غاصب مال هستند؛ البته بنابر اینکه زکات در

۱. مدارک الاحکام، ج ۵، ص ۷.

۲. جواهر الکلام، ج ۱۵، ص ۱۳.

عین مال باشد؛ بلکه حتی در صورتی که بگوییم زکات بر ذمه شخص باشد؛ لذا به این مطلب، تعداد زیادی از اصحاب تصریح کرده‌اند؛ بلکه شاید آن از معقد اجماع کتاب تذکره باشد؛ ولی اولی این است که خود امام یا نایب او به این کار [= اعدام] اقدام کند؛ اگر چه گاهی جواز اقدام غیر امام برای قتل مانع الزکاة نیز تقویت شده است و این از باب امر به معروف، است اگر امر به معروف، متوقف بر قتل باشد، بلکه شاید واجب باشد در صورتی که تمکن از انجام آن وجود داشته باشد.

۳. توجیه روایات

- مرحوم مجلسی اول در توضیح این مطلب گفته است:

در کافی بعد از «بحکم الله»، «لایرید علیهما بینة» [آمده است] یعنی بر زنا و ندادن زکات، بینة و گواه نمی طلبید؛ بلکه به حکم خود عمل می کند و بنابر این نسخه «این حکم» [قتل زانی محصنه و مانع الزکاة بدون طلب بینة و گواه] مخصوص آن حضرت است و منافات ندارد که کسی دیگر این دو قتل را واقع سازد [ولی باید همراه بینة و دلیل باشد] و این، اظهر است و محتمل است که نقصان یا زیادتی از نسخ شده باشد یا ابان به هر دو عنوان از آن حضرت شنیده باشد والله تعالی یعلم. و نسخه محاسن مثل نسخه ققیه است.^۱

اشکالی که به کلام آن مرحوم وارد می شود، این است که قضاوت بر

۱. لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص ۴۵۵.

طبق علم، بدون درخواست شاهد و بینه نیز از اختصاصات حضرت مهدی علیه السلام نیست؛^۱ مگر اینکه گفته شود در این دو مورد (زنای محصنه، مانع الزکاة) مخصوص آن حضرت است که این هم نیازمند دلیل است.

- در روایت اول «لایقضى فیهما احد» و در روایت دوم عبارت «لم یحکم بها أحد» آمده و معنای آن، چنین است که این حکم در گذشته وجود داشته؛ ولی کسی به آن عمل نکرده است. صدر روایت اول (دمان فی الاسلام حلال من الله) نیز قرینه‌ای است بر همین مطلب؛ یعنی این دو خون حلال بوده؛ ولی کسی به این حکم عمل نکرده است. روایت امام صادق علیه السلام نیز همین مطلب را تأیید می‌کند که زکات چیزی نیست که زکات دهنده به آن ستایش شود... همانا خون او [=پرداخت کننده زکات] به وسیله آن، حفظ می‌شود.^۲

- در خبری که در منابع اهل سنت نقل شده، آمده است:

روی الجمهور أن ابابکر قاتل مانع الزکاة و أنکر علیه عمر و قال له: «أترید أن تقاتل العرب و قد قال رسول الله ﷺ: أمرت أن أقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله، فاذا قالوها عصموا منی دماؤهم و أموالهم إلا بحقها و حسابهم علی الله». فقال ابوبکر: «الزکاة من حقها»^۳؛

۱. ر.ک: همین فصل، قضاوت.

۲. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۱، ح ۱۱۴۴۹.

۳. سنن نسائی، ج ۶، ص ۷؛ مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۳۸۶؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۴۴. ما مطلب را از کتاب منتهی المطلب، ج ۸، ص ۱۶، نقل کردیم؛ اما با مراجعه به کتب اهل

جمهور از اصحاب روایت کرده‌اند که ابوبکر مانع الزکاة را می‌گشت. عمر اعتراض کرد و گفت: «آیا می‌خواهی همه عرب را بکشی؛ در حالی که رسول خدا ﷺ فرمود: به من امر شده مردم را بکشم تا اینکه بگویند «لا اله الا الله» و وقتی که آن را گفتند جان آن‌ها و اموالشان در امان است مگر به حقش و حساب آن‌ها با خداست.» ابوبکر گفت: «زکات از حقش می‌باشد».

بنابر آنچه گفتیم، حکم قتل مانع الزکاة، یک حکم جدید نیست و فقط مخصوص به دوره ظهور امام زمان علیه السلام نمی‌باشد.

ز. جزیه

از روایاتی که بحث جزیه در زمان ظهور را مطرح می‌کنند، سه روایت دلالت بر عدم پذیرش جزیه دارد که یک روایت صحیح و دو تای دیگر ضعیف هستند. در مقابل، دو روایت ضعیف وجود دارد که دلالت بر قبول جزیه می‌کنند. حال به این روایات توجه کنید:

عدم پذیرش جزیه

روایت اول:

امیر المؤمنین علی علیه السلام در ضمن روایتی که به بیان فضایل و

سنت این روایت را نیافتیم؛ بلکه همه موارد شبیه به این و به این مضمون بودند.
 ۱. در منابع اهل سنت روایات مربوط به جزیه درباره حضرت عیسی علیه السلام آمده است.
 ر.ک: معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۵۳۱ و ۵۱۸.

مناقب خود می پردازد، به زمان ظهور اشاره کرده، یکی از امتیازات خود را بیان می کند:

حدثنا احمد بن الحسن القطان و محمد بن أحمد السناني و
 علي بن موسى الدقاق و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن
 هشام المكتب و علي بن عبدالله الوارق قالوا: حدثنا ابوالعباس
 احمد بن يحيى بن زكريا القطان قال حدثنا بكر بن عبدالله بن
 حبيب قال حدثنا تميم بن بهلول قال حدثنا سليمان بن حكيم
 عن ثور بن يزيد عن مكحول قال: قال امير المؤمنين علي بن
 ابي طالب عليه السلام: «لقد علم المستحفظون من اصحاب النبي
 محمد صلى الله عليه وآله أنه ليس فيهم رجل له منقبة إلا و قد شرسته فيها
 و فضلته ولي سبعون منقبة لم يشركني فيها احد منهم... و
 أما الثالثة و الخمسون فان الله تبارك و تعالی لن يذهب
 بالدنيا حتى يقوم منا القائم، يقتل مبغضينا و لا يقبل الجزية و
 يكسر الصليب و الأصنام...»^۱؛

از اصحاب پیامبر صلى الله عليه وآله آنان که مطالب را خوب به خاطر
 می سپارند می دانند که در میان آنان کسی نیست که دارای
 منقبتی باشد مگر اینکه من شریک او بوده ام و بر او برتری
 داشته ام ولی هفتاد منقبت برای من وجود دارد که هیچ یک از
 آنان با من شریک نیست.

۱. تمام راویان این حدیث از «احمد بن یحیی بن زکریا القطان» به بعد مجهول هستند.
 به جز «بکر بن عبدالله» که ضعیف است؛ لذا سند روایت ضعیف و روایت فاقد اعتبار
 می باشد. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۱۰۹؛ الخلاصة للحلی، ص ۲۰۸.

۲. خصال، باب سبعین، ص ۵۷۱، ح ۱.

... و اما منقبت پنجاه و سوم، اینکه خداوند تبارک و تعالی دنیا را به پایان نمی‌رساند، مگر آنکه قائمی از ما قیام کند، دشمنان ما را نابود می‌کند و جزیه نمی‌پذیرد. بت‌ها و صلیب را می‌شکند...

روایت دوم:

آیه شریف «و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة و يكون الدين كله لله»^۱ در روایت مرسلی از امام باقر علیه السلام به دوران ظهور تفسیر شده است. حضرت می‌فرماید در این زمان دیگر پذیرش جزیه معنایی ندارد؛ بلکه صاحب الامر و یارانش آن قدر مبارزه می‌کنند، تا دیگر مشرکی باقی نماند.

عبدالاعلی الحلبی عن ابی جعفر علیه السلام: «يكون لصاحب هذا الأمر غيبة... ولا يقبل صاحب هذا الأمر الجزية كما قبلها رسول الله صلى الله عليه وآله و هو قول الله «و قاتلوهم حتى لا تكون فتنة و يكون الدين كله لله» قال ابو جعفر علیه السلام: «يقاتلون و الله حتى يوحد الله و لا يشرك به شيئا»^۲؛

امام باقر علیه السلام فرمود: برای صاحب این امر، غیبتی است... و صاحب این امر - آن چنان که پیامبر جزیه می‌پذیرفت - جزیه نمی‌پذیرد و این همان کلام خداست که می‌فرماید: «و با آنها پیکار کنید تا فتنه برچیده شود و دین، همه مخصوص خدا باشد.» ابو جعفر علیه السلام فرمود: «به خدا قسم! می‌جنگند تا اینکه همه، موحد شوند و کسی شرک به خدا نرزد».

۱. انفال (۸)، ۳۹.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۶، ح ۴۹.

بنابر آنچه که در این روایت آمده است، به نظر می‌رسد علت عدم پذیرش جزیه توسط امام مهدی علیه السلام، این است که دیگر مشرک و کافری باقی نمی‌ماند، تا از او جزیه‌ای گرفته شود.

روایت سوم:

علاوه بر روایت فوق، روایت صحیح السنندی نیز در این رابطه وجود دارد:^۱
 علی بن ابراهیم عن ایبه عن ابن ابی عمیر عن عمر بن اذینه عن محمد بن مسلم قال قلت لابی جعفر علیه السلام: قول الله عزوجل «و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله» فقال علیه السلام: «لم یجیء تأویل هذه الآیة بعد ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رخص لهم لحاجته و حاجة اصحابه، فلو قد جاء تأویلها لم یقبل منهم، لکنهم یقتلون حتی یوحده الله عزوجل و حتی لا یکون الشریک»^۲؛

محمد بن مسلم درباره تفسیر آیه «و قاتلوهم حتی...» از امام باقر علیه السلام پرسید. حضرت فرمود: «تفسیر این آیه هنوز نیامده است. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای نیاز خود و اصحابش به آنان رخصت داد؛ لکن هنگامی که زمان تأویل و تحقق این آیه فرا رسید، از آن‌ها پذیرفته نمی‌شود. آن‌ها کشته می‌شوند تا خداوند عزوجل به وحدانیت شناخته شود و دیگر شرکی نباشد».

۱. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۲۶۰ و ۳۲۷ و ۲۸۴ و ۳۲۳؛ رجال طوسی، ص ۳۶۵ و ۳۳۹؛ الخلاصة للحلی، ص ۱۰۰ و ۱۴۱؛ فهرست طوسی، ص ۴۰۵ و ۳۲۵؛ رجال ابن داوود، ص ۳۳۶؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۱۶.
 ۲. کافی، ج ۸، ص ۲۰۱، ح ۲۴۳.

علامه مجلسی در توضیح عبارت «رخص لهم» می گوید:
 أی بقبول الجزیه من أهل الكتاب و الفداء من المشركین و
 إظهار الإسلام عن المنافقین مع علمه بکفرهم؛
 منظور از اینکه پیامبر به آنها رخصت می دهد، این است که
 از اهل کتاب، جزیه را و از مشرکان، فدیة را و از منافقان،
 اظهار اسلام را پذیرفت با اینکه به کفر آنها آگاه بود.

از سه روایت فوق می توان به این نتایج دست یافت:

۱. حضرت مهدی علیه السلام جزیه قبول نمی کند؛
۲. تنها دو راه بر سر راه غیر مسلمانان قرار دارد؛ یا اینکه اسلام را بپذیرند و به خدای یگانه ایمان بیاورند و یا اینکه کشته شوند؛
۳. این روش امام مهدی علیه السلام با سیره پیامبر صلی الله علیه و آله تفاوت دارد؛
۴. علت پذیرش جزیه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله احتیاجات حکومت و جامعه اسلامی بوده است؛
۵. علت عدم پذیرش جزیه توسط امام مهدی علیه السلام، عدم وجود کسانی است که پرداخت جزیه بر آنان لازم است.

پذیرش جزیه

روایت اول:

وقتی امام مهر و مهربانی ظهور می کند، ایمان واقعی و ناب را به ناصبی ها و دشمنان اهل بیت علیهم السلام معرفی می کند. آنها ممکن است

در مقابل، دو واکنش نشان بدهند؛ یا آن را می‌پذیرند که در این صورت همانند سایر شیعیان زندگی خواهند کرد و یا اینکه همچنان به دشمنی خود ادامه می‌دهند که در این صورت، دو راه پیش روی آنهاست: کشته شدن یا پرداخت جزیه.

عنه [عدة من اصحابنا] عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن الأحول عن سلام بن المستنیر قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يحدث: «إذا قام القائم عرض الايمان علي كل ناصب فإن دخل فيه بحقيقة و إلا ضرب عنقه أو يؤدي الجزية كما يؤديها اليوم أهل الذمة و يشد على وسطه الهميان و يخرجهم من الامصار الى السواد»؛

سلام بن مستنیر می‌گوید از امام باقر عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: «آن گاه که قائم عليه السلام ظهور کند ایمان را بر هر شخص ناصبی عرضه می‌کند؛ پس اگر از روی حقیقت ایمان آورد [پس چه بهتر] و الا گردنش را می‌زند، یا اینکه باید جزیه پردازد؛ چنان که امروزه اهل ذمه، جزیه می‌پردازند و همیانی به کمرشان می‌بندد و آنها را از شهرها به روستاها می‌فرستد».

«احمد بن محمد» که از راویان این روایت است، مشترک میان ثقه و غیر ثقه می‌باشد و در این جا معلوم نیست کدام یک مراد است. ضمن اینکه «سلام بن مستنیر» نیز مهمل است؛ بنابراین، روایت ضعیف است.

روایت دوم:

در روایت مرسلی از امام صادق علیه السلام راجع به دو گروه سؤال شده است: گروه اول اهل ذمه و گروه دوم ناصبی‌ها. دربارهٔ گروه اول امام علیه السلام می‌فرماید: حضرت مهدی علیه السلام با آنان با مسالمت رفتار می‌کند - همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین کرد - و از آنان جزیه دریافت می‌کند. اما نسبت به گروه دوم تنها راه، کشتن آن‌ها و گرفتن انتقام اهل بیت از آن‌هاست.

و روی ابوبصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال: قال لی: «یا ابا محمد کأنی أری نزول القائم فی مسجد السهله باهله و عیاله...» قلت: «فما یكون من اهل الذمة عنده؟» قال علیه السلام: «یسالمهم کما سالمهم رسول الله صلی الله علیه و آله، و یؤدون الجزیه عن ید و هم صاغرون» قلت: «فمن نصب لکم العداوة؟» فقال علیه السلام: «لا یا ابا محمد، ما لمن خالفنا فیہ فی دولتنا من نصیب، إن الله قد أحل لنا دماؤهم عند قیام قائمنا، فالیوم محرم علینا و علیکم، فلا یغرنک احد، اذا قام قائمنا انتقم لله و لرسوله و لنا اجمعین!»؛

امام صادق علیه السلام به ابوبصیر فرمود: «ای ابا محمد! گویی می‌بینم که قائم با خانواده و بستگانش در مسجد سهله فرود می‌آید...» ابوبصیر پرسید: «با کافران ذمی چه می‌کند؟» فرمود: «مانند پیامبر با آن‌ها صلح می‌کند و آن‌ها نیز با کمال ذلت جزیه به وی می‌دهند» عرض کردم: «اگر کسی با شما دشمنی ورزد، چه می‌شود؟» فرمود: «در دولت ما مخالفان ما

دیگر فرصتی برای دشمنی با ما ندارند؛ زیرا در آن موقع خداوند ریختن خون آنها را برای ما حلال کرده است، امروز کشتن آنها بر ما و شما حرام است، پس کسی تو را فریب ندهد. وقتی قائم ما قیام کرد، خداوند به وسیله او انتقام خدا و رسول و همه ما را خواهد گرفت.»

در دو روایتی که دلالت بر پذیرش جزیه می‌کند تعارضی وجود دارد. در روایت اول صحبت از عرضه کردن ایمان بر نواصب بود که در صورت نپذیرفتن آن یا کشته می‌شدند و یا جزیه می‌دادند؛ ولی در روایت دوم فقط امام علیه السلام می‌فرماید تنها روش برخورد با آنان کشتن آنهاست.

در بین این دو گروه روایت، گروه اول، قوی تر هستند؛ لذا می‌توان گفت قول به عدم پذیرش جزیه، از قوت بیشتری برخوردار است. از طرف دیگر با توجه به مضمون این دو دسته روایت می‌توان هر دو گروه را با هم جمع کرد و گفت روایات پذیرش جزیه مربوط به زمانی است که هنوز حکومت حضرت کاملاً مستقر نشده است؛ لذا همان طور که پیامبر از آنها جزیه می‌گرفت، حضرت مهدی علیه السلام نیز جزیه می‌پذیرد، یا اینکه پذیرش جزیه تا زمانی است که حجت بر اهل کتاب تمام نشده باشد و آنان همچنان بر دین خود باقی باشند؛ اما زمانی که حکومت حضرت استقرار یابد و با استدلال و برهان - که از کتب خودشان بیان می‌شود - حجت بر آنها تمام شود، دیگر حکم

۱. ر.ک: شرح اصول کافی، ج ۱۲، ص ۳۰۳، ذیل روایت ۲۸۸.

اهل کتاب را نخواهند داشت؛ بلکه به منزله کافر حربی خواهند بود؛ لذا جزیه از آنها پذیرفته نخواهد شد و به قتل خواهند رسید. چنان که بسیاری^۱ گفته‌اند منظور از «یضع الجزیه» این است که همه به اسلام دعوت شده، اسلام را خواهند پذیرفت؛ بنابراین دیگر اهل ذمه‌ای باقی نمی‌ماند تا از او جزیه گرفته شود.

برخی اهل سنت گفته‌اند: مقصود از برداشتن جزیه، این است که در آن روزگار به قدری اموال زیاد می‌شود که نیازمندی - که جزیه برای آنها مقرر شده است - پیدا نمی‌شود به دلیل اینکه پیامبر ﷺ فرمود: «چندان مال به مردم می‌دهد که دیگر کسی آن را نمی‌پذیرد.»^۲ این احتمال با توجه به روایت «محمد بن مسلم» از امام باقر علیه السلام که فرمود: «ان رسول الله رخص لهم لحاجته و حاجة اصحابه» نیز می‌تواند در کنار احتمالات دیگر مورد توجه قرار گیرد. البته به این شرط که منظور از «حاجة» در این روایت، نیاز مالی باشد.

اگر وجه جمع میان روایات را بپذیریم در این صورت، عدم پذیرش جزیه، حکم جدیدی نیست؛ بلکه موضوع حکم از میان رفته است؛ ولی اگر روایات گروه دوم را نپذیریم، حکم به عدم پذیرش جزیه، حکم جدیدی خواهد بود که البته با توجه به اینکه پذیرش جزیه به دلیل احتیاجات بوده و در زمان امام، نیازی وجود ندارد نیز می‌توان

۱. مسند احمد، ج ۲، ص ۴۱۱؛ نه‌ایه ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۹۷؛ حسین بن مسعود در شرح السنه [به نقل از بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۳، ذیل ح ۱۹۳].
۲. مهدی موعود، ص ۱۱۳۹.

توجیه کرد که این حکم، جدید نیست.

جمع بندی نهایی امور اقتصادی

از مجموع روایات فراوانی که در زمینه مسائل اقتصادی، برای دوران ظهور بیان شد - که برخی از این روایات صحیح بودند - می توان نتیجه گرفت یکی از برنامه های حکومت حضرت، تحول در زمینه اقتصاد می باشد. گستره این تحولات به خوبی روشن نیست؛ ولی با توجه به روایات گذشته این نتایج به دست می آید:

۱. ثروت اندوزی در دوران حکومت امام عدل گستر، ممنوع می باشد؛

۲. قشایع همچنان در اختیار شیعیان باقی می ماند و در قبال آن، از آن ها مالیات دریافت می شود؛ اما غیر شیعیان مجبور به باز پس دادن آن ها می شوند؛^۱

۳. در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام، جزیه برداشته خواهد شد؛ چه قبل از استقرار حکومت حضرت و چه بعد از آن.

۴. واگذاری دایره مطاف

امام صادق علیه السلام وقتی از عدالت مهدوی سخن می گوید، یکی از جلوه های این عدالت را چنین بیان می کند:

۱. اگر بپذیریم که همه ادیان از بین خواهند رفت و هیچ دینی جز اسلام و هیچ مذهبی جز شیعه اثنی عشری باقی نخواهند ماند، باید گفت این حکم برای آغاز ظهور می باشد.
 ۲. محمد بن یحیی و غیره عن احمد بن محمد هلال عن احمد بن محمد عن رجل عن ابي عبدالله.

أول ما يظهر القائم من العدل أن ينادى مناديه أن يسلم صاحب النافلة لصاحب الفريضة الحجر الأسود و الطواف؛
 نخستین چیزی که از عدالت حضرت آشکار می‌شود این است که منادی آن حضرت اعلام می‌کند: صاحبان طواف مستحب، حجر الاسود و طواف بیت را به صاحبان طواف واجب، واگذارند.

این روایت در کتاب کافی و من لا يحضره الفقيه آمده است. در سند روایت کافی آمده است «عن رجل» که باعث ارسال روایت و ضعف آن می‌شود. درباره «احمد بن هلال العبرتایی» نیز برخی تأمل کرده‌اند؛ ولی مرحوم خوئی، وی را ثقه می‌داند.^۲

در کتاب من لا يحضره الفقيه نیز روایت به صورت مرفوع ذکر شده که باعث ضعف روایت است؛ ولی بنابر نظر برخی علما، اعتبار مراسیل صدوق در من لا يحضره الفقيه - که بیش از ثلث کتاب را تشکیل می‌دهد - کمتر از مراسیل ابن ابی عمیر نیست.^۳ بر این مبنا روایت صحیح خواهد بود؛ اما ضعیف بودن سند کافی، اعتماد ما را به سند من لا يحضره الفقيه کم می‌کند.

این روایت، ضعیف و غیر قابل اعتنا است؛ اما توجه به یک نکته می‌تواند مضمون این روایت را تقویت کند:

۱. کافی، ج ۴، ص ۴۲۷، ح ۱؛ الفقيه، ج ۲، ص ۵۲۵، ح ۳۱۳۲، با اندکی تفاوت و بدون ذکر سند.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۲، ص ۳۵۸.

۳. ر.ک: خاتمة المستدرک، ج ۴، ص ۶.

احتمالاً این روایت برای زمانی است که جمعیت بسیاری برای انجام مناسک حج تجمع کرده باشند و از آن جا که گفتیم حضرت مسجد الحرام را به ابعاد اصلی اش بر می گرداند، پس امکان ندارد که همه بتوانند اعمال خود را انجام بدهند. از آن جا که امر واجب بر مستحب، تقدم دارد، حضرت دستور می دهد صاحبان نافله جای خود را به صاحبان فریضه بدهند. اگر چنین باشد، این نیز حکم جدیدی نیست؛ بلکه از باب تقدیم اهم بر مهم و واجب بر مستحب است.

۵. اعدام زناکار

از جمله مسایل شرعی که بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست، حرمت زنا می باشد و برای آن مجازات هایی چون: حد، تعزیر و سنگسار در نظر گرفته شده است. در عصر ظهور، مجازات این گناه بزرگ، اعدام بیان شده است.

روایت اول:

ایان بن تغلب قال: قال لی ابو عبدالله علیه السلام: «دمان فی الاسلام حلال من الله، لایقضى فیهما احد حتی یبعث الله قائمنا اهل البیت، فإذا بعث الله عزوجل قائمنا اهل البیت حکم فیهما بحکم الله لایرید علیها بینة: الزانی المحصن یرجمه...»^۱
به حکم خداوند، دو خون در اسلام حلال است؛ ولی کسی

۱. کافی، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۵ (این روایت به طور کامل در بحث «اعدام منع کننده از زکات»، حدیث اول، بررسی شد).

به آن حکم نمی‌کند، تا اینکه خداوند قائم ما اهل بیت را بفرستد. پس در آن زمان او [= حضرت قائم] درباره آن دو، به حکم خدا، حکم خواهد کرد و پینه و شاهی نمی‌خواهد؛ یکی زناکار محصن را سنگسار می‌کند....

این روایت دلالت دارد بر اینکه:

۱. خون زانی محصنه خلال است و این حکم، الهی و اسلامی است؛
۲. تا قبل از ظهور امام مهدی علیه السلام این حکم توسط هیچ کس به اجرا در نیامده است؛
۳. امام مهدی علیه السلام برای اثبات و اجرای این حکم، دلیل و شاهی نمی‌طلبد.

روایت دوم:

علی بن ابی حمزة عن ابی عبدالله و ابی الحسن علیهما السلام: «لو قد قام القائم علیه السلام لحکم بثلاث لم یحکم بها احد قبله، یقتل الشیخ الزانی...»^۱.

هنگامی که قائم قیام کند، در سه مورد، چنان حکم می‌کند که کسی پیش از او آن‌گونه حکم نکرده است: پیرمرد زناکار را می‌کشد....

این روایت نیز بیان می‌کند که:

۱. در دوره ظهور، حکم پیرمرد زناکار، قتل است؛

۱. خصال، ص ۱۶۹، ح ۲۲۳ (این روایت به طور کامل در بحث «ارث بردن یزادران دینی»، حدیث سوم، بررسی شد).

۲. کسی تا قبل از قیام قائم علیه السلام چنین حکمی نداده است. هر دو روایت، مرسل هستند؛ اما در صورتی که بخواهیم به آنها اعتماد کنیم نیز دلالت بر جدید بودن این حکم ندارند؛ زیرا در روایت، آن را به عنوان یک حکم الهی - اسلامی بیان کرده که قبلاً (قبل از ظهور) کسی آن را اجرا نکرده است و این، غیر از آن است که بگوییم قبلاً این حکم وجود نداشته است؛ ضمن اینکه حکم سنگسار زانی محصن سابقه اجرا شدن نیز دارد.^۱

۶. کشتن دروغ‌گویان

دروغ از گناهان کبیره و آفت خطرناکی است که سرچشمه بدی‌ها و زشتی‌ها است. در بزرگی این گناه همین بس که دروغ‌گو از رحمت الهی دور است.^۲ دروغ، باعث از بین رفتن ایمان می‌شود «إن الکذب هو خراب الإیمان»^۳. در آیات و روایات، آثار زیانباری برای این گناه بیان شده است؛ اما هیچ آیه و روایتی، مجازات آن را کشته شدن بیان نکرده است، مگر روایاتی که از دوران ظهور صحبت می‌کند.

عن حمدویه عن محمد بن عیسی عن یونس بن عبدالرحمن عن یحیی الحلبي عن المفضل بن عمر قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول:

۱. توجیه مرحوم مجلسی را که در بحث مانع الزکاة به نقل از لوامع صاحبقرانی ذکر شد، می‌توان در اینجا ذکر کرد.
 ۲. آل عمران (۳)، ۶۱.
 ۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۹.

«لو قد قام قائمنا لبداً بكذابی الشيعة قتلهم»^۱؛
 امام صادق علیه السلام می فرماید: «هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، ابتدا
 به سراغ دروغ‌گویان شیعه می‌رود و آن‌ها را به قتل می‌رساند.
 این روایت، صحیح^۲ و مضمون آن، قابل اعتنا است؛ اگرچه فقط
 همین یک روایت در این زمینه وجود دارد.
 احتمال دارد مراد از این افراد، منافقان، مدعیان مهدویت و
 بدعتگذاران در دین باشند که سبب انحراف مردم می‌شوند.^۳
 شاید به این دلیل از دروغ‌گویان شیعه شروع می‌کند که آنان به
 اهل بیت نزدیک تر هستند؛ لذا گناه آن‌ها قبح بیشتری دارد و شاید
 از شیعه آغاز می‌کند تا بفهماند که حکومت مهدوی، حکومت عدالت
 محور است و در آن، ملاحظه‌دوری و نزدیکی به امام نمی‌شود. هر
 کس جرمی مرتکب شده باشد - در هر موقعیت و مقامی که باشد -
 باید مطابق جرمش مجازات ببیند و همه در برابر قانون الهی یکسان
 هستند. شاید مراد، دروغ‌هایی باشد که منجر به ارتداد شود. احتمال
 دیگری که در اینجا وجود دارد، آن است که مراد اضافه به مفعول
 باشد (یکذبون علی الشيعة)؛ یعنی کسانی که شیعه را تکذیب
 می‌کنند، کشته می‌شوند.

۱. اثبات الهداة، ص ۵۶۱.

۲. تمامی راویان، امامی و ثقة هستند. زک: رجال نجاشی، ص ۲۳۱ و ۴۴۴؛ رجال طوسی،
 ص ۴۲۱ و ۳۴۶ و ۳۶۸؛ الخلاصه للحلی، ص ۶۳ و ۱۸۲؛ رجال ابن داوود، ص ۵۰۹؛ رجال
 کشی، ص ۵۳۸ و ۵۹۰ و ۵۹۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۹۲.

۳. چشم اندازی به حکومت مهدی علیه السلام، ص ۱۵۳.

تنها نکته‌ای که در این جا باقی می‌ماند، این است که کشتن دروغ‌گو، در گذشته سابقه نداشته است؛ لذا باید بپذیریم این حکم جدیدی است که مخصوص ایام حکومت امام مهدی علیه السلام است.

۷. کشتن فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام

بدون شک، گناه قاتلان امام معصوم و سید جوانان اهل بهشت، بسیار بزرگ و موجب عذاب و عقابی شدید خواهد بود؛ ولی گناه هر قدر هم بزرگ باشد، فقط باعث عذاب انجام دهنده آن است و نیز کسانی که در آن گناه، سهیم باشند، خدای سبحان می‌فرماید:

«و لا تزر وازرة وزر اخرى؛ هیچ گناه کاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد».

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است: چرا امام زمان علیه السلام، فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام را، به سبب گناه پدرانشان خواهد کشت؟ به دو روایت در این باره توجه کنید:

روایت اول:

حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال: حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن عبدالسلام بن صالح الهروي قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: «يا ابن رسول الله ما تقول في حديث روي عن الصادق عليه السلام انه قال «إذا خرج القائم قتل ذراري قتلة الحسين عليه السلام بفعال آبائهم» فقال عليه السلام: «هو كذلك»

فقلت: و قول الله عزوجل «و لا تزوروا زورا و زورا اخری» ما معناه؟ قال عليه السلام: «صدق الله في جميع اقواله ولكن ذراري قتلة الحسين عليه السلام يرضون بأفعال آبائهم و يفتخرون بها و من رضى شيئاً كان كمن اتاه ولو أن رجلاً قتل بالمشرق فرضى بقتله رجل في المغرب لكان الراضى عند الله عزوجل شريك القاتل و انما يقتلهم القائم عليه السلام إذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم» قال: قلت له: «بأى شيء يبدأ القائم منكم إذا قام؟» قال عليه السلام: «يبدأ بنى شيبه فيقاطع أيديهم لأنهم سراق بيت الله عزوجل؛ عبدالسلام بن صالح هروی می گوید: به حضرت رضا عليه السلام عرض کردم: «ای فرزند رسول خدا! نظرتان درباره این سخن امام صادق عليه السلام چیست که می فرماید: «هرگاه قائم قیام کند، فرزندان قاتلان امام حسین عليه السلام را به کیفر کار پدرانشان می کشد؟» حضرت رضا عليه السلام فرمود: «آری؛ چنین است.» گفتم: پس معنای این کلام خداوند که می فرماید: «هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد» چیست؟» حضرت فرمود: «خداوند در همه سخنانش صادق است؛ ولی فرزندان قاتلان حسین به کارهای پدرانشان راضی هستند و به آن، افتخار می کنند و هر کس از چیزی خشنود باشد، مانند آن است که آن کار را انجام داده باشد. اگر مردی در مشرق کشته شود و مرد دیگری در مغرب به کشته شدن او خشنود باشد، نزد خداوند شریک گناه قاتل است. همانا قائم عليه السلام وقتی

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۳، ح ۵؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۹، ح ۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۳، ح ۶.

خروج می کند آن‌ها را به دلیل رضایتشان از کارهای پدرانشان می کشد». گفتم: «وقتی قائم شما قیام می کند، با چه کاری قیامش را آغاز می کند؟» فرمود: «از بنی شبیه شروع می کند و دست‌های آنان را قطع می کند؛ زیرا آنان دزدان خانه خدا هستند».

این روایت که دلالت آن، واضح و سند آن نیز صحیح می باشد^۱، به دلایلی قابل قبول است:

۱. روایات دیگری که بیان می کند «الراضی بفعل قوم کالداخل معهم فیه»^۲ یا روایاتی که مضمونی شبیه به این دارند، آن را تأیید می کنند؛
۲. در زیارت عاشورای امام حسین علیه السلام از خدا می خواهیم: «أن یرزقنی طلب ثارک مع إمام منصور من أهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم» یا در دعای ندبه می خوانیم: «أین الطالب بدم المقتول بکربلا». اگرچه این موارد می تواند به رجعت قاتلان امام حسین علیه السلام اشاره داشته باشد، از طرف دیگر می تواند مؤید روایت مورد نظر باشد؛ به این معنا که حضرت قائم علیه السلام به خونخواهی جد غریبش بر می خیزد و فرزندان قاتلان جدش را که به کار پدرانشان راضی هستند، خواهد کشت؛
۳. در زیارت عاشورا بر «آل زیاد»، «آل مروان» و «آل ابی سفیان» لعن می فرستیم؛ از طرفی این حقیقت هم برای ما روشن است که در

۱. تمام افرادی که در سلسله سند روایت مذکور آمده اند، همگی امامی و ثقه هستند؛ پس روایت صحیح است. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۲۴۵؛ الخلاصه للحلی، ص ۱۹ و ۱۱۷؛ رجال کشی، ص ۶۱۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۱۴۱، ح ۲۱۱۸۸.

فرزندان «زیاد»، «مروان» و «ابوسفیان» انسان‌هایی هم هستند که این لعن شامل آن‌ها نمی‌شود؛ زیرا راه آنان راه پدرانشان نیست و یقیناً اینکه انسان فرزند شخص بدی باشد، او را در زمره ملعونان قرار نمی‌دهد و به تعبیر قرآن: «ولاتزر وازرة وزر اخرى». از سوی دیگر می‌خوانیم: «لعن الله امة قتلتکم و لعن الله الممهدين لهم بالتمکين من قتالکم برئت إلى الله و اليکم منهم و من اشياعهم و اتباعهم و اوليائهم» یعنی علاوه بر قاتلان، بر پیروان و یاران و دوستان آن‌ها - یعنی کسانی که به کار آن‌ها رضایت داشته و دارند - نیز لعن می‌فرستیم. این‌ها همه حکایت از آن دارد که آنچه مورد تنفر و بیزاری ماست، نفس عمل، جریان فکری و مشی سیاسی‌ای است که این جریان شوم را به وجود آورد؛ پس منظور از «فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام که به فعل پدرانشان راضی هستند» فرزندان نسبی نیست؛ بلکه تمام کسانی هستند که راه آن‌ها همان راه قاتلان امام حسین علیه السلام است و بی‌رحمانه خون هزاران مظلوم - از زن و مرد، پیر و جوان، کوچک و بزرگ - را می‌ریزند و با افتخار سر خود را بالا گرفته، کارهای ننگین خود را با رنگ و لعاب حرف‌های زیبا و شعارهای حمایت از حقوق بشر، توجیه می‌کنند.

روایت دوم:

اخیرنا علی بن احمد قال حدثنا عبيدالله بن موسى العلوي قال
حدثنا عبدالله بن حماد الانصاري قال حدثنا ابراهيم بن عبيدالله بن

العلاء قال حدثني أبي عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام أن أمير المؤمنين عليه السلام حدث عن أشياء تكون بعده إلى قيام القائم. فقال الحسين عليه السلام: «يا أمير المؤمنين متى يظهر الله الأرض من الظالمين؟» فقال أمير المؤمنين عليه السلام: «... إذا جهزت الألوف و صفت الصوف و قتل الكبش الخروف هناك يقوم الآخر و يشور الثائر و يهلك الكافر ثم يقوم القائم المأمول و الإمام المجهول له الشرف و الفضل و هو من ولدك يا حسين لا ابن مثله [لا أين مثله] يظهر بين الركنين في دريسين باليمن، يظهر على الثقلين ولا يترك في الأرض دمين طوبى لمن أدرك زمانه و لحق أوانه و شهد أيامه!»

امام صادق عليه السلام فرمود: همانا امیرالمؤمنین از چیزهایی صحبت می کرد که بعد از او تا زمان قیام قائم اتفاق می افتد. امام حسین عليه السلام پرسید: «ای امیرمؤمنان! خداوند، چه هنگام، زمین را از ظالمان پاک می کند.» پس امیرالمؤمنین فرمود: «... هنگامی که هزاران نفر آماده شوند و صفها آراسته شود و قوچ نر کشته شود. آن جاست که شخص دیگری به پا خیزد و فتنه انگیز آشوب کند و کافر هلاک گردد؛ سپس قائمی که در آرزویش باشند و امامی که ناشناخته باشد و شرافت و فضیلت از آن اوست، قیام کند. ای حسین! او از فرزندان توست، فرزند بی مانندی است. میان دو رکن آشکار گردد، در

۱. سند این روایت ضعیف است؛ به دلیل وجود افرادی چون: ۱. «علی بن احمد» (البندیجی): ضعیف (ر.ک: رجال ابن غضائری، ج ۱، ص ۸۲؛ رجال ابن داوود، ص ۴۸۰؛ الخلاصة للحلی، ص ۲۳۵)؛ ۲. «عبیدالله بن موسی العلوی»: مجهول؛ ۳. «ابراهیم بن عبیدالله بن العلاء»: مجهول؛ ۴. «عبیدالله بن علاء»: مجهول.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۷۴، ح ۵۵.

دو جامه پوشیده، بر جن و انس پیروز گردد و زمینی را بدون کشت نمی‌گذارد و خون را روی زمین فرو گذار نمی‌کند. خوشا به حال کسی که زمان او را درک کند و به دوره او برسد و روزگار او را مشاهده نماید!».

برخی در توضیح این روایت گفته‌اند: منظور از دو خون این‌هاست که «دمین» را به معنای دو خون بگیریم، یکی خون سرور شهیدان، حضرت سید الشهداء دیگری خون نفس زکیه می‌باشد که در پیش قدم ظهور، مظلومانه در مسجد الحرام به زمین ریخته می‌شود. برخی دیگر گفته‌اند: منظور از دو خون، یکی خون حضرت سید الشهداء و دیگری خون نخستین شهید آل محمد علیه السلام، محسن حضرت زهرا علیها السلام است و بر اساس روایات فراوانی که در تفسیر عیاشی و قمی و برهان نقل شده است نخستین دادگاهی که در دولت حق تشکیل می‌گردد، برای بررسی خون به ناحق ریخته شده محسن حضرت زهرا علیها السلام است.^۱ بنا بر این، روایت را به دو گونه معنا کرده‌اند که بنا بر معنای اول (زمینی را بدون کشت نمی‌گذارد) ارتباطی به بحث ما ندارد و بنا بر معنای دوم (دو خون را در زمین فرو گذار نمی‌کند) در صورتی مرتبط با بحث ما خواهد بود که تفسیر بیان شده در رابطه با روایت را بپذیریم؛ ولی هیچ یک از دو تفسیر بیان شده، دلیل ندارد و پذیرش آن مشکل است. از این رو نمی‌توان این روایت را از ادلة بحث مورد نظر دانست.

۱. روزگار رهایی، ج ۲، ص ۱۰۷۰.

در بحار الانوار^۱ به جای «ولا یترک فی الارض دمین» آمده است: «ولا یترک فی الارض الأدین» که در این صورت آن را چنین معنا کرده اند: «یک نفر از افراد فرومایه را در زمین باقی نمی گذارد». بنابراین این معنا نیز ارتباطی میان روایت و بحث مورد نظر وجود ندارد؛ مگر اینکه بگوییم فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام (فرزندانی که به کار پدران خود راضی هستند و یا پیروان قاتلان امام) نیز از جمله انسان های پست و فرومایه هستند که توسط حضرت کشته می شوند.

۸. وجوب کمک به برادران دینی

تعاون و همکاری در کار خیر از توصیه های قرآن است: «تعاونوا علی البر و التقوی». ^۲ امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

«سید الاعمال ثلاثة: ... و مواساتک الاخ فی المال»^۳؛

بالاترین اعمال سه چیز است: ... یاری برادر دینی به وسیله مال.»

علامه مجلسی در توضیح این روایت می گوید:

بالاترین عمل یعنی اشرف و افضل آن، تا جایی که چیزی را برای خود نپسندی، یعنی از آن چیز، نفعی نخواهی، جز آنکه نفعی به دیگران برسانی. و ضرری به دیگران نرزی، جز آنکه راضی باشی همان ضرر را به تو بزنند و برای آنها بر خود

۱. ج ۵۲، ص ۲۳۵، ح ۱۰۴.

۲. مانده (۵)، ۲.

۳. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۳۱.

قاضی باشی. همراهی در مال یعنی او را شریک مال خود داند که شامل یاری با جان و مال و هر گونه یاری می‌شود. و مواسات همراهی از مخارج شخصی است و از مازاد آن مواسات نیست.^۱

در مرسله اسحاق بن عمار می‌خوانیم:

كنت عند ابي عبدالله عليه السلام فذكر مواساة الرجل لإخوانه و ما يجب لهم عليه فدخلني من ذلك امر عظيم، عرف ذلك في وجهي فقال عليه السلام: «إنما ذلك إذا قام القائم و جب عليهم أن يجهزوا إخوانهم و أن يقوهم»^۲

اسحاق می‌گوید: خدمت امام صادق عليه السلام بودم که آن حضرت از کمک و همکاری با برادران دینی و آن چه که واجب است انسان درباره برادران دینی اش انجام دهد، سخن به میان آورد. از این امر بسیار تعجب کردم به گونه‌ای که امام از چهره ام فهمید و آن گاه فرمود: «هنگامی که حضرت قائم عليه السلام ظهور کند، کمک کردن به برادران دینی واجب می‌شود و باید آنان را تقویت و کمک کنند».

در آیات و روایات، درباره کمک به دیگران توصیه‌های زیادی شده و حتی در بعضی از روایات درباره کسانی که از کمک به دیگران خودداری می‌کنند عبارات تنیدی آمده است و آنان را از زمرة مسلمانان خارج می‌داند؛^۳ اما همه این‌ها حمل بر استحباب می‌شود و

۱. همان.

۲. مصادقة الاخوان، ص ۳۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۷؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۹۵.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۵.

هیچ یک وجوب را نمی‌فهماند. پس اگر بخواهیم به روایت مورد بحث توجه کنیم و از ضعف سند آن چشم‌پوشیم، باید گفت این حکم نیز از احکام بی‌سابقه و جدید خواهد بود.

۹. قضاوت

از جمله شؤون امام و حکومت او، رسیدگی به اختلافات مردم و حل دعواها و بر طرف کردن نزاع‌ها است. در روایات، به قضاوت‌های حضرت و چگونگی آن اشاره شده است. آنچه در این باره اهمیت دارد، این است که نوع قضاوت‌های حضرت با آنچه تا کنون دیده و شنیده‌ایم، متفاوت است روایات زیر درباره چگونگی قضاوت‌های حضرت مهدی علیه السلام قابل تأمل است:

روایت اول:

در روایت مرسلی از امام باقر علیه السلام نقل شده است، امام قائم به گونه‌ای قضاوت خواهد کرد که حتی بعضی از یاران ایشان نیز به آن اعتراض می‌کنند:

باسناده [السید علی بن عبدالحمید فی کتاب الغیبه] عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام: «یقضی القائم بقضایا، ینکرها بعض اصحابه ممن قد ضرب قدامه بالسیف و هو قضاء آدم علیه السلام، فیقدمهم فیضرب اعناقهم ثم یقضی الثانیة فینکرها قوم آخرون من قد ضرب قدامه بالسیف و هو قضاء داود علیه السلام فیقدمهم فیضرب اعناقهم ثم یقضی الثالثة فینکرها قوم آخرون ممن قد ضرب قدامه بالسیف و هو قضاء ابراهیم علیه السلام فیقدمهم فیضرب

اعناقهم ثم يقضى الرابعة و هو قضاء محمد ﷺ فلا ينكرها
أحد عليه؛

امام باقر علیه السلام می فرماید: «حضرت قائم علیه السلام قضاوت‌هایی دارد که حتی برخی یاران و کسانی که در رکابش شمشیر زده‌اند، به آن اعتراض می‌کنند. آن قضاوت به روش حضرت آدم علیه السلام است و حضرت نیز گردن معترضان را می‌زند؛ سپس به روش دیگری قضاوت می‌کند که گروه دیگری از کسانی که در رکابش شمشیر می‌زنند، اعتراض می‌کنند. آن قضاوت، به روش داوود علیه السلام است که حضرت گردن آن‌ها را نیز می‌زند برای بار سوم قضاوت می‌کند و گروه دیگری از کسانی که در رکاب حضرت شمشیر زده‌اند، لب به اعتراض می‌کشایند. آن قضاوت به شیوه ابراهیم علیه السلام است و حضرت گردن آنان را نیز می‌زند. آن گاه برای بار چهارم به شیوه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قضاوت می‌کند و دیگر کسی بر او اعتراض نمی‌کند».

روایت دوم:

در روایت دیگری که تمام راویان آن، امامی و ثقه هستند^۲، شیوه حضرت را همانند شیوه قضاوت حضرت داوود و سلیمان می‌داند که

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۸۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۹، ح ۲۰۷؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۳، ص ۳۰۹.

۱. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۳۸۳ و ۳۵۴ و ۴۵۰ و ۳۲۷ و ۱۰؛ رجال طوسی، ص ۴۳۹ و ۳۹۳ و ۳۶۵؛ فهرست طوسی، ص ۴۴۲ و ۵۰۸ و ۴۲؛ الخلاصة للحلی، ص ۱۵۷ و ۲۱؛ رجال کشی، ص ۵۵۶ و ۳۷۵.

برای حکم کردن دلیل و مدرکی را طلب نمی کند:

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن وليد رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن ابي عمير عن ابان بن عثمان عن ابان بن تغلب قال: قال ابو عبدالله عليه السلام: «... فبيعت الله تبارك و تعالی ریحاً فتنادی بكل واد هذا المهدي يقضى بقضاء داوود و سليمان و لا يريد عليه البينة؛ امام صادق عليه السلام می فرماید:... [بعد از ظهور حضرت مهدی عليه السلام] خداوند، بادی می فرستد تا در هر سرزمینی ندا کند: «این، مهدی است که به روش داوود و سلیمان قضاوت می کند و بر حکم خود بیینه ای نمی طلبد».

روایت سوم:

روایت مرسل دیگری ضمن اینکه از چگونگی قضاوت حضرت و شباهت آن با قضاوت های حضرت داوود عليه السلام سخن می گوید، علت آن را نیز بیان می کند:

و روی عبدالله بن عجلان عن ابي عبدالله عليه السلام قال: «إذا قام قائم آل محمد عليه السلام حکم بين الناس بحکم داوود لا يحتاج الى بينة، يلهمه الله تعالی فيحکم بعلمه و يخبر كل قوم بما استبطنوه و يعرف وليه من عدوه بتوسم، قال الله سبحانه و تعالی «ان في ذلك لآيات للمتوسمين و انها لبسبيل مقيم»^۲؛

۱. کمال الدین، ص ۶۷۱، ح ۱۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۸۶، ح ۱۹.

۲. حجر (۱۵)، ۷۵ و ۷۶.

۳. ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۶؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۹، ح ۸۶.

امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که قائم آل محمد علیه السلام قیام کند میان مردم با شیوة قضاوت داوود علیه السلام حکم می‌کند، نیازی به شاهد و بینه ندارد. خداوند به او الهام می‌نماید و در نتیجه او با علمش حکم می‌کند و به هر قومی به آنچه که مخفی کرده اند، خیر می‌دهد و دوستش را از دشمنش با هوشیاری می‌شناسد. خداوند تعالی می‌فرماید: «در آن، نشانه‌هایی است برای هوشیاران و آن همواره بر سر راه است.»

روایت چهارم:

حکم کردن به حکم الهی از دیگر مضامینی است که در رابطه با نحوه قضاوت آن حضرت بیان شده است:

حدثنا ابوالحسن احمد بن ثابت الدواليبي بمدينةنة الاسلام قال: حدثنا محمد بن الفضل النحوي قال: حدثنا محمد بن علي بن عبد الصمد الكوفي قال: حدثنا علي بن عاصم عن محمد بن علي بن موسى عن ابيه علي بن موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي قال: «دخلت على رسول الله و عنده ابي بن كعب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم:... «و يقسم حدود الله و يحكم بحكم الله...»^۱ «حدود الهی را به پا می‌دارد و به حکم خداوند حکم می‌کند.»

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۶۴، ح ۱۱ و ج ۱، ص ۱۵۵، ح ۱۷ (متن و سند آن متفاوت است و سند این روایت، ضعیف می‌باشد.)؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، ح ۴.

«محمد بن الفضل النحوی»، «محمد بن علی بن عبدالصمد الکوفی» و «علی بن عاصم» هر سه مجهول هستند؛ لذا روایت ضعیف است.

روایت پنجم:

عدالت که از مهم ترین شاخصه‌های حکومت مهدوی و دارای جنبه‌های مختلف است، در قضاوت‌های آن امام عدالت گستر، خود را هویدا می‌کند:

روی علی بن عقبه عن ابیه^۱ قال «إذا قام القائم حکم بالعدل و ارتفع فی ایامه الجور؛ هنگامی که قائم قیام کند، به عدالت حکم می‌کند و در ایام حکومت وی، ظلم و جور برداشته می‌شود.

از مجموع روایات این بحث، چند نکته فهمیده می‌شود:

۱. حضرت مهدی علیه السلام به روش‌های مختلفی به قضاوت می‌پردازد که هر بار با اعتراض عده‌ای روبه‌رو می‌شود و آنان را به قتل می‌رساند و در نهایت به روش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قضاوت خواهد کرد؛

۲. حضرت مهدی علیه السلام به طریقه حضرت داوود علیه السلام حکم می‌کند؛ یعنی بینه و شاهد نمی‌طلبد؛

۳. دلیل اینکه حضرت به شاهد و بینه نیازی ندارد، این است که خداوند، حقیقت را به او الهام می‌کند؛

۴. حدود الهی توسط امام زمان علیه السلام اجرا خواهد شد و به حکم

۱. روایت مرسل و ضعیف می‌باشد.

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۴؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸، ح ۸۳

خداوند حکم خواهد کرد؛

۵. تمام حکم‌هایی که حضرت صادر می‌کند، بر اساس عدالت خواهد بود.

در نتیجه، آنچه که در بیشتر روایات درباره شیوه قضاوت آن عدالت مجسم، قائم آل محمد علیهم‌السلام آمده، آن است که وی به روش حضرت داوود علیه‌السلام به قضاوت می‌نشیند^۱ و برای کشف حقیقت، به دلیل و

۱. در آیه ۷۸، سوره انبیاء درباره قضاوت حضرت داوود علیه‌السلام مطالبی ذکر شده که در تفاسیر، جریان قضاوت او چنین بیان شده است: در تعقیب سرگذشت‌های مربوط به موسی و هارون و ابراهیم و نوح و لوط در اینجا به بخشی از زندگی داوود و سلیمان اشاره می‌کند و در آغاز، اشاره سربسته‌ای به ماجرای یک قضاوت و داوری که از ناحیه داوود و سلیمان صورت گرفت، دارد.

می‌فرماید: «و داوود و سلیمان را به یاد آر، هنگامی که درباره کشتزاری قضاوت می‌کردند که گوسفندان قوم شبانه آن را چریده بودند» (وداوود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نقتت فیه غنم القوم).

«و ما شاهد حکم آن‌ها بودیم» (وکنا لحکمهم شاهدین).

داستان بدین قرار بود که: گله گوسفندانی شبانه به تاکستانی وارد می‌شوند، و برگ‌ها و خوشه‌های انگور را خورده، ضایع می‌کنند. صاحب باغ، شکایت نزد داوود می‌برد. داوود حکم می‌دهد که در برابر این خسارت بزرگ باید تمام گوسفندان به صاحب باغ داده شود.

سلیمان که در آن زمان کودک بود به پدر می‌گوید: «ای پیامبر بزرگ خدا! این حکم را تغییر ده و تعدیل کن.»

پدر می‌گوید: «چگونه؟»

در پاسخ می‌گوید: «گوسفندان باید به صاحب باغ سپرده شوند، تا از منافع آن‌ها و شیر و پشمشان استفاده کند و باغ به دست صاحب گوسفندان داده شود تا در اصلاح آن بکوشد. هنگامی که باغ به حال اول بازگشت به صاحبش تحویل داده می‌شود، و

گوسفندان نیز به صاحبش بر می‌گردد» و خداوند طبق آیه بعد، حکم سلیمان را تایید کرد. این مضمون در روایتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است....

در این جا چند سؤال مهم باقی می‌ماند:

۱. اساس و معیار این دو حکم چه بوده است؟
۲. چگونه حکم داوود و سلیمان با هم اختلاف داشت؟ مگر آن‌ها بر اساس اجتهاد حکم می‌کردند؟
۳. آیا این مسأله به صورت مشاوره در حکم بوده است یا دو حکم قاطع و مستقل از یک‌دیگر دادند؟

در پاسخ سؤال اول می‌توان گفت معیار، جبران خسارت بوده است. داوود نگاه می‌کنید و می‌بیند خسارتی که به تاکستان وارده شده است، معادل قیمت گوسفندان است؛ لذا حکم می‌کند که گوسفندان برای جبران این خسارت به صاحب باغ باید داده شود؛ چرا که تقصیر متوجه صاحب گوسفندان است (توجه داشته باشید که در بعضی از روایات اسلامی می‌خوانیم به هنگام شب، وظیفه صاحب گوسفندان است که از تجاوز گله خود به کشت و زرع دیگران جلوگیری کند و در روز، وظیفه صاحب کشت و زرع است). و ضابطه حکم سلیمان این بوده که خسارت صاحب باغ را معادل منافع یک ساله گوسفندان دیده است.

بنابر این هر دو قضاوت به حق و عدل کرده‌اند، با این تفاوت که قضاوت سلیمان به طور دقیق‌تر اجرا می‌گردید؛ زیرا خسارت یک جا پرداخت نمی‌شد؛ بلکه به طور تدریج ادا می‌گشت؛ به طوری که بر صاحب گوسفندان نیز سنگین نباشد. از این گذشته تناسبی میان خسارت و جبران بود؛ چرا که ریشه‌های «مو» از بین نرفته بود، تنها منافع موقت آن‌ها از میان رفته بود؛ لذا عادلانه‌تر این بود که اصل گوسفندان به ملک صاحب باغ در نیاید؛ بلکه منافع آن در آید.

و در پاسخ سؤال دوم می‌گوییم: بدون شک حکم پیامبران مستند به وحی الهی است؛ اما مفهوم این سخن آن نیست که در هر مورد خاص از موارد داوری وحی مخصوص نازل می‌شود؛ بلکه آن‌ها طبق ضوابط کلیه‌ای که از وحی دریافت داشته‌اند داوری می‌کنند.

شاهد و مدرک نیاز ندارد؛ بلکه با الهام خداوند و به وسیله علمی که خدا به او داده است، حقیقت را کشف کرده، بر طبق عدالت حکم

بنا بر این مسأله اجتهاد نظری به معنای اصطلاحی اش، یعنی همان اجتهاد ظنی، در حکم آنها راه ندارد؛ ولی مانعی ندارد که در پیاده کردن یک ضابطه کلی دو راه وجود داشته باشد، و دو پیامبر، هر کدام، یکی از این دو راه را پیشنهاد کند که هر دو در واقع صحیح است. اتفاقاً در مورد بحث ما نیز مطلب همین گونه بوده است، چنان که شرح سابقاً گذشت؛ ولی همان طور که قرآن اشاره می‌کند، راهی را که سلیمان پیشنهاد کرد (از نظر اجرایی) نزدیک تر بود، و جمله «و کلاً آتیناه حکماً و علماً» (ما به هریک از این دو حکم و علم دادیم) که در آیه بعد خواهد آمد، گواهی بر صحت هر دو قضاوت است.

و در پاسخ سؤال سوم می‌گوییم: بعید نیست که مطلب در شکل مشاوره بوده است؛ مشاوره‌ای که احتمالاً برای آزمودن سلیمان و شایستگی او در امر قضاوت صورت گرفته، تعبیر به «حکمهما» (حکم آن دو) نیز گواه بر وحدت حکم نهایی است؛ هر چند دو پیشنهاد متفاوت در آغاز وجود داشته (دقت کنید).

در روایتی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود:

«لم یحکما إنما کانا یتناظران» (آن‌ها حکم نهایی نکردند؛ بلکه به مناظره [و مشورت] پرداختند).

از روایت دیگری که در اصول کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده نیز استفاده می‌شود که این ماجرا به عنوان تعیین وصی و جانشین داوود و آزمودن آن‌ها صورت گرفته است. به هر حال در آیه بعد حکم سلیمان را در این داستان به این صورت تأیید می‌کند: «ما این داوری و حکومت را به سلیمان تفهیم کردیم» و با تأیید ما او بهترین راه حل این مناصبه را دریافت (فهمناها سلیمان).

اما مفهوم این سخن آن نیست که حکم داوود اشتباه و نادرست بوده؛ چرا که بلافاصله اضافه می‌کند: ما به هر یک از این دو، آگاهی و شایستگی داوری و علم بخشیدیم (و کلاً آتیناه حکماً و علماً). [تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۶۵].

صادر خواهد کرد.

از امام صادق علیه السلام درباره حکم کردن اهل بیت علیهم السلام پرسیدند. حضرت فرمود:

يحكم الله و حكم داوود فإذا ورد علينا الشيء الذي ليس عندنا
تلقانا به روح القدس؛
به حکم خدا و حکم داوود، پس هنگامی که بر ما چیزی وارد
شود که [علمش] نزد ما نیست، روح القدس، آن را به ما القا
خواهد کرد.

این روایت بیان می کند که چنین طریقه‌ای برای قضاوت، ویژه امام مهدی علیه السلام نیست؛ بلکه همه امامان علیهم السلام چنین روشی داشته‌اند (که البته ممکن است به دلایل مختلف از این روش استفاده نکرده باشند).

مطلب دیگر اینکه حتی درباره قاضی غیر معصوم هم قضیه به همین شکل است و اگر حقیقتی برای او روشن شود، بدون اینکه بینه‌ای داشته باشد، می تواند بر طبق علم خود عمل کند. قضاوت بدون نیاز به بینه و از روی علم قطعی و یقینی نیز از احکام نو و بی سابقه به شمار نمی آید.^۲

نکته: باید توجه کرد که درباره قضاوت حضرت مهدی علیه السلام روایات بیشتری وجود دارد^۳ که ما فقط به تعدادی از آنها اشاره کرده ایم.

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۹۸، ح ۳، ۴ و ۵؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۰، ح ۲۳.

۱. نیز ر.ک: ف ۳، گ ۳، قضاء جدید.

۳. ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۲، ب ۲۷، احادیث: ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۷۴ و ۱۵۵؛ کافی، ج ۱،

۱۰. برداشته شدن حکم تقیه

قبل از ظهور امام غایب علیه السلام تقیه - در موارد خاص - لازم و ضروری و مورد تأکید ائمه علیهم السلام بوده است؛ اما در زمان ظهور قائم آل محمد علیه السلام که خداوند وعده امنیت به مؤمنان داده است، دیگر تقیه‌ای در کار نخواهد بود.

روایت اول:

امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه ۵۵ سوره نور، از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می‌کند:

... حتی ینجز الله ما وعدهم فی قوله عزوجل «وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیسدلنهم من بعد خوفهم أمناً، یعبدوننی لایشركون بی شیئاً»^۱ ای یعبدوننی آمینن لایخافون أحداً من عبادی لیس عندهم تقیه^۲؛
... تا اینکه خدا وعده اش را درباره آنان عملی کند، آن چنان

ص ۳۹۷، ح ۱ و ۲؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۲۷۰، ح ۱۳۰۱.

۱. منتخب البصائر من کتاب الواحدۃ روی عن محمد بن الحسن بن عبدالله الاطروش عن جعفر بن محمد البجلي عن البرقي عن ابن ابي نجران عن عاصم بن حميد عن ابي جعفر الباقر... وجود «محمد بن حسن بن عبدالله الاطروش» که فردی مجهول است. باعث ضعف سند این روایت شده است.

۲. نور (۲۴)، ۵۵.

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۴۶، ح ۲۰؛ الزام الناصب، ص ۳۶۲ (بدون ذکر سند و کمی تفاوت در متن).

که فرمود: «خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده، کارهای شایسته انجام داده‌اند و عده داده است که به یقین خلافت روی زمین را به آنان خواهد داد؛ همان گونه که به پیشینیان آن‌ها خلافت بخشید و دین و آئینی را که برای آنان پسندیده، برایشان پا برجا و ریشه دار خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند؛ به گونه‌ای که فقط مرا می‌پرستند و چیزی را هم پای من قرار نخواهند داد؛ یعنی در حال امنیت و در حالتی که از هیچ یک از بندگان من نمی‌ترسند، مرا عبادت می‌کنند و نیازی به تقیه ندارند.

روایت دوم:

امام رضا علیه السلام نیز تقیه را نشانه ایمان و باعث حفظ آن می‌داند، و آن را از اعمالی برمی‌شمارد که باعث کرامت انسان نزد خدای متعال می‌شود. آن حضرت نهایت زمان تقیه را تا زمان قیام امام مهدی علیه السلام ذکر می‌کند.

حدثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه قال:
حدثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابیه عن علی بن معبد عن
الحسین بن خالد قال: قال علی بن موسی الرضا علیه السلام: «لا دین
لن لا ورع له ولا ایمان لمن لا تقیه له إن اکرمکم عندالله
اعملکم بالتقیة» فقیل له: «یا بن رسول الله، إلی متی؟» قال:

۱. روایت صحیح و همه راویان آن ثقة و امامی هستند. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۲۶۰؛ الخلاصة للحلی، ص ۱۰۰ و ۱۹؛ معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۳۱۶ و ج ۱۲، ص ۱۸۱ و ج ۵، ص ۲۲۷.

«الی یوم الوقت المعلوم و هو یوم خروج قائمنا اهل البیت
 فمن ترک تقیة قبل خروج قائمنا فلیس منا...»^۱
 امام رضا علیه السلام فرمود: «کسی که ورع ندارد، دین ندارد و کسی
 که تقیه ندارد، ایمان ندارد، همانا گرامی ترین شما نزد
 خداوند کسی است که بیشتر به تقیه عمل کند.» سؤال شد:
 «یابن رسول الله! تا کی؟» فرمود: «تا روز وقت معلوم و آن،
 روز خروج قائم ما اهل بیت است؛ پس کسی که قبل از
 خروج قائم ما تقیه را ترک کند، از ما نیست.»

در تعریف تقیه گفته شده است:

التقیة کتمان الحق و ستر الاعتقاد فیہ و مکاتمة المخالفین و
 ترک مظاهرهم بما یعقب ضرراً فی الدین و الدنیا؛
 تقیه، یعنی پنهان کردن حق، پوشاندن اعتقاد حق، نهان داشتن
 آن از مخالفان و ترک اعلام به سبب ضرری که در امور دینی
 یا دنیایی دارد.

در این صورت در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام و تشکیل حکومت
 اسلامی و جهانی شدن آن، دیگر شرایط تقیه از بین خواهد رفت و
 دیگر درباره جان و مال و عرض و ناموس و دین، ترسی وجود نخواهد
 داشت؛ بنابراین برداشته شدن حکم تقیه، یک حکم جدید نیست؛ بلکه
 با از بین رفتن شرایط وجوب آن، حکم هم منتفی می شود.

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۱، ح ۲۹، با اندکی تفاوت
 در متن.

۲. تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۱۳۷.

۱۱. تخریب بالکن‌ها و...

از جمله کارهایی که در زمان حکومت امام عصر علیه السلام صورت می‌گیرد، تخریب بالکن‌هایی است که از محدوده خانه‌ها فراتر آمده و وارد فضای کوچه و خیابان شده باشد. سر در خانه‌ها و ناودان‌هایی که در کوچه‌ها باشد نیز تحت این قانون قرار می‌گیرند. شاید مراد از «پنجره‌هایی که به طرف راه باشد» پنجره‌هایی است که از آن‌ها درون خانه‌ها پیدا باشد یا پنجره‌هایی که مشرف به خانه دیگران باشد.

عنه [فضل بن شاذان] عن عبدالرحمان ابی هاشم عن علی بن ابی حمزة^۱ عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام فی حدیث له اختصرناه قال: «إذا قام القائم... و یسد کل کوّة الی الطریق و کل جناح و کنیف و میزاب الی الطریق^۲؛ امام باقر علیه السلام فرمود: «زمانی که قائم قیام کند... هر پنجره‌ای که به طرف راه [کوچه و خیابان] باشد را می‌بندد و هر بالکنی که از خانه‌ها به کوچه آمده باشد، خراب کند و سر در خانه‌ها و ناودان‌هایی که در کوچه‌هاست را از میان بر می‌دارد.

عدالت، عرصه‌های مختلفی دارد. شاید مهم‌ترین بُعد آن، عدالت

۱. این روایت به دلیل وجود «علی بن ابی حمزه» ضعیف است. ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۱۴.

۲. غیبت طوسی، ص ۴۷۵؛ ارشاد، ج ۲، ص ۳۸۵ (بدون ذکر سند و اندکی تفاوت در متن): اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۹۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۹، ح ۸۴.

اجتماعی باشد. تحقق عدالت اجتماعی در سایه احترام به حقوق دیگران ممکن خواهد بود.

به نظر می‌رسد آنچه در روایت ذکر شده است از باب نمونه و ذکر بعضی از مصادیق تجاوز به حقوق دیگران بوده، ویژگی خاصی نداشته باشد. در حکومتی که یکی از بزرگ‌ترین اهداف و برنامه‌هایش، اجرای عدالت است و در رأس آن امام عادل قرار دارد، پایمال کردن حقوق دیگران - به هر شکلی - ممنوع خواهد بود و این هدفی است که پیامبر گرامی اسلام ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام به دنبال آن بوده‌اند.

۱۲. عدم طلب توبه

امام قائم علیهم‌السلام - بنابر کتابی که همراه اوست - مأمور به کشتار در میان مردم است و توبه کسی را هم قبول نمی‌کند. این مطلبی است که برخی روایات آن را بیان کرده‌اند:

روایت اول:

اخیرنا علی بن الحسین قال حدثنی محمد بن یحیی العطار عن محمد بن حسان الرازی عن محمد بن علی الکوفی عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن عبدالله بن بکیر عن ابیه عن زرارة عن ابی جعفر علیهم‌السلام قال: قلت له: «صالح من الصالحین سمّه لی أرید القائم.» فقال: «اسمه اسمی.» قلت: «أیسیر بسیرة محمد ﷺ؟» قال: «هیئات، هیئات یا زرارة! ما یسیر بسیرته» قلت: «جعلت فداک لم؟» قال: «إن رسول الله ﷺ سار فی أمته بالمن کان یتألف الناس و القائم یسیر بالقتل،

بذاك أمر في الكتاب الذي معه، أن يسير بالقتل و لا يستتیب
احداً و یل لمن ناواه»^۱؛

زراره می گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم: «نام بنده‌ای از
نیکان را برایم ذکر کن و منظورم قائم بود.» فرمود: «نام او نام
من است.» گفتم: «آیا او هم به روش پیامبر سلوک می‌کند؟»
فرمود: «نه، نه ای زراره! به روش پیغمبر رفتار نمی‌کند.
پیغمبر، میان امت خود با ملایمت رفتار کرد و می‌خواست
بدان وسیله، دل‌های مردم را به هم پیوند دهد؛ ولی روش
قائم، کشتن است و در کتابی که همراه او است، چنین مأمور
شده است که با کشتن کار را پیش ببرد و در آن روز از کسی
طلب توبه نمی‌کند. وای بر کسی که با وی دشمنی کند!»

ضعف «محمد بن حسان الرازی»^۲ و مهمل بودن «محمد بن علی
الکوفی» باعث ضعیف بودن این روایت شده است.

روایت دوم:

اخبرنا احمد بن محمد بن سعید قال حدثنا يحيى بن زكريا بن
شيبان قال حدثنا يوسف بن كليب قال حدثنا الحسن بن علي
بن ابي حمزة عن عاصم بن حميد الحناط عن ابي حمزة ثمالی
قال سمعت ابا جعفر محمد بن علي علیه السلام يقول: «لو قد خرج
قائم آل محمد علیه السلام... يقوم بأمر جديد و سنة جديدة و قضاء
جديد علی العرب شديد، ليس شأنه الا القتل و لا يستتیب

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۳۱، ح ۱۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳، ح ۱۰۹.

۲. رجال نجاشی، ص ۳۳۸؛ رجال ابن غضائری، ج ۱، ص ۹۵.

أحداً...»؛

ابو حمزه ثمالی می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم فرمود: «وقتی قائم آل محمد علیه السلام خروج نماید... امر جدید و سنت جدید و قضای جدیدی را اقامه می کند که بر عرب سخت است. شأن او جز کشتن نیست و از کسی طلب توبه نمی کند...»

«یوسف بن کلیب»، مجهول و «حسن بن علی بن ابی حمزه»، ضعیف^۲ بوده و باعث ضعف روایت شده اند.

روایت سوم:

أخبرنا علی بن الحسین بإسناده^۳ عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن عاصم بن حميد الحنات عن أبي بصير قال قال أبو جعفر علیه السلام: «يقوم القائم بأمر جديد و كتاب جديد و قضاء جديد. علی العرب شدید لیس شأنه الا السیف لا یتیب أحداً و لا یأخذ فی الله لومة لائم»؛^۴

امام باقر علیه السلام فرمود: «قائم به امر جدید و کتاب جدید و قضای جدید قیام می کند که بر عرب شدید است. شأن او جز شمشیر نیست. از کسی طلب توبه نمی کند و در راه خدا از سرزنش سرزنش کنندگان نمی هراسد.»

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۳۴، ح ۲۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۸، ح ۹۹؛ به جای «لا یتیب» کلمه «لا یتیب» آمده است که در این صورت از بحث ما خارج است.
۲. رجال ابن غضائری، ج ۱، ص ۵۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۴.
۳. محمد بن یحیی العطار عن محمد بن حسان الرازی عن محمد بن علی الکوفی.
۴. غیبت نعمانی، ص ۲۳۳، ح ۱۹.

روایت به دلیل وجود «محمد بن حسان الرازی» و «محمد بن علی الکوفی» ضعیف است.^۱

روایاتی که مسأله عدم پذیرش توبه را بیان می‌کند ضعیف است؛ ولی به دلیل استفاضه قابل اعتنا است. در مقابل، روایاتی وجود دارد که از رحمت و مهربانی حضرت صحبت می‌کند:

روزی ابوحنیفه خدمت امام صادق علیه السلام رسید. حضرت از وی پرسید: «معنای آیه شریف: «سیروا فیها لیالی و آیاماً آمنین»^۲ چیست و این زمین کجاست؟» ابوحنیفه گفت: «گمان می‌کنم مقصود، بین مکه و مدینه باشد». حضرت صادق علیه السلام به اصحاب خود رو کرد و فرمود: «اطلاع دارید که در راه مکه و مدینه جلوی مردم را گرفته، اموال آنان را به غارت می‌برند و آن‌ها از جان خود ایمن نیستند و کشته می‌شوند؟» عرض کردند: «آری». با این گفت‌وگو، ابوحنیفه ساکت شد. آن گاه امام فرمود: «ای ابوحنیفه! بگو بدانم معنای این آیه چیست که: «من دخله کان آمناً»^۳ و این محل کدام قسمت از زمین است؟» گفت: «خانه خدا است». حضرت فرمود: «البته می‌دانی که حجاج بن یوسف منجیق به خانه خدا بست و عبدالله بن زبیر را که به آنجا پناه برده بود، به قتل رساند. آیا او در آنجا

۱. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۳۳۸ و ۳۳۲؛ رجال ابن غضائری، ج ۱، ص ۹۵. البته آیت الله خوئی «محمد بن علی الکوفی» را غیر از «ابو سمینه» می‌داند که در این صورت، مهمل خواهد بود.

۲. سیأ (۳۴)، ۱۸.

۳. آل عمران (۳)، ۹۷.

آسوده بود؟» ابوحنیفه در اینجا نیز سکوت کرد. وقتی ابوحنیفه از خدمت حضرت خارج شد، ابوبکر حضرمی به حضرت عرض کرد: «قربانت شوم! جواب این دو سؤال که از ابوحنیفه پرسیدی چیست؟» فرمود: مقصود از [آیه اول] «سیروا فیها لیالی و ایاماً آمین» یعنی با قائم ما اهل بیت در زمین با کمال امن راه بروید و اما [آیه دوم] «و من دخله کان امناً» هر کس با قائم بیعت کند و در سلک پیروان او داخل شود و دست او را بفشارد، در کمال امن خواهد بود.^۱

در روایت نبوی دیگری می‌خوانیم:

... طوبی لمن لقیه و طوبی لمن أحبه و طوبی لمن قال به،
ینجیهم من الهلکة...^۲؛

خوش به حال کسی که او را ملاقات می‌کند و خوش به حال کسی که او را دوست می‌دارد و خوش به حال کسی که عقیده به او دارد! او آنها را از مهلکه‌ها نجات می‌دهد.

بعضی روایات، کسانی را که حضرت با آنان به دشمنی بر می‌خیزد، معرفی کرده‌اند. رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند:

و له سیف مغمد فإذا حان وقت خروجه اقتلع ذلك السیف من غمده و انطقه الله عزوجل فناده السیف: اخرج یا ولی الله فلا یحلّ لك أن تقعد عن اعداء الله» فیخرج و یقتل اعداء الله
حيث تقفهم...^۳؛

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۱۳، ح ۸.

۲. همان، ص ۳۰۹، ح ۴.

۳. همان.

شمشیری در غلاف دارد که چون وقت ظهورش نزدیک شود، آن را از غلاف می‌کشد و خداوند آن را به زبان آورده به حضرت می‌گوید: «ای ولیّ خدا! برخیز شایسته نیست که بنشیني و دشمنان خدا را به حال خودشان بگذاری.» آن حضرت از پس پرده غیبت بیرون می‌آید و هر جا دشمن خدا را ببیند، به قتل می‌رساند....

شاید علت اینکه حضرت آنان را می‌کشد و از آنان طلب توبه نمی‌کند، این باشد که می‌داند لجاجت، تعصب و کورباطنی این گروه، مانع از توبه آنان خواهد شد و به هیچ وجه حاضر به پذیرش حق نخواهند بود.

از مجموع آنچه گفته شد این نتیجه حاصل می‌شود که کشتارهای حضرت، عمومی نیست؛ بلکه دشمنی او برای خدا و با دشمنان خداست. اما با دوستانش - که همان مؤمنان و دوستان خدا هستند - مهربان خواهد بود.

نکته پایانی اینکه: بعضی نیز در معنای عبارت «لا یستتیب أحداً» گفته‌اند: «توبه هیچ کس را نمی‌پذیرد» که در این صورت باید گفت: برخی افراد توبه می‌کنند؛ اما حضرت توبه آنان را نمی‌پذیرد؛ زیرا توبه آنان از روی صداقت نیست؛ بلکه با دیدن قدرت حضرت و پیروزی مؤمنان، از روی ترس و یا طمع توبه می‌کنند.

ابوحمزه از امام باقر علیه السلام درباره آیه «أنی لهم التناوش من مکان بعید»^۱

پرسید و حضرت فرمود:

انهم طلبوا المهدي عليه السلام من حيث لا يُنال و قد كان لهم مبدولاً من حيث ينال؛^۱

آن‌ها مهدی عليه السلام را موقعی می‌طلبید که او را نخواهند دید. مهدی در دسترس آن‌ها بود. اگر به سوی او می‌رفتند او را می‌دیدند.

علامه مجلسی در توضیح این روایت می‌گوید:

«من حيث لا ينال» یعنی بعد از سقوط تکلیف و آشکار شدن آثار قیامت، یا بعد از مردن و یا به هنگام فرو رفتن در سرزمین «بیداء»، که این معنای آخر، از لحاظ روایت، مناسب‌تر است.^۲

برخی گفته‌اند:

این آیه دسترسی به ایمان [از جمله ایمان به مهدی] از مکان دور دست را ناممکن می‌داند.^۳

طبرسی در مجمع‌البیان پس از تفسیر آیه می‌نویسد:

این مربوط به جنگ بیداء [خروج سفیانی در آستانه قیام مهدی عليه السلام] و خسف آن است. بدین بیان که سپاه سفیانی به هنگام رویارویی با سپاه مهدی عليه السلام می‌گویند: «أمنّا به» اما

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۷، ح ۱۲.

۲. همان.

۳. محمد فاکر مبینی، مقاله «زمینه سازی ظهور حضرت مهدی عليه السلام»، انتظار موعود، سال چهارم، ش ۱۲، ص ۳۱۵.

خداوند می فرماید: «أني لهم التناوش من مكان بعيد» چگونه ممکن است این ایمانی که زمان آن منقضی شده است به حال آنان نفعی داشته باشد.

راز این قضیه آن است که آنان این ایمان را هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات، بیان کردند و آن را راه خلاصی خود قرار دادند و ایمان اضطراری که از روی خوف و وحشت باشد، ارزشی نخواهد داشت.^۱

۱۳. تقسیم اموال کعبه

روایتی که فقط در منابع اهل سنت آمده و در منابع شیعی نیز از کتب اهل سنت نقل شده است، بیان می کند که در کعبه، اموالی وجود داشته و امام زمان علیه السلام آن ها را میان مردم تقسیم خواهد کرد.

حدثنا ابن وهب عن اسحاق بن يحيى بن طلحة التميمي عن طاووس قال: [ولم يسنده الى علي عليه السلام] ودع عمر بن الخطاب رضي الله عنه البيت، ثم قال: «و الله ما أراني أدع خزائن البيت و ما فيه من السلاح و المال أم أقسمه في سبيل الله؟» فقال له علي بن ابيطالب رضي الله عنه: «إمض يا امير المؤمنين! فليست بصاحبه. إنما صاحبه منا شاب من قریش يقسمه في سبيل الله في آخر الزمان»؛^۲

عمر بن خطاب با کعبه وداع کرد و سپس گفت: «به خدا قسم! نمی دانم که آیا خزائن بیت و آنچه از سلاح و مال در

۱. مجمع البیان، ج ۸، ص ۶۲۲.

۲. الفتن، ص ۲۲۳؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۳، ص ۱۲۹، ح ۶۶۹.

آن است را رها کنم یا اینکه در راه خدا تقسیم کنم.» علی بن ابی طالب علیه السلام به او گفت: «از این امر بگذرای امیرالمؤمنین! تو صاحب آن نیستی؛ بلکه صاحب آن، فقط جوانی از ما قریش است که آن را در آخر الزمان، در راه خدا تقسیم می کند.»

فقط همین یک روایت در این باره وجود دارد که نمی توانیم به محتوای آن، اعتماد کنیم. از طرفی بررسی های تاریخی نشان می دهد که در گذشته اموالی در کعبه وجود داشته که به سرقت رفته است و آن را دوباره برگردانده اند؛ ولی به هر صورت در حال حاضر درون کعبه چیزی از آن اموال وجود ندارد که ممکن است، همان جا دفن شده باشد یا اینکه در دست عده ای غاصب باشد و حضرت به هنگام ظهور، آن ها را باز پس گرفته، میان نیازمندان تقسیم می کند.

۱۴. طلاق

در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام طلاق به همان صورتی انجام می شود که در قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشته است و حضرت، طلاق هایی را که به صورت بدعت به وجود آمده است، از بین خواهد برد. این کار، جز در سایه شمشیر و به اجبار میسر نمی شود؛ همچنان که روش امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چنین بوده است.

عن جعفر بن محمد انه قال: «لو قد قام قائمنا ما أقام الناس على الطلاق الا بالسيف ولو قد كان ذلك لم يكن الا بسيرة علي بن ابي طالب علیه السلام و كذلك كان الامر لما قام المهدي أقام

الناس على الطلاق العدة و السنة على ما نصه الله في كتابه و سنة رسوله ﷺ و قطع طلاق البدعة»^۱

اگر قائم ما قیام کند، مردم را به طلاق و انمی دارد، مگر با زور شمشیر و اگر چنین کند، به سیره علی بن ابی طالب عمل کرده است و امر این چنین است وقتی که مهدی ﷺ قیام کند، مردم را به طلاق عدّه و طلاق سنت وادار می کند، بر طبق آنچه در کتاب خدا و سنت رسول ﷺ بوده است و طلاق بدعت را از بین می برد.

در این موضوع فقط به همین یک روایت مرسل دست یافتیم و نمی توانیم طبق محتوای آن، نظری بدهیم؛ اما این روایت در کنار روایات فراوان دیگری که حضرت مهدی ﷺ را نابودگر بدعت‌ها معرفی می کند، قابل پذیرش است. می توان گفت چون یکی از برنامه‌های مهم و اساسی حضرت از بین بردن ناخالصی‌هایی است که وارد دین شده است، در زمینه طلاق - که یکی از احکام اسلامی است - هم آن حضرت بدعت‌ها را از بین خواهد برد.

گفتار دوم: توجیه احکام جدید

با توجه به برخی دلایل، معلوم می شود احکام اجرایی دوره ظهور حضرت مهدی ﷺ، یا اصلاً جدید نیست یا اگر هم جدید باشد، در چارچوب همان قواعد کلی اسلام می باشد. مطالبی که در این گفتار

۱. شرح الاخبار، ج ۳، ص ۳۷۴، ح ۱۲۴۳.

به آن می‌پردازیم، از این دلایل هستند.

۱. احکام و اقتضائات زمان و مکان^۱

دو عنصر زمان و مکان در شریعت همواره مؤثر بوده است. خداوند نیز با توجه به شرایط خاص هر زمان، احکامی متناسب نازل کرده است. همین امر باعث شده تا با پیشرفت زمان و تکامل انسان، شرایع جدیدی برای بشر فرستاده شود که نسبت به شریعت قبلی کامل تر و احکام جدیدتری را بیان می‌کند. برای توضیح بیشتر، توجه به نکات زیر ضروری است:

۱-۱. احکام ثابت و متغیر

این مسأله به دو بیان، قابل تقریر است:

بیان نخست، وجود انسان را دو بعد روح و جسم تشکیل می‌دهد؛ بنابراین تعالیم دینی نیز باید شامل دو بخش عقیده و عمل باشد. در بخش نخست «هست‌ها» را آن چنان که هست و در بخش دوم «بایدها» را آن چنان که باید، تبیین می‌کند. تعالیم مربوط به بخش اول (هست‌ها) مبتنی بر فطرت است و نوع انسان از فطرت یکسان بهره مند است؛ به همین لحاظ از نیازهای ثابت و یکسان نیز برخوردار می‌باشد. این نیازهای ثابت، معارف ثابت و یکسان را طلب می‌کند. همان گونه که فطرت انسان اولی، خواهان توحید، شناخت مبدأ و معاد، ارتباط با خدا، عدالت و... می‌باشد، انسان امروز و فردا

۱. در این بحث، از کتاب *اجتهاد و زمان و مکان*، ج ۱ و ۲ و ۳ استفاده شده است.

نیز دارای چنین ویژگی‌هایی است:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا
لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ دِينُ الْقِيمِ...^۱

پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده است. دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار...

پس تغییر در فطرت انسان راه ندارد؛ بر همین اساس تأمین کننده خواسته‌های فطری بشر، در طول تاریخ یک چیز بوده است.

اما تعالیمی که مربوط به بخش دوم (بایدها) است؛ چون برخاسته از تعالیم مربوط به بخش نخست می‌باشد، لزوماً از اصول و کلیات ثابتی برخوردار است و از آن رو که در موضوعات خارجی پیاده می‌شود - و موضوعات خارجی در هر زمان یا مکان، اوضاع خاصی بر آن‌ها حاکم است - باید قابل انطباق بر جزئیات خارجی بوده، از تغییر نسبی برخوردار باشد.

زندگی اجتماعی انسان که همواره در حال تغییر است، به گونه‌ای نیست که هیچ اصل و معیار ثابتی را نپذیرد؛ بلکه در عین حال که بسیاری مسائل آن در حال تحول است، برخی دیگر دارای ثبات و دوامند؛ بنابراین تعالیم مربوط به بخش دوم از دو نوع قانون تشکیل می‌شود؛ یکی قوانین کلی و ثابت و دیگر قوانین جزئی و متغیر.

به بیان دیگر، دین دارای یک هسته ایستا و ثابت و یک پوسته

متحول و متغیر است. هسته‌ای که گذشته، حال و آینده او را به یک‌دیگر مرتبط می‌کند، از او یک هویت جاری در بستر تاریخ می‌سازد و فرهنگ و تمدن بشر را معنادار می‌کند. آدمی در عین تکامل فطری و تغییر رفتاری، از ثبوتی فطری و ثباتی هویتی برخوردار است. از سوی دیگر، پوستهٔ دین در اثر تحول در روابط اجتماعی، پیشرفت فناوری و صنعت و نوع زندگی، تغییر شکل می‌دهد. قوانین مربوط به بخش دوم را در هر زمانی، متولی دین که فردی ممتاز و با اوصاف و شرایط مخصوص است، بر اساس قوانین کلی ثابت، وضع نموده، به مردم ابلاغ می‌کند.

آیت الله جوادی آملی می‌فرماید:

آن قوانینی که مربوط به پرورش فطرت آدمی است، همان قوانین تشریح است که در هیچ حالت و توسط هیچ کس قابل تغییر و تبدیل نیست. «حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیامة و حرامه حرام ابداً الی یوم القیامة ولا یكون غیره و لا یجیء غیره»^۱ اما آن قوانینی که عهده دار کیفیت ارتباط انسان با طبیعت است، به چگونگی اجراء احکام ثابت و دائمی بر می‌گردد.^۲

بیان دوم. معیار جریان احکام در متعلقات، عبارت از مصالح و مفاسد موجود در آن‌ها است. چنانچه مصالح در یکی از متعلقات دائمی باشد، به نحوی که تحولات زمان و مکان هیچ تأثیری در آن

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۸، ح ۱۹.

۲. ولایت فقیه، ج ۲، ص ۹۱.

نگذارد، حکم آن نیز همیشگی است و اگر مفاسد در متعلق حکم دائمی باشد، حکم آن نیز دائمی خواهد بود.

گاهی قرار دادن حکم به اقتضای اوضاع خاص زمانی و مکانی است؛ یعنی نفس اوضاع خاص سبب جعل حرمت، وجوب و... می‌شود و با تغییر آن اوضاع خاص، حکم نیز تغییر خواهد کرد؛ به عبارت دیگر، مصالح و مفاسد موجود در متعلق حکم موقتی و وابسته به زمان و مکان خاص می‌باشد.

البته زمان و مکان در بخش عبادات، غیر مؤثر و در بخش معاملات (غیر عبادات) تأثیرگذار است. اما اینکه چرا در عبادات تأثیرگذار نیست، می‌توان به دلایل زیر اشاره کرد:

اول. آیات

- إن الصلاة كانت على المؤمنين كتاباً موقوتاً؛^۱

نماز وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است.

- اقم الصلاة لذلک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر، إن قرآن الفجر

کان مشهوداً؛^۲

نماز را از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب بر پادار و هم چنین قرآن فجر [نماز صبح] را، چرا که قرآن فجر مشهود [فرشتگان شب و روز] است.

۱. نساء (۴)، ۱۰۳.

۲. اسراء (۱۷)، ۷۸.

- کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم^۱؛
روزه بر شما نوشته شده است؛ همان گونه که بر کسانی که قبل از
شما بودند نوشته شد.

- و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلاً^۲؛
و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه او کنند، آن‌ها که توانایی
رفتن به سوی آن را دارند.

دوم: تلقی موضوع و حکم در عبادات از سوی شارع

عبادات چه از لحاظ حکم و چه از لحاظ موضوع، از جانب شارع
مقدس تلقی می‌شوند، همان گونه که اصل در تکلیف و مشروعیت یک
عبادت، باید از جانب شرع رسیده باشد، همچنین نحوه انجام آن و
کیفیت و کمیت آن نیز باید از ناحیه شرع تلقی گردد، مانند آیات
بسیاری که احکام عبادی را به صورت مطلق و همیشگی مطرح
می‌کنند. گذشت زمان و تحولاتی که در زندگی انسان به طور عموم
روی می‌دهد، تأثیری در روند این گونه عبادات ندارد.

و اما اینکه چرا زمان و مکان در معاملات تأثیر می‌گذارد نیز به این
دلیل است که اولاً تعیین موضوع با عرف است و ثانیاً بیشتر مصادیق
معاملات، امضایی بوده و تأسیسی نیست؛ یعنی شارع مقدس همان
معاملاتی را که در عرف مردم رایج بوده، تأیید کرده است.

نکته قابل توجه آنکه این تغییر بدان معنا نیست که احکام الهی

۱. بقره (۲)، ۱۸۳.

۲. آل عمران (۳)، ۹۷.

تغییر یافته و قابل دگرگونی است؛ بلکه این تغییر تابع تغییر در موضوع است؛ برای مثال، در گذشته خون به سبب فقدان منفعت عقلایی قابل خرید و فروش نبود، ولی امروزه که واجد منفعت عقلایی قابل اعتنایی است، معامله آن از سوی بیشتر فقها جایز شده است. البته دو حکم شرعی، از روز اول، ثابت بوده و هست و تغییری در ذات حکم حاصل نشده است؛ بلکه آنچه که تغییر یافته، کیفیت موضوع است؛ یعنی موضوع حکم تغییر کرده؛ لذا این گونه استدلال می‌کنیم:

«هر چیزی که منفعت حلال عقلایی نداشته باشد، بیع آن جایز نیست»
 «هر چیزی که منفعت حلال عقلایی داشته باشد، بیع آن جایز است».

این دو حکم، ثابت است و آنچه تغییر کرده، موضوع حکم است که قبلاً منفعت حلال عقلایی نداشته است؛ ولی امروز کاربردهای زیادی در پزشکی دارد که باعث می‌شود خرید و فروش آن، جایز باشد.

۱-۲. معنای همگامی احکام با زمان و مکان

نقش داشتن زمان و مکان در احکام (وجود مسائل مستحدثه) به این معنا نیست که این حوادث در اسلام، احکام و قوانینی ندارند؛ بلکه تمام این حوادث تحت کلیات و اصول احکام اسلامی قرار دارند که متولی دین در هر عصر و زمان با شناخت دقیق از دو عنصر زمان و مکان، احکام کلی را بر جزئیات تطبیق داده، فروع را بر اصول بر می‌گرداند.

معنای نقش زمان و مکان در احکام، این نیست که متولی دین تابع هر گونه شرایط و اوضاع قرار گیرد و احکام و فقه اسلامی را تسلیم

تحولات جامعه کند؛ بلکه باید رویدادها را در مسیر احکام اسلامی قرار داده، با قوانین اسلام تطبیق کند. آیت الله مکارم شیرازی درباره نقش فقهاء (متولیان دین در عصر غیبت) می گوید:

نقش اصلی فقیه، رویارویی با انحرافات و کجروی‌ها و دفاع از قوانین اسلامی در برابر هجوم مذاهب و مکتب‌های فاسد و تلاش و فشار هوس بازان و هوس رانان است.^۱

آیت الله جناتی در تبیین تفکر فقهی امام راحل علیه السلام می نویسد:

نتیجه نظر امام در قانون تحول [اجتهاد]، خاضع شدن رویدادهای زندگی در مقابل فقه اجتهادی است؛ زیرا او قانون تحول اجتهاد را با تحول زمان پذیرفته است، نه قانون تحول احکام را با تحول زمان و مکان و شرایط آن.^۲

بنابراین اگر صحبت از تأثیرگذاری زمان یا مکان در احکام می کنیم به معنای تبعیت احکام از شرایط زمان و مکان نیست، تا اگر شرایط به نحوی ایجاب کند، حکمی بر خلاف احکام و قوانین قطعی اسلام صادر شود، آن حکم نیز الهی و اسلامی محسوب شود.

۳-۱. ادله اعتبار زمان و مکان در احکام

احکام اجتماعی که در زندگی بشر وجود دارد، در اثر گذشت زمان و با تکامل فکر و اندیشه آدمی و نیز تغییراتی در نحوه زندگی، دچار

۱. نشریه مسجد، شماره ۹؛ به نقل از کتاب «اجتهاد و زمان و مکان».

۲. ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، ص ۴۴۳.

تغییر و دگرگونی شده^۱، و به انسان کمک می‌کند تا بتواند زندگی خود را در چارچوب حکم شرع اداره کند. برای اثبات این ادعا به دلایلی تمسک شده است که عبارتند از:

الف. تناسب حکم و موضوع

از آن جا که خطاب‌های شرعی، متوجه عموم مردم و با زبان آن‌ها است، توجه به عرف آنان دخالت در فهم نصوص دینی دارد و پایه حجیت ظهورات نیز بر همین اساس استوار است. بر این اساس وقتی حکمی بر موضوعی بار می‌شود، عرف با ارتباط و تناسبی که بین آن دو می‌بیند، گاهی از آنچه در دلیل به عنوان موضوع آمده است، سلب خصوصیت کرده، آن را توسعه می‌دهد؛ برای مثال، وقتی در روایات از بازی شطرنج به طور مطلق نهی شده، تناسب حکم و موضوع - بر اساس قضاوت عرفی - بر آن است که با توجه به اینکه شطرنج چیزی جز ابزار قمار نیست، نهی مطلق از آن نیز به همین سبب است؛ لذا مناسبت بین این دو، اقتضا می‌کند که موضوع، توسعه داشته و هر آلت قماری محکوم به حرمت شود.

ب. تبعیت احکام از ملاک‌ها

احکام الهی، تابع مصالح و مفاسد موجود در نفس متعلق آن‌ها است و راه‌های کشف ملاک، ممکن است یکی از این سه امر باشد:

۱. فهم عرفی: مثلاً نهی از مسابقه به جز در اسب دوانی که عرف

۱. در گذشته گفتیم که بازگشت تغییر احکام نیز در واقع به تغییر موضوعات آن است.

کشف می‌کند این استثنا بدان سبب است که این امر خود، نوعی آمادگی دفاعی محسوب می‌شود.

۲. تصریح روایات: مثلاً امام رضا علیه السلام تصریح می‌فرماید:

همه حیوانات و پرندگان وحشی حرامند؛ زیرا از گوشت مردار و انسان و نیز مدفوع و امثال آن می‌خورند.^۱

۳. کشف قطعی عقل: مثلاً از آیه شریف «فلا تقل لهما أف؛^۲ پس کمترین اهانتی به آن‌ها [پدر و مادر] روا مدار»، عقل چنین دریافت می‌کند که ملاک این تحریم، قبح آزار پدر و مادر است؛ لذا از باب اولویت، به تحریم ضرب و شتم نیز حکم می‌دهد.

از طرفی احکام همچنان که در اصل جعل، تابع ملاک هستند، در بقا و استمرار نیز این گونه‌اند؛ لذا وقتی احکام شرع، هم در جعل و هم در ادامه آن، پیرو مصالح و مفاسدند، پس از کشف ملاک حتمی و علم به تبدیل و تحول آن در یک موضوع، دیگر نمی‌توان به بقای حکم ملتزم شد.

در تحول و تغییر اوضاع مکانی نیز وضعیت به همین گونه است؛ مثلاً چنانچه ملاک تحریم گفتن «أف» بر پدر و مادر، اذیت و آزار آنان باشد، حال اگر در جامعه‌ای به سبب شیوع فرهنگی خاص برخورداردی از جانب فرزندان، ایذاء محسوب شود و همان حرکت در جامعه دیگر، ایذاء به حساب نیاید در جامعه اول، آن فعل حرام

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۴، ص ۱۱۵، ح ۳۰۱۱۶.

۲. اسراء (۱۷)، ۲۳.

می‌باشد و در جامعهٔ دوم، حرام محسوب نمی‌شود.

ج. خاتمیت دین اسلام

از ویژگی‌های دین مقدس اسلام، جامعیت و پاسخ‌گویی آن به تمام نیازهای بشری است. از سوی دیگر این دین، یک دین جهانی و جاودانی است؛ بنابراین باید به گونه‌ای باشد که بتواند پاسخ‌گوی نیازهای مردم در هر عصر و زمان باشد. با توجه به تجدد موضوعات و تغییر و تبدل آن‌ها که هر روزه بر شتاب آن افزوده می‌شود، آیا بدون دخالت دادن دو عنصر زمان و مکان، می‌توان به حکم مناسب دست یافت؟ بدین معنا که با عرضهٔ موارد جدید به اصول و مبانی کلی شریعت، حکم موضوعات جدید را به دست آورد؟

احکام ثانوی دین نیز با استفاده از عناوینی چون ضرورت، عسر و حرج و... نمی‌تواند تضمین‌کنندهٔ انطباق احکام با نیازهای بشری در هر عصر و زمان باشد. البته در حل برخی مشکلات می‌توان از عناوین ثانوی استفاده کرد؛ ولی آیا مقصود از جامعیت دین همین است که گفته شود در همهٔ مسائل نو با کمک احکام ثانوی به حل مشکلات و برطرف کردن نیازها می‌پردازیم؟ ضمن اینکه بسیاری از موضوعات جدید از راه احکام ثانوی، قابل پاسخ‌گویی نیست؛ بلکه امور جدیدی هستند که باید تکلیف الهی دربارهٔ آنان روشن شود، تا بتوان به وظیفهٔ شرعی عمل کرد.

د. مسائل مستحدثه

از توقیع شریف «و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی روات حدیثنا

فإنهم حجتى عليكم و أنا حجة الله عليهم^۱ معلوم می‌شود «حوادث واقعه» امور تازه‌ای هستند که حکم آن‌ها به صورت جزئی از سوی معصومان علیهم‌السلام بیان نشده است؛ لذا امام علیه‌السلام می‌فرماید: «به روایت احادیث ما مراجعه کنید»، نه اینکه مراد، بیان همان مسائل و احکام با حفظ موضوعات قدیم یا جاری کردن همان احکام قدیم بر موضوعات جدید باشد.

شاید چنین به نظر برسد که موضوعاتی مثل جنگل، معدن، شطرنج و... در اثر تغییر اوضاع زمانی و مکانی، موضوع تازه‌ای نیستند یا دست کم صدق «حوادث واقعه» بر آن‌ها مشکوک است. در این صورت، شبهه مصداقی دلیل عام خواهند شد که به اتفاق همه علماء اصول، در آن حجت نیست؛ زیرا هیچ دلیلی مثبت و محقق موضوع خویش نیست؛ بنابراین نمی‌توان اصل تأثیر زمان و مکان را با این توقیع ثابت کرد.

اما در واقع اگر اصل تأثیرگذاری زمان و مکان به اثبات رسید و پذیرفتیم که تحولات بیرونی بر روی موضوع، همچون تغییرات درونی (یعنی استحاله) مغیر موضوعند، در این صورت عموم «الحوادث الواقعة» شامل آن خواهد بود.

۵. روایات

زرارة و محمد بن مسلم به امام صادق علیه‌السلام عرض کردند: «درباره کلام خداوند عزوجل که می‌فرماید: «انما الصدقات للفقراء و المساکین و

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۴.

العاملین علیها و المؤلفة قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین فی سبیل الله و ابن السبیل فریضة من الله»^۱، آیا باید به تمام این طبقات نام برده، زکات بپردازند؛ گرچه مقام شما را نمی‌شناسند؟» حضرت فرمود: «امام زمان، تمام این طبقات را بهره مند می‌سازد، زیرا به اطاعت او التزام دارند» پرسیدند: «با آنکه مقام او را به رسمیت نمی‌شناسند؟» حضرت فرمود: «اگر به شیعیان معترف بدهد و از منکران امامت دریغ کند، زکات فریضة، بی‌محل می‌ماند. باید به منکران امامت بدهد، تا به اصل امامت دلگرم شده، ثابت قدم بمانند؛ اما امروز تو و یارات زکات واجب را فقط به کسانی بدهید که عارف و آشنا باشند»^۲.

در این روایت، به روشنی تأثیر اوضاع زمان بر تعیین حکم درباره مصرف صدقات مشهود است. آنچه از کلام امام می‌توان فهمید این است که در زمان حکومت حضرت مهدی علیه السلام که از همه مردم زکات مال گرفته می‌شود، امام به مخالفان نیز پرداخت می‌کند؛ زیرا اگر غیر این باشد، جایی برای مصرف زکات باقی نمی‌ماند؛ ولی در روزگاری که امام از حاکمیت بر جامعه منع شده است و قادر نیست زکات را کاملاً اخذ کند و حکومت جور هم زکات را به فقرای شیعه

۱. توبه (۹)، ۶۰: «زکات‌ها [صدقات] مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای جمع آوری آن زحمت می‌کشند و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می‌شود و برای [آزادی] بردگان و [ادای دین] بدهکاران و در راه [تقویت آیین] خدا و واماندگان در راه، این یک واجب مهم الهی است».

۲. کافی، ج ۳، ص ۴۹۶، ح ۱؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۴، ح ۱۵۷۷؛ تهذیب، ج ۴، ص ۴۹، ح ۲؛ بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۶۷، ح ۲.

نمی‌پردازد، حضرت به اصحاب دستور می‌دهد که زکات را به شیعیان بپردازند.

در روایت دیگری، بکر بن محمد از امام صادق علیه السلام درباره متعه پرسید. حضرت فرمود:

إني لا كره للرجل المسلم أن يخرج من الدنيا و قد بقیت عليه
خلة من خلال رسول الله صلى الله عليه وآله لم يقضها؛
همانا دوست نمی‌دارم که مردی بمیرد و کرداری از کردارهای
رسول خدا را انجام نداده باشد.

در مقابل، در برخی روایات، از متعه نهی شده است. امام صادق علیه السلام فرمود:
... دعوها أما يستحي أحدكم أن يری فی موضع العورة
فيحمل ذلك على صالحی إخوانه و أصحابه؟^۱
آن را رها کنید. آیا حیا نمی‌کنید یکی از شما در موضع بدی
دیده شود و این، باعث شود بر سایر برادران شما هم همین
نظر را داشته باشند؟

در روایت دیگری امام کاظم علیه السلام به برخی از اصحابش نوشت: «لا
تلحوا على المتعه؛^۲ بر متعه پا فشاری نکنید».
در این میان، روایت عمار به درستی نشان دهنده تأثیر اوضاع مکان
بر حکم متعه است.

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۴۶۳، ح ۴۶۰۲.

۲. کافی، ج ۵، ص ۴۵۳، ح ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۲، ح ۲۶۴۲۲.

۳. همان، ج ۳؛ همان، ص ۲۳، ح ۲۶۴۲۳.

عن عمار قال قال ابو عبدالله لی و سلیمان بن خالد: «قد حرمت علیكما المتعة من قبلی ما دمتما بالمدينة لانكما تكثران الدخول علی فأخاف أن توخذا فیقال هولاء اصحاب جعفر!»^۱

امام صادق علیه السلام به عمار و سلیمان بن خالد فرمود: «تا زمانی که در مدینه هستید من متعه را بر شما از جانب خودم حرام می‌کنم، به دلیل اینکه شما زیاد به خانه من وارد می‌شوید و می‌ترسم مؤاخذه شوید و بگویند: این‌ها اصحاب جعفرند.»

تأمل در روایات فوق به خوبی این مسأله را نشان می‌دهد که حکم متعه در برخی مواقع تغییر کرده و گاهی امام آن را حلال و گاهی آن را حرام کرده است و این، بر تأثیر زمان و مکان بر احکام دلالت دارد.

۴-۱. عوامل تغییر احکام

در طول تاریخ اسلام در برخی برهه‌ها، شاهد تغییر و تحول در برخی احکام بوده‌ایم. گاهی حکمی را که در عصر یک امام، به شکلی اجرا می‌شده، در زمان امام دیگر، به روش دیگری به آن عمل شده است. علت این تغییر و تبدل در حکم می‌تواند مسائل گوناگونی باشد و ما در این بحث فقط به تعداد اندکی از این موارد اشاره می‌کنیم:

الف. تغییر موضوعات

موضوع و حکم، دو رکن اساسی در جعل احکام است. موضوع چیزی است که احکام بر آن بار می‌شود و در فعلیت حکم نقش دارد.

۱. کافی، ج ۵، ص ۴۶۷، ح ۱۰.

مرتبه موضوع، پیش از حکم است و حکم همواره به دنبال موضوع پیدا می‌شود. هر گونه تأثیر و تأثر در اصل موضوع یا در اجزا و شرایط، در چگونگی حکم و شیوه اجرای آن نیز تأثیرگذار است؛ لذا هرگاه موضوع در اثر ویژگی‌های درونی و بیرونی و شرایط و قیود تغییر یابد، حکم آن نیز تغییر می‌کند.

شهید صدر درباره موضوع و حکم و نیز رابطه بین آن دو می‌گوید: موضوع حکم اصطلاحی است اصولی که در دیدگاه ما، مجموع چیزهای مؤثر در فعلی شدن حکم مجعول را در بر می‌گیرد. رابطه موضوع و حکم در برخی از زوایا مانند علاقه بین سبب و مسبب است، مثل آتش و حرارت. همان طور که مسبب بر سبب توقف دارد، همچنان حکم بر موضوع اش متوقف است؛ زیرا فعلیت حکم و استمرار آن مربوط به وجود موضوع است و این است معنای عبارت اصولیین که می‌گویند: فعلیت حکم بستگی به وجود موضوع دارد و به لحاظ این ارتباط، مرتبه حکم از مرتبه موضوع متأخر است، آنچنان که مسبب از سبب خود متأخر است.^۱

از دیدگاه شهید صدر رابطه حکم و موضوع، رابطه سبب و مسبب است اما از نگاه برخی دیگر رابطه آنها همانند رابطه علت و معلول است.

۱. الدروس فی علم الاصول، حلقة الاولى، ص ۱۲۲.

آیت الله مکارم شیرازی در این باره می گوید:

باید به این نکته دقیقاً توجه داشت که تمام احکام و قوانین الهی بر محور موضوعات خود دور می زند و نسبت موضوع و حکم، شبیه نسبت علت به معلول است، یعنی موضوعات به منزله علت برای احکام می باشند.^۱

حال، رابطه حکم و موضوع، چه سبب و مسبب باشد و چه علت و معلول، مهم، مقدم بودن مرتبه موضوع بر حکم است و اینکه تغییر در موضوع می تواند باعث تغییر در حکم گردد. البته اینکه موضوع تغییر کرده است یا نه، نیازمند تیزبینی، دقت و ظرافتی خاص است. هرچه بصیرت و بینش بالاتر باشد، تشخیص این تغییرات نیز آسان تر خواهد بود. حضرت امام خمینی علیه السلام می فرماید:

اینجانب معتقد به فقه سنتی و اجتهاد جواهری هستم و تخلف از آن را جایز نمی دانم. اجتهاد به همان سبک صحیح است؛ ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام، پویا نیست. زمان و مکان، دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند. مسأله ای که در قدیم دارای حکمی بوده است، به ظاهر همان مسأله در روابط حاکم بر سیاست و اجتماع و اقتصاد یک نظام، ممکن است حکم جدیدی پیدا کند؛ بدان معنا که با شناخت دقیق روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، همان موضوع اولی که از نظر ظاهر با قدیم، فرقی نکرده است، موضوع جدیدی شده

۱. مجله مسجد، ش ۴، ص ۴؛ به نقل از کتاب «اجتهاد و زمان و مکان».

است که قهراً حکم جدیدی می‌طلبد.^۱

البته این نکته نیز باید مورد توجه باشد که زمان و مکان در خود عناوین موضوعات و متعلقات تأثیر ندارد؛ به این معنا که با تغییر شرایط و خصوصیات زمانی و مکانی، یک موضوع یا متعلق، از عنوان خود خارج نمی‌شود؛ یعنی شرب خمر همیشه به عنوان متعلق حرمت مطرح است اما تنها تأثیری که می‌تواند داشته باشد آن است که شرایط و خصوصیات را که طبق آن‌ها حکم جعل شده است، تغییر داده، شرایط و خصوصیات جدیدی به وجود می‌آورد که طبعاً در تغییر حکم مؤثر خواهد بود؛ برای مثال درباره کنترل جمعیت، میان فقها دو نظریه وجود دارد. گروهی عقیده دارند افزایش جمعیت یک ارزش والای اسلامی بوده، موجب تقویت نیروی انسانی و مایه قدرت و قنوت مسلمانان می‌شود؛ از این رو به افزایش جمعیت سفارش شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«تناكحوا تكثروا فإني أباهي بكم الأمم يوم القيامة حتى بالسقط؛

ازدوج کنید تا تعداد شما زیاد شود زیرا من در روز قیامت

به شما افتخار می‌کنم حتی به جنینی که سقط شده باشد».^۲

و اگر از سویی مشکلات اقتصادی و اجتماعی - که در راستای افزایش جمعیت مطرح می‌شود - جامعه را تهدید می‌کند، از سوی دیگر خداوند وعده داده است که:

۱. اجتهاد و زمان و مکان، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲. عوالی اللئالی، ج ۳، ص ۲۸۶، ح ۲۹.

«ما من دابة فی الارض الا و علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین؛^۱ هیچ جنبده‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او با خدا است. او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند. همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است.»

نتیجه اینکه کنترل جمعیت جایز نیست.

گروهی دیگر عقیده دارند که در عصر حاضر، افزایش جمعیت نه فقط موجب تقویت اسلام و عزت مسلمانان نیست؛ بلکه باعث فقر و وابستگی به اجانب و سبب ضعف و ذلت است؛ از این رو جمعیت مسلمانان با توجه به شرایط زمان باید کنترل شود.

از دو نظریه فوق و حکم بیان شده می‌توان به خوبی، نقش موضوع را در تعیین حکم فهمید. اگر افزایش جمعیت، موجب تقویت اسلام و مسلمانان شود، افزایش نسل جایز و کنترل جمعیت ممنوع خواهد بود و اگر افزایش جمعیت، موجب ضعف و ذلت اسلام و جامعه اسلامی شود، کنترل جمعیت جایز و افزایش جمعیت ممنوع خواهد بود؛ یعنی موضوع کنترل جمعیت در دو موقعیت متفاوت، دو حکم متفاوت نیز خواهد داشت.

ب. جهت صدور نصوص

حوادث و گذشت زمان، باعث تغییر در برداشت‌ها و آرای فقها می‌شود که یکی از عوامل مؤثر در این امر، ژرف نگری فقیه و آگاهی

۱. هود (۱۱)، ۶، «هیچ جنبده‌ای در زمین نیست، مگر اینکه روزی او بر خداست. او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می‌داند. همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است.»

او از جهت صدور نصوص، اوضاع حاکم بر زمان صدور روایت، حوادث آن زمان و موقعیت شیعه و امام معصومی است که نص از او صادر شده است. چه بسا ظاهر نص مطلق یا عام باشد؛ اما در واقع اشاره به یک جریان یا حادثه خارجی داشته باشد که توجه به آن در فهم و برداشت از روایت بسیار مؤثر است. امام خمینی علیه السلام در این باره چنین نظر می‌دهد:

بر شخص فقیهی که در مقام استظهار و برداشت از روایات است و ادعای انصراف یا اطلاق یا ندرت وجود برخی افراد یا غلبه وجود برخی افراد مطلقاً را می‌کند، لازم است زمان و محیطی را که روایات در آن صادر شده، به دقت مد نظر قرار دهد؛ زیرا ممکن است اطلاق روایت در آن موقعیت زمانی و مکانی، منصرف به فرد یا افرادی باشد که در زمان‌ها و مکان‌های دیگر، هرگز آن انصراف را نداشته باشد.^۱

پس باید دانست که هر روایتی را نمی‌توان به صرف اطلاق داشتن یا عام بودنش، مبنای یک حکم قرار داد که در این صورت، ممکن است در صدور حکم دچار خطا شد؛ برای نمونه می‌توان به فلسفه انداختن تحت الحنک اشاره کرد که شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

احادیث زیادی داریم که امر شده تحت الحنک همیشه زیر گلو افتاده باشد، نه فقط در حال نماز. یکی از آن احادیث این است: «الفرق بین المؤمنین و المشرکین التلحی بالعمائم»،^۲ عده‌ای از

۱. کتاب البیع، ج ۴، ص ۱۸۰.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۶۶، ح ۸۲۱.

اخباریین به این حدیث و امثال آن تمسک کرده و می‌گویند: همیشه باید تحت الحنک افتاده باشد؛ ولی مرحوم فیض با اینکه به اجتهاد، خوش بین نبوده... می‌فرماید: در قدیم، مشرکین شعاری داشتند که تحت الحنک را به بالا می‌بسته‌اند و نام این عمل را «اقتعاط» می‌گذاشتند. اگر کسی این کار را می‌کرد، معنایش این بود که من جزء آنها هستم. این حدیث، دستور مبارزه و عدم پیروی از آن شعار را می‌دهد؛ ولی امروز دیگر آن شعار از بین رفته؛ پس موضوع برای این حدیث باقی نیست. حالا برعکس، چون همه تحت الحنک را بالا می‌بندند اگر کسی آن را زیر چانه چرخ بدهد، حرام است؛ زیرا لباس شهرت می‌شود و لباس شهرت، حرام است.^۱

ج. تغییر ملاک حکم

بنابر مبنای اعتقادی معتزله و امامیه، همه احکام شرعی بر طبق وجود ملاک‌ها، یعنی مصالح و مفاسد است. با اندکی تأمل می‌توان دریافت زمان و مکان در ایجاد یک ملاک یا در رفع آن و نیز در تضعیف و یا تشدید آن، مؤثر است. برای توضیح بیشتر، ملاک‌ها را در انواع مختلف احکام شرعی بررسی می‌کنیم:

۱. احکام عبادی: مقصود دستوراتی است که برای امتثال و اجرای آن به قصد قربت نیاز است و شارع مقدس آن‌ها را برای تهذیب نفوس و تقویت جنبه عبودیت جعل کرده است. بیشتر عبادات از نظر

۱. مرجعیت و روحانیت، ص ۴۷.

کیفیت ملاک و هویت آن مجهول هستند؛ اما در برخی موارد می‌توان ملاک احکام عبادی را از بطن شریعت استخراج کرد؛ برای مثال طبق فتوای برخی فقها اگر نماز جمعه تشکیل شود، بر مؤمنان لازم است در آن شرکت کنند؛ اما در زمانی که اقامه نمی‌شود، خواندن نماز جمعه به صورت فرادا حتی مجزی از نماز ظهر هم نیست. از این فتوا استفاده می‌شود که یک فعل عبادی، ممکن است در شرایط خاص زمانی، دارای مصلحت و در شرایط دیگر، فاقد آن باشد.

۲. احکام معاملی: امور معاملی، یک‌سری امور و عقود عقلایی است که بسیاری از آن‌ها مورد امضای شارع مقدس قرار گرفته است؛ از این رو غالب ملاکات در نزد عقلا روشن است. از طرفی می‌بینیم که عقلا در این‌باره، برای زمان و مکان، اثر بسیار مهمی قائلند. ممکن است یک شیء در یک زمان - نزد عقلا - مالیت داشته باشد؛ ولی در زمان دیگر خیر؛ پس در زمانی که مالیت دارد، معامله آن جایز است و در زمانی که مالیت ندارد، معامله آن مجاز نیست. اما شرایط و خصوصیات را که شارع مقدس به صورت مستقل و به عنوان شارع در معاملات معتبر دانسته است - مثل اینکه در بیع حیوان، برای مشتری سه روز خیار قرار داده است - تأثیر زمان و مکان در چنین مواردی منتفی است.

۳. احکام شخصی: منظور، احکامی است که موضوع یا متعلق آن، هیچ ارتباطی به نظام و اجتماع ندارد؛ بلکه در آن شخص به عنوان «یک شخص واحد» در نظر گرفته می‌شود و ملاک، مصلحت و

مفسده‌ای است که به یک شخص بر می‌گردد. مانند معامله شخصی که میان دو نفر منعقد می‌شود و نیز نماز و روزه و کثیری از احکام عبادی. این امور، آثار و فوائد اجتماعی نیز دارد؛ اما ملاک اساسی آن مصلحتی است که به اشخاص بر می‌گردد.

۴. احکام مربوط به حکومت: این نوع احکام، ارتباط وثیقی با احکام حکومتی و ولایتی دارند. برخی ادعا کرده‌اند که نسبت این احکام با احکام شخصی، بسیار زیاد است و برخی احکام جزایی و قضایی در فقه، از این نوع به شمار می‌روند. بدیهی است ملاک اساسی در این احکام، حفظ دین و نظام و اجتماع است و ضرورتاً در شرایط مختلف و زمان‌های متفاوت، مصالح نیز متفاوت است.

با توجه به تقسیمات و بیانات فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که زمان و مکان به معنای اصطلاحی آن، صلاحیت تأثیر در ملاکات احکام شرعی را دارند؛ ولی در احکام عبادی و شخصی، بسیار محدود و در معاملات و احکام مرتبط با حکومت و نظام، تأثیر آن فراوان می‌باشد.

د. تطور مفاهیم و مصادیق

بهترین معنایی که برای این عنوان بیان شده آن است که با مرور زمان و پیشرفت علوم، فهم صحیح تر و جامع تری را می‌توان از ادله شرعی حاصل کرد. این نوع تأثیر، هم صحیح بوده و هم واقع شده است. روایاتی که می‌گوید قرآن دارای بطن است و هر بطنی نیز بطنی دارد، در همین زمینه قابل توجیه است، یا روایتی که دلالت

دارد بر اینکه خداوند تبارک و تعالی سوره مبارک توحید را نازل فرمود، چون در آخر الزمان قومی هستند که می‌توانند معانی دقیق و بلند آن را تعقل کنند. در این باره می‌توان به این روایت امام مجتبی علیه السلام مبنی بر کراهت ادرار در آب - به دلیل اینکه دارای ساکنینی هستند - نیز استناد کرد؛ چرا که علم، امروزه ثابت کرده که آب، دارای موجودات زنده‌ای است که با این عمل از بین می‌روند. شاید در زمان‌های گذشته کلمه «اهل» در این روایت را به معنای «مردم» تفسیر می‌کرده‌اند که چون مردم می‌خواهند از آب استفاده کنند، باید از این عمل خودداری کرد.

بنابراین ممکن است در طول زمان، معانی بهتر و کامل تری از روایات به دست آید که بیان آن‌ها مطالبی جدید و تازه به نظر می‌رسد.^۱

۵-۱. نمونه‌های فقهی تأثیر زمان و مکان

الف. زکات

شکی نیست که یکی از ملاک‌های اساسی و مهم در تشریح زکات،

۱. عوامل دیگری نیز می‌توانند باعث تغییر احکام شوند که برای جلوگیری از طولانی شدن این بحث به ذکر عنوان برخی از آن‌ها اکتفا می‌کنیم: تغییر ارزش‌ها (قیمت‌ها)، عرفی بودن موضوع حکم، کلی بودن قواعد، حالات مکلف (مثل اضطرار و...)، احکام ولایی و حکومتی، اولویت در امتثال (تقدیم اهم بر مهم)، نسخ احکام، تفاوت در برداشت‌ها، تأثیرات روان‌شناختی، تغییر مبادی اجتهاد و... که البته برخی از این موارد مربوط به عصر غیبت و اجتهاد علمای دین می‌باشد و ارتباطی با بحث تغییر احکام توسط ائمه علیهم السلام ندارد.

در دین مبین اسلام و دیگر ادیان آسمانی، تأمین امور اقتصادی و برطرف کردن نیازهای حکومت دینی و مسائل مربوط به آن است. این ملاک و منظور حاصل نمی‌شود؛ مگر آنکه متصدی امر حکومت، حقوقی را در عمده اموال مردم و منابع اساسی ثروت، تعیین کرده، مردم را به پرداخت آن حقوق ملزم نماید. از سوی دیگر، ممکن است چیزی جزء اموال عامه و منابع اساسی ثروت به حساب آید و همان امر در زمان و مکان دیگری، جزء منابع اساسی ثروت محسوب نشود؛ لذا متصدی حکومت دینی موظف است در هر زمان یا مکانی با توجه به شناختی که از منابع ثروت جامعه دارد و نیز با توجه به نیازها و احتیاجات حکومت و جامعه، موارد تعلق زکات و مقدار آن را معین و مردم را به مراعات آنها ملزم نماید؛ همان طور که رسول خدا ﷺ طبق اوضاع زمانی و مکانی، زکات را در نه چیز قرار داد؛ ولی امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حکومت خویش بر اساس مصلحت زمان و وضعیت خاص اسب و اسب داری، برای اسب، زکات وضع کرد.^۱

در این باره می‌توان گفت که اصل زکات برای تطهیر اموال مردم از حقوق دیگران قرار داده شده است و به دلیل اینکه متعلق آن در قرآن کلمه «من أموالهم» به صورت جمع آورده شده است؛ پس زکات به همه اموال تعلق می‌گیرد؛ اما تعیین مصداق‌های آن، در اختیار ولی امر مسلمانان و حکومت حقه اسلامی است؛ به همین دلیل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در دوران رسالت خود از موارد نه‌گانه، زکات

۱. کافی، ج ۳، ص ۵۳۰، ح ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۷۷، ح ۱۱۵۶۴.

دریافت می‌کرد و بقیه موارد را عفو می‌کرد.

عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام قالوا: فرض الله الزکوة مع الصلوة فی الاموال و سنّها رسول الله صلی الله علیه و آله فی تسعة اشیاء و عفا رسول الله صلی الله علیه و آله عما سواهن...!

خداوند به همراه نماز، زکات در اموال را قرار داد و پیامبر صلی الله علیه و آله زکات را در نه چیز قرار داد و از غیر آن نه مورد عفو کرد.

عنوان «عفو» در جایی به کار برده می‌شود که اگر عفو نباشد، آن موضوع وجود داشته باشد و گرنه عنوان «عفو» صدق نمی‌کند. یعنی اگر پیامبر صلی الله علیه و آله عفو نمی‌کرد به بقیه اموال هم زکات تعلق می‌گرفت.

ب. تشریح جسد

در گذشته، تشریح جسد مرده، خرید و فروش اعضای بدن انسان مثل کلیه و چشم، و خرید و فروش اعضای که از بدن انسان جدا شده است، هر یک حکمی داشته است. با توجه به شرایط آن روز، تشریح جسد مرده را حرام می‌دانسته‌اند؛ ولی امروزه با توجه به نیاز جامعه و توقف علم پزشکی - در رشته‌های خاص - به مسأله تشریح بدن مرده، در مواردی که حیات انسان زنده متوقف به آن باشد، حکم به حلّیت و جواز داده‌اند و نیز خرید و فروش اعضای بدن انسان که چون امروزه دارای منفعت حلال عقلایی است، جایز شمرده شده است.

ج. احتکار

در زمان رسول خدا ﷺ و نیز دوره‌های بعد از آن تا قبل از دوره‌های اخیر، اوضاع زمانی و مکانی حاکم و ضرورت‌ها و نیازهای محدود جامعه ایجاب می‌کرد که رسول خدا ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام و همچنین فقها، موارد احتکار را شش چیز (گندم، جو، خرما، کشمش، روغن و روغن زیتون) اعلام کنند و احتکار را در غیر موارد مذکور حرام ندانند. دوره‌های اخیر از زندگی بشر، رنگ دیگری به خود گرفته و افزون بر نیازها و ضرورت‌های سابق، ضرورت‌ها و نیازهای تازه‌ای برای جامعه به وجود آمده است که قطعاً اجازه نمی‌دهد موارد احتکار را در همان شش مورد خلاصه کنیم؛ بلکه همان طور که پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام عمل کردند، دولت اسلامی موظف است با توجه به شناخت خود از نیازهای عمومی جامعه، موارد احتکار را اعلام کند.

اگر ملاک در حرمت احتکار موارد شش گانه فوق، خصوصیات ذاتی آن‌ها بود، در این صورت نمی‌توانستیم از این موارد پا را فراتر گذاشته، به موارد دیگر هم سرایت دهیم؛ ولی بدیهی است که ملاک تحریم موارد مذکور، نیاز جامعه به آن‌ها بوده است؛ پس هر جا این ملاک وجود داشته باشد - حتی در غیر موارد شمرده شده - حکم (حرمت) نیز وجود خواهد داشت.^۱

از مجموع بحث‌های گذشته معلوم شد که برخی احکام، ثابت و غیر

۱. شطرنج و خرید و فروش خون نیز از همین قبیل هستند که پیش‌تر در باره آنها بحث کرده‌ایم.

قابل تغییرند و برخی دیگر به علل مختلف، ممکن است دچار تغییر شوند و این تغییر، لازمه پویایی دین و پاسخ گویی آن به نیازهای جامعه می باشد؛ از این رو تغییر برخی احکام در زمان حکومت آخرین حجت الهی، امری طبیعی است که در زمان سایر امامان علیهم السلام نیز سابقه داشته است. ضمن اینکه لازمه انقلاب عظیم مهدوی، ایجاد تحولات عظیم در جامعه، بر اساس آموزه های اصیل و تغییرناپذیر اسلام می باشد.

۲. تحریف و آسیب احکام

ادیان الهی از سوی خداوند برای هدایت بشر نازل شد، تا انسان با بهره گرفتن از زلال وحی، کویر وجودش را سیراب کند و جوانه های ایمان و معرفت در وجودش شکوفا شود. اما با کمال تأسف، شاهد آن هستیم که در طول تاریخ، دین های الهی دستخوش تحریف شده اند، به گونه ای که با اصل خود، فاصله بسیاری گرفته اند؛ به همین دلیل، خداوند، پس از تحریف هر دین، پیامبر دیگری را می فرستاد تا شریعت را از آلودگی ها پاک کند و به دین، کمال و تازگی ببخشد. تا آن که نوبت به دین خاتم رسید که خداوند وعده داده است خودش، کتاب آسمانی این دین را از تحریف حفظ کند:

«انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون»^۱ همانا ما قرآن را نازل کردیم و خود ما نیز آن را حفظ خواهیم کرد.»

۱. حجر (۱۵)، ۹.

بر خلاف حفظ قرآن از تحریف، عوامل بسیاری باعث شد که آموزه‌ها و احکام دینی دچار آسیب شوند که به برخی از این عوامل اشاره خواهیم کرد.

۱-۲. عوامل آسیب زا

پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام ﷺ، انقطاع وحی و غصب خلافت صورت گرفت. امامان معصوم علیهم‌السلام که مفسر و مبین واقعی قرآن بودند،^۱ از مقام و موقعیت خویش کنار گذاشته شدند و مردم به جای استفاده از سرچشمه‌های زلال معارف، به سراغ مرداب‌ها و گنداب‌ها رفتند و نتیجه آن شد که بسیاری از معارف ناب، وارونه گردید یا به دست فراموشی سپرده شد.

در برخی روایات درباره امام زمان علیه‌السلام می‌خوانیم: «و یحیی میت الكتاب و السنة».^۲ و این، بدان معنا است که بخش‌هایی از کتاب و سنت چنان به دست فراموشی سپرده می‌شود که گویی مرده است.

در دعایی درباره امام غایب علیه‌السلام می‌خوانیم:

و ابدی ما کان نبذه العلیاء و راء ظهورهم مما أخذت میثاقهم علی
 أن ینبوه للناس ولا یکتوموه؛^۳ [امام مهدی علیه‌السلام] مسائل و حقایقی
 را آشکار می‌کند که عالمان، آن‌ها را پشت سر افکنده‌اند؛
 حقایقی که از ایشان پیمان گرفته شده بود آن‌ها را برای مردم

۱. انبیاء (۲۱)، ۷. «فاسئلوا أهل الذکر».

۲. نهج البلاغه، (صبحی صالح)، خطبه ۱۲۸.

۳. مصباح المتعجد، ص ۱۵۹؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۲۳۲.

بازگو کنند و پوشیده ندارند.

با نگاهی به تاریخ به این مسأله پی می‌بریم که هیچ‌گاه حکومت‌های اسلامی (شیعی) به وجود نیامده یا اگر هم به وجود آمده‌اند، تحت استیلای استعمارگران و دشمنان اسلام بوده‌اند و فقط نام حکومت اسلامی را با خود به همراه داشته‌اند؛ لذا احکام اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، سیاسی و حکومتی به کار گرفته نشده و توجه عالمان و مردم، بیشتر به مسائل فردی معطوف گردیده است. همین امر باعث شد تا عده‌ای شعار جدایی دین از سیاست (سکولاریزم) را سر دهند و به جای قوانین متعالی اسلامی، آراء و نظریات گوناگون غربی را وارد عرصه سیاست و حکومت کنند. همچنین فشارهای سیاسی از سوی مجامع بین‌المللی، این امر را تشدید کرده است.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

کأنی بدینکم هذا لایزال متخضضاً یفحص بدمه ثم لایرده علیکم
إلا رجل منا اهل البیت؛ گویی من این دین شما را چنان
می‌بینم که پیوسته در حالی که در خون خویش دست و پا
می‌زند، در حرکت است و هیچ کس آن را به شما باز
نمی‌گرداند، مگر مردی از خاندان ما.

از این روایت می‌توان فهمید که ضربات هولناک بسیاری بر پیکر دین وارد می‌شود، تا جایی که هم چون یک انسان زخمی که خون زیادی از بدنش رفته و بی‌رمق خود را بر زمین می‌کشد، به حیات

خویش ادامه می‌دهد، تا آنکه به دست امام زمان علیه السلام این جراحات التیام یافته و دین به شکل اصلی اش باز می‌گردد.

گروه دیگر از احکام در طول زمان در اثر حوادث هولناکی از قبیل یورش مغول‌ها و جنگ‌های صلیبی از بین رفته و صدها هزار نسخه از کتاب‌هایی که میراث گران بهای سنت و فقه اسلامی بود، نابود شده است.

نیز با فاصله گرفتن مردم از معنویات، تمایل آن‌ها به مادیات افزایش می‌یابد و روز به روز بیشتر به سوی تجمل پرستی و مادی گرایی گام بر می‌دارند. ارکان و اصول دین، جای خود را به برخی ظواهر می‌دهد و مردم از اسلام، جز احکام ظاهری چیزی نمی‌دانند. دینداری، محصور در مساجد شده و احکام تجارت و دستورهای اجتماعی، اصلاً جزء دین محسوب نمی‌شوند. واجبات و محرمات به بهانه اختلافی بودن، کنار گذاشته شده و برخی محرمات با توجیهاات گوناگون (کلاه شرعی) حلال شمرده می‌شوند. از قرآن، فقط به صوت زیبا اکتفا می‌شود و برای تیمن و تبرک از آن استفاده می‌گردد.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

كأني أنظر الى القائم على منبر الكوفة و حوله أصحابه ثلاثمائة و
ثلاثة عشر رجلاً عدة اهل بدر و هم أصحاب الالوية و هم حکام
الله في أرضه على خلقه حتى يستخرج من قبائه كتاباً مختوماً بخاتم
من ذهب عهد معهود من رسول الله فيجفلون عنه إجمال الغنم فلا
يبقى منهم إلا الوزير و أحد عشر نقيباً كما بقوا مع موسى بن

عمران فیجولون فی الأرض فلا یجدون عنه مذهباً فیرجعون الیه و
 الله انی لأعرف الکلام الذی یقول لهم فیکفرون به؛^۱
 گویی قائم را می بینم که روی منبر کوفه نشسته و بارانش که
 به تعداد سربازان جنگ بدر، ۳۱۳ نفرند، دور او را گرفته اند.
 آن‌ها پرچمداران او و حکمران‌های الهی در زمین بر بندگان
 خدا می باشند. سپس حضرت نامه‌ای که مهر طلایی دارد و
 همان عهدنامه پیغمبر برای او است از قبای خود بیرون
 می آورد. چون آنان عهدنامه پیغمبر را می بینند، مانند گوسفند
 وحشت زده از دور او متفرق می شوند. کسی از آن‌ها نمی ماند
 مگر وزیر او و یازده نقیب، به همان تعداد که در میان
 اصحاب موسی بن عمران نزد وی ماندند. پس آن‌ها همه جا
 را می گردند و جز او چاره سازی پیدا نمی کنند؛ به همین دلیل
 به سوی او باز می گردند. به خدا قسم! می دانم قائم به آنان چه
 می گوید که آن‌ها، او را انکار کرده و کافر می شوند.

همچنین برخلاف اینکه فهم دین، امری بسیار مشکل می باشد و
 نیازمند تخصص و درایت فراوان است، بسیاری از مردم از مراجعه به
 علماء خودداری کرده، بنابر فهم و سلیقه شخصی، دین را تفسیر و
 تأویل می کنند؛ لذا آنچه را که می یابند، با حقیقت و واقعیت، متفاوت
 است.

از آنچه که گفته شد، می توان عوامل آسیب احکام را در موارد زیر

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۶۷، ح ۱۸۵؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۷۲، ح ۲۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲،
 ص ۳۲۶، ح ۴۲.

خلاصه کرد:

- دور شدن مردم از اهل بیت علیهم السلام؛
- بر سر کار آمدن حکومت‌های نامشروع؛
- تسلط بیگانگان و دشمنان بر حکومت‌های اسلامی؛
- اعمال فشار از سوی جامعه جهانی و مجامع بین‌المللی؛
- از بین رفتن منابع و کتب اسلامی؛
- دوری مردم از معنویات و گرایش به مادیات و تجمل پرستی؛
- تکثرگرایی و قرائت‌های مختلف از دین؛
- جدایی دین از سیاست؛
- عدم مراجعه به علما برای فهم معارف.

۲-۲. مصادیق آسیب‌ها

همزمان با رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آسیب‌های جدی متوجه دین و دینداری شد و عوامل مختلفی هم‌چنان بر تعداد این آسیب‌ها و انحراف‌ها می‌افزاید. آنچه که در این قسمت به آن اشاره می‌کنیم، بخشی از احکامی است که در عصر حاضر، بیشتر مورد ابتلا بوده و ما شاهد فاصله گرفتن مردم از آن‌ها هستیم.

الف. امر به معروف و نهی از منکر

برخلاف تأکید فراوان آیات و روایات بر این فریضه مهم، متأسفانه در جامعه امروز، کمتر شاهد عمل به این فریضه هستیم. حتی در پاره‌ای موارد از این فریضه جلوگیری شده و امر به معروف و ناهی از منکر مورد خشم و عتاب قرار می‌گیرد. این در حالی است که خداوند

می‌فرماید:

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ
يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛^۱

باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و
نهی از منکر کنند و آنان، همان رستگارانند.

مراجع عظام تقلید^۲ نیز، امر به معروف و نهی از منکر را بر هر
مکلفی واجب می‌دانند.

ب. حجاب

قرآن به زنان توصیه می‌کند: «وَلِيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ»^۳
روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند».

رعایت حجاب و عفاف از نظر بیشتر مراجع، جزء ضروریات دین
است. مقام معظم رهبری می‌فرماید:

آیا جنایتی از این بزرگ‌تر نسبت به زن هست که زن را با
آرایش، مد و جلوه‌گری زیور آلات سرگرم کنند و از او به
عنوان یک ابزار و وسیله استفاده کنند؟ امروز سر و سینه را از
زیور آلات پر کردن و آرایش و مد و لباس را بت قرار دادن
برای زن انقلابی مسلمان، ننگ است. چادر بهترین حجاب و

۱. آل عمران (۳)، ۱۰۴.

۲. نظرات مراجع معظم تقلید در بحث مصادیق آسیب‌ها، از کتاب «مسائل جدید از
دیدگاه علما و مراجع تقلید» نقل می‌شود.

۳. نور (۲۴)، ۳۱.

نشانه ملی ماست.^۱

امروزه دشمنان ما می‌کوشند تا از طریق ماهواره‌ها و اینترنت و ارائه مدهای مبتذل که با فرهنگ اسلامی - ملی ما مغایر است، جوانان و زنان ما را به فساد و بی‌بند و باری بکشند و از این راه، بنیان خانواده و جامعه را متزلزل و فرهنگ غربی را جایگزین فرهنگ اسلامی کنند.

ج. آرایش زنان

تمام مراجع تقلید، آرایش کردن زن، در مقابل نامحرم را حرام می‌دانند؛ اما آنچه امروزه در جامعه خود مشاهده می‌کنیم، آن است که آرایش کردن زنان و حضور آنان در جامعه، یک افتخار به حساب آمده و اگر کسی بدون آرایش در انظار دیگران ظاهر شود، عقب افتاده محسوب می‌شود. برخی مردها نیز همسران خود را به این کار تشویق می‌کنند و حال آنکه قرآن کریم صریحاً می‌فرماید:

ولا یبسدين زینتهن الا ما ظهر منها...^۲ ولا یبدين زینتهن الا لبعولتهن أو ابائهن أو ابناء بعولتهن أو إخوانهن أو بنی اخواتهن أو نسائهن أو ما ملکت ایمانهن أو التابعین غیر اولی الاربه من الرجال أو الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء ولا یضربن بأرجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن...^۳ به زنان مؤمن بگو زینت خود را جز آن مقدار که نمایان است، آشکار نکنند... و زینت خود را آشکار نسازند

۱. مسائل جدید از دیدگاه علما و مراجع تقلید، ج ۱، ص ۲۸.

۲. نور (۲۴)، ۳۱.

۳. همان.

مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدرشوهرانشان یا پسرانشان یا پسران همسرانشان، یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا خواهرانشان یا زنان هم کیششان یا بردگانشان یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند. و هنگام راه رفتن، پاهای خود را به زمین نزنند، تا زینت پنهانشان دانسته شود.

د. روابط زن و مرد

برخلاف تأکید فراوان قرآن به مراقبت در برخورد زن و مرد، در جامعه ما روابط زن و مرد و یا دختر و پسر، بسیار عادی تلقی شده است. خداوند متعال توصیه می‌کند: «قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم؛^۱ به مردان مؤمن بگو چشم‌های خود را فرو گیرند» و نیز «و قل للمؤمنات یغضن من ابصارهن؛^۲ به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را [از نگاه هوس آلود] فرو گیرند» و در آیه‌ای دیگر توصیه به عفت کرده می‌فرماید: «و لیستعفف الذین لایجدون نکاحاً حتی یغنیهم الله من فضله؛^۳ و کسانی که امکانی برای ازدواج نمی‌یابند باید پاکدامنی پیشه کنند، تا خداوند از فضل خود آنان را بی‌نیاز گرداند».

اما نگاه‌ها، صحبت‌ها و شوخی‌های زن و مرد نامحرم، دیگر قبحی ندارد و گناه محسوب نمی‌شود. مراجع تقلید، طبق آیات و روایات برای

۱. همان، ۳۰.

۲. همان، ۳۱.

۳. همان، ۳۳.

صحبت کردن مرد با زن نامحرم دو شرط قرار داده اند؛ یکی اینکه به قصد لذت نباشد و دیگر اینکه با این صحبت کردن، خوف آلودگی به گناه نباشد. برای صحبت کردن زن با مرد نامحرم علاوه بر دو شرط فوق گفته اند: زن نباید هنگام صحبت کردن با مرد، صدای خود را ترفیق و تلطیف کند.^۱

نامه نگاری، ایمیل، چت و روابطی از این نوع نیز اگر جنبه عاشقانه و شهوانی داشته باشد، جایز نمی‌باشد.^۲

هـ موسیقی و غنا

خوانندگی مطرب و لهوی متناسب با مجالس عیش و نوش را غنا، و نوازندگی با همین اوصاف را موسیقی می‌گویند که هر دو حرام است. قید سنتی یا غیرسنتی بودن هم در این حکم، دخالتی ندارد. در تفسیر قمی در شرح آیه شریفه: «و الذین هم عن اللغو معرضون» آمده است: «یعنی الغناء و الملاهی»^۳ یعنی منظور از «لغو» در آیه شریف غنا و امور بیهوده است. بنابراین انسان مؤمن از هر لغو (کار بیهوده) اجتناب می‌کند که یکی از مصادیق آن، غنا و موسیقی است.

نه تنها خوانندگی و نوازندگی لهوی، حرام است، بلکه گوش دادن به آن نیز از نظر مراجع تقلید، حرام می‌باشد. خرید و فروش ابزار آلات موسیقی نیز همین حکم را دارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. ر.ک: احکام روابط زن و مرد، ص ۱۰۳ به بعد.

۲. همان، ص ۱۰۹.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۸۸.

فرشتگان به خانه‌ای که شراب و دف و تنبور [از وسایل موسیقی] و نرد [از وسایل قمار] در آن باشد وارد نمی‌شوند و دعای اهل خانه مستجاب نمی‌شود و خیر و برکت هم از آنجا می‌رود.^۱

متأسفانه گاهی احترام خوانندگان و نوازندگان مطرب از قاریان قرآن هم بیشتر می‌شود و بودجه‌های کلانی از بیت المال صرف برگزاری کنسرت‌ها، مجالس موسیقی و تجلیل از این خوانندگان و نوازندگان می‌گردد.

و. رقص

امام صادق علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل می‌فرماید:

انهاکم عن الزفن و المزمار و عن الکویات و الکبرات؛^۲

شما را از رقص و آلات خوانندگی و طبل [نرد] و گناهان بزرگ، نهی می‌کنم.

بنابر نظر فقها، رقص یا مطلقاً حرام است^۳ یا فقط رقص زن برای شوهر جایز است؛ بنابراین رقص در مجالس عروسی - حتی در مقابل زنان - رقص در مجالس جشن و شادی - حتی مولودی ائمه علیهم السلام - رقص زن برای زن، رقص مرد برای مرد و رقص مرد برای همسرش،

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۱۵، ح ۲۲۶۳۸.

۲. کافی، ج ۶، ص ۴۳۲، ح ۷.

۳. در اطلاق آن، جای تأمل است؛ زیرا مستند آن فقط حدیث منهای است و این حدیث، هم به لحاظ سند و هم به لحاظ دلالت اشکالاتی دارد که در جای خود مطرح شده است.

همه از مصادیق رقص حرام هستند که باید از آن اجتناب شود. آیا امروزه وضعیت جامعه ما این گونه است؟!

ز. ربا

حرمت ربا بر هیچ کس پوشیده نیست و آیات و روایات به آن تصریح دارند. «أحلّ الله البيع و حرم الربا؛^۱ خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است».

«یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا ان کنتم مؤمنین؛^۲ ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا پروا کنید و اگر واقعاً مؤمن هستید، ربایی را که از شما نزد مردم باقی مانده است واگذارید و آن را مطالبه نکنید».

«یا ایها الذین امنوا لا تأکلوا الربوا اضعافاً مضاعفة و اتقوا الله لعلکم تفلحون؛^۳ ای کسانی که ایمان آورده اید! ربا را که با کاسته شدن اموال مردم، به چندین برابر افزایش می یابد، مخورید و از خدا پروا کنید، باشد که نیک بخت شوید».

همه این آیات، بر حرمت ربا تأکید دارند و مؤمنان و متقیان را از آن برحذر می دارند. در روایت عجیبی از امام صادق علیه السلام درباره ربا آمده است:

۱. بقره (۲)، ۲۷۵.

۲. همان، ۲۷۸.

۳. آل عمران (۳)، ۱۳۰.

درهم رباً أشد من سبعین زنیة کلها بذات محرم؛^۱ یک درهم ربا از هفتاد زنای با محارم بدتر است.

آیا با وجود چنین آیات و روایاتی می‌توان پذیرفت که در جامعه اسلامی کسی مرتکب این گناه کبیره شود؟ آیا در جامعه به یک رباخوار یا ربا دهنده به چشم یک گناهکار نگاه می‌شود؟ آیا رباخوار از کار خودش احساس گناه یا شرمندگی می‌کند و یا اینکه ربا دادن و ربا گرفتن هم مثل یک معامله حلال و بدون هیچ قبحی انجام می‌شود؟

ج. رشوه

رشوه در باب قضاوت، مطلقاً حرام است و هیچ کس بر خلاف این فتوا نداده است. در غیر باب قضاوت نیز اگر باعث از بین رفتن حق دیگران باشد، حکم به تحریم آن شده است. این در حالی است که در برخی اماکن - حتی به صورت علنی - رشوه دریافت می‌شود و حتی در صورتی که از پرداخت آن اجتناب شود از ارائه خدمات هم خودداری می‌شود.

این چند مورد محدود، فقط بخشی از احکام فراموش شده اسلام است که ما آن را با توجه به کشور اسلامی خودمان که ام القرای ممالک اسلامی است، مورد توجه قرار دادیم. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۱. کافی، ج ۵، ص ۱۴۴، ح ۱.

۳. خطا در اجتهاد

از آنجا که در دوران غیبت امام معصوم علیه السلام به سر می‌بریم و دسترسی به امام برای رسیدن به احکام و مسائل شرعی ممکن نیست و از سوی دیگر می‌دانیم که در دوران غیبت، تکلیف از ما برداشته نشده است؛ پس برای به دست آوردن احکام شرعی باید به سراغ مراجع تقلید رفت و احکام را از آنان پرسید. فقها برای به دست آوردن حکم به یک سری اصول کلی و صحیح تمسک می‌کنند که نتیجه آن، رسیدن به حکم ظاهری است. این احکام، مکلفان را از تحیر و سرگردانی نجات می‌دهد و وظیفه آنان در عصر غیبت، عمل به همین احکام ظاهری است.

اما آیا این احکام به دست آمده (احکام ظاهری) همان حکم واقعی الهی است؟ به عبارت دیگر، آیا آنچه را که مجتهد به آن حکم می‌کند، همان است که خداوند نیز به آن حکم کرده است؟ پاسخ به این پرسش بحث مهمی را به نام «تخطئه و تصویب» در اصول فقه به وجود آورده است.

— آخوند خراسانی:

در عقلیات اتفاق نظر وجود دارد و همه متفق بر تخطئه هستند؛ اما در شرعیات، شیعه قائل به تخطئه است. خداوند تبارک و تعالی در هر مسأله‌ای حکمی دارد که گاهی با اجتهاد به آن حکم می‌رسیم و گاهی به غیر آن دست می‌یابیم.^۱

۱. کفایة الاصول، ص ۵۳۵.

- آیت الله العظمی خوئی، پس از آنکه احکام عقلیه را به دو قسم تقسیم می‌کند (احکام عقلیه محضه و احکام عقلیه‌ای که در احکام شرعیه دخالت دارند) می‌گوید: «فان التصویب فی الاحکام العقلیة مطلقاً مستحیل»؛ همانا تصویب در احکام عقلی به طور مطلق محال است. سپس قول به تصویب را در احکام شرعیه به عامه نسبت داده و در رد آن می‌گوید:

در بطلان این قول (تصویب) - علاوه بر اجماع و روایاتی که دلالت می‌کند بر این که در هر واقعه‌ای خداوند حکمی دارد که بین عالم و جاهل مشترک است - اطلاقیات ادله احکام کفایت می‌کند. مقتضی اطلاق روایتی که دلالت بر وجوب یا حرمت چیزی می‌کند، ثبوت آن حکم است همچنین در حق کسی که اماره بر خلاف، نزد او اقامه شده است... بله خطا در احکام ظاهریه متصور نیست پس به ناچار باید [در احکام ظاهریه] ملتزم به تصویب شد زیرا هر مجتهدی به وظیفه فعلیه‌اش علم دارد و جهلش نسبت به حکم واقعی است.^۱

- آیت الله آقاضیاء عراقی، نیز قول به تخطئه در عقلیات را متفق علیه می‌داند و در شرعیات قول به تخطئه را به شیعه و قول به تصویب را به اهل سنت نسبت داده است.^۲

- آیت الله مؤمن، قول به تصویب در احکام شرعیه را به اهل سنت نسبت می‌دهد و در توضیح کلام آن‌ها می‌گوید:

۱. مصباح الاصول، ج ۳، ص ۴۴۴.

۲. نهاية الافکار، ج ۴، ص ۲۲۸.

همانا برای خداوند متعال - بر حسب واقع و نفس الامر - احکام واقعی ای به حسب آراء فقهاء وجود دارد. و این کلام ضعیفی است.^۱

وی با عبارت «و هو قول ضعیف» به رد این نظریه پرداخته است. علامه سید محمدحسین تهرانی حکم حاکم شرع و مرجع تقلید و قاضی را اماره بر واقع می‌داند و موضوعیتی برای آن قائل نیست و می‌فرماید: به همین دلیل می‌توانند از حکم یا نظر خود برگشته و عدول نمایند.

وی در ادامه می‌فرماید:

وقتی مرجعی فتوای معینی دهد و سپس روشن شود که اشتباهی در آن بوده، بر او واجب است از نظرش عدول کند؛ زیرا نظرش موضوعیت ندارد و چیزی جز طریق نیست و معنای طریقیت نیز همین است.^۲

- آیت الله نجم الدین طبسی همانند سایر علمای شیعه، قول به تخطئه را پذیرفته و می‌فرماید:

چون فقهاء در استنباط حکم شرعی از یک سلسله قواعد و اصول بهره می‌جویند، گاهی حکمی را که استنباط کرده‌اند با حکم واقع مطابقت ندارد. هرچند نتیجه آن استنباط برای مجتهد و مقلدینش حجت شرعی است.^۳

۱. تسدید الاصول، ج ۲، ص ۵۲۳، ف ۳.

۲. ولایة الفقیه فی حکومت الاسلام، ج ۴، درس ۴۶، ص ۱۵۹.

۳. چشم اندازی به حکومت مهدی، ص ۱۵۰.

پس حکم ظاهری به هنگام ندانستن حکم واقعی مطرح می‌شود که ممکن است آن حکم، مطابق واقع باشد و شاید هم مطابق واقع نباشد و چون در زمان ظهور امام مهدی علیه السلام احکام واقعی بیان می‌شود، این احتمال وجود دارد که با برخی احکام که در عصر غیبت بیان شده است متفاوت باشد؛ از این رو آن احکام، جدید به نظر می‌رسند؛ در حالی که حکم الله واقعی همان است که امام علیه السلام آن را بیان می‌کند.

۴. رفع شرایط خاص

امامان معصوم علیهم السلام در زمان‌هایی زندگی می‌کردند که همواره از جانب حکومت مورد تهدید واقع می‌شدند. حتی این خفقان و فشار به حدی بود که آن بزرگواران از آزادی اندیشه و بیان برخوردار نبودند و نمی‌توانستند آرا و نظرات خود را در هر شرایطی بازگو کنند؛ به همین دلیل گاهی مجبور بودند به لحاظ رعایت برخی مصالح از بیان نظرات حقیقی خود بپرهیزند.

استاد طبسی می‌فرماید:

برخی احکام شرعی در شرایط خاص و اضطراری و برای تقیه، به صورت غیر واقعی اعلام شده است که در روزگار حضرت مهدی، تقیه برداشته می‌شود و حکم واقعی بیان می‌شود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هنگامی که قائم ما قیام کند، تقیه از بین می‌رود».^۱

۱. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۶۴. (اذا قام قائمنا سقطت التقیه...).

۲. چشم اندازی به حکومت مهدی، ص ۱۵۰.

۵. اجرا نشدن برخی احکام

بعضی احکام - علی رغم ثبوت آن در شریعت اسلام - اجرا نشده‌اند (زمینه اجرا وجود نداشته است). برخی از آنان، احکام فردی و برخی، احکام اجتماعی هستند. حضرت مهدی علیه السلام با بر پا کردن دولت حق و عدالت محور خویش، به اجرای تمام احکام الهی همت می‌گمارد. در دوره‌ای که عصر حکومت مؤمنان و صالحان است (وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض)^۱ دیگر هیچ نیرویی قادر به جلوگیری از اجرای احکام الهی نخواهد بود.

۶. فعلیت برخی احکام در عصر ظهور

علمای علم اصول برای حکم، چهار مرتبه ذکر می‌کنند: ۱. اقتضاء؛ ۲. انشاء؛ ۳. فعلیت؛ ۴. تنجز.

برخی احکام، ممکن است تا پیش از دوران ظهور به مرتبه فعلیت نرسیده باشند و در زمان حکومت حقه مهدی موعود علیه السلام به فعلیت برسند. امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای خواند و فرمود:

ان الله تبارک و تعالی حدّ حدوداً فلا تعتدوها و فرض فرائض فلا تنقصوها و سکت عن اشیاء لم یسکت عنها نسیاناً لها فلا تکلفوها
رحمة من الله لکم فاقبلوها...^۲

همانا خداوند تبارک و تعالی حدودی را مقرر فرموده است، از آن تجاوز نکنید. کارهایی را واجب کرده است، آن را ناقص

۱. نور (۲۴)، ۵۵.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۷۵، ح ۵۱۴۹.

نگذارید. اموری را بدون حکم گذاشته است که آن از روی فراموشی نیست؛ بلکه از روی مصلحت است. پس شما در آن امور خود را به زحمت نیندازید. این امور را از سر رحمت و مهربانی بر شما بدون حکم رها کرده؛ پس رحمتش را به آغوش باز پذیرید.

شاید آن بخش رها شده از احکام در دوران ظهور حضرت مهدی علیه السلام به فعلیت برسد و حکم آن بیان شود. روایات دیگری نیز می‌تواند این کلام را تقویت کند؛ برای مثال، روایتی که در آن از امام صادق علیه السلام درباره «ربح المؤمن علی المؤمن ربا» سؤال شد و حضرت در پاسخ فرمود: «ذاک اذا ظهر الحق و قام قائمنا اهل البیت...»؛ آن برای زمانی است که حق پیروز شود و قائم ما اهل بیت قیام کند».

۷. عدم نسخ احکام گذشته

شاید بعضی از احکام را که امام مهدی علیه السلام می‌آورد، در نگاه اول، نسخ احکام اسلام به نظر برسد؛ در حالی که می‌دانیم اسلام آخرین دین الهی و آسمانی است که هیچ یک از احکام آن نسخ نمی‌شود و نسخ حکمی از احکام اسلام با خاتمیت این دین منافات دارد. با نگاه دقیق تری به این قضیه، خواهیم دید که جریان به شکل

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۱۳، ح ۴۱۱۹؛ و نیز رک: کافی، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۵ (دمان فی الاسلام حلال...); خصال، ج ۱، ص ۱۶۹، ح ۲۲۳ (لو قد قام القائم لحکم بثلاث...) که در بحث‌های گذشته از این روایات استفاده کرده ایم.

دیگری است و هیچ یک از احکام اسلام، در عصر ظهور و حکومت مهدی موعود علیه السلام نسخ نخواهد شد.

امین الاسلام طبرسی در این باره گفته است:

نسخ آن است که دلیلش متأخر از حکم منسوخ باشد و هم زمان با هم نیاید و اگر دو دلیل با هم آمدند، نمی‌تواند یکی ناسخ دیگری باشد؛ هرچند در معنا مخالف آن باشد؛ مثلاً اگر فرض کردیم خداوند فرمود: روز شنبه تا فلان وقت را در خانه به سر برید و پس از آن وقت آزاد هستید، به این سخن نسخ نمی‌گویند؛ زیرا دلیل رافع به همراه دلیل موجب است. از طرفی دانستیم که پیامبر صلی الله علیه و آله به ما آگاهی داده که قائم از فرزندان من است و از دستورات او پیروی کنید و هر حکمی می‌کند بپذیرید. بر ما واجب است از وی پیروی کنیم و هرگونه که او در میان ما حکم کرد، رفتار نماییم؛ پس اگر ما حکم او را پذیرفتیم - هرچند با برخی از احکام گذشته فرق داشته باشد - احکام اسلام را منسوخ ندانسته ایم؛ زیرا نسخ احکام در موضوعی که دلیلش وارد شده باشد، متحقق نمی‌شود.^۱

۸. عدم بینش صحیح^۲

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام دارای ولایت مطلقه کلیه هستند و لازمه این ولایت، آن است که آن بزرگواران،

۱. اعلام الوری، ص ۴۷۱.

۲. اقتباس از: ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، درس ۶، ص ۱۳۳-۱۱۱.

مظهراسما و صفات الهی باشند و امر ولایی آنها حتماً در راستای کلام خدا است. در مواردی ممکن است اوامر و نواهی‌ای از آنان صادر شود که در ابتدای امر، با ظاهر شرع، مخالف به نظر برسد؛ اما در واقع چنین نباشد. عدم بینش صحیح و درک نادرست، می‌تواند عامل چنین برداشتی باشد که مهم‌ترین موارد آن به شرح زیر است:

الف. امام بر اساس کیفیت و حالی که در انسان است، امری می‌کند؛ ولی انسان خودش را در خارج آن حال می‌پندارد و در تحت حکم دیگری می‌بیند؛ مثلاً در جنگ بدر که در ماه رمضان واقع شد، آیه نازل شد که در سفر باید روزه افطار شود. پیامبر ﷺ فرمود: «باید روزه خود را افطار کنید.» بسیاری از افراد به این فرمان پیامبر عمل نکرده، روزه خود را افطار نکردند. پیامبر ﷺ فرمود: «یا معشر العصاة انی مفطر فأفطروا؛ ای گروه نافرمان! همانا من افطار کرده‌ام، شما نیز افطار کنید.»

ب. جایی که امام به واقع علم دارد و بر اساس آن حکمی را بیان می‌کند، در حالی که از نقطه نظر ادراک انسان، پی بردن به آن حقیقت و واقعیت، مشکل و یا محال است؛ برای نمونه: پیغمبر ﷺ در مسجد نشسته بود و به ابوبکر فرمود: «این شمشیر را بردار و به پشت مسجد برو. شخصی در آنجا ایستاده است، او را بکش.» ابوبکر شمشیر را برداشت و به پشت مسجد رفت، دید آن شخص در کناری مشغول نماز است. به نزد پیغمبر برگشت. رسول خدا ﷺ فرمود: «او را کشتی؟» عرض کرد: «نه یا رسول الله!» حضرت پرسید: «چرا نکشتی؟» عرض کرد: «چون مشغول نماز بود.» حضرت شمشیر را به

عمر داده و فرمود: «برو و او را بکش». او نیز رفت و آن شخص را در حال نماز دید و برگشت. حضرت فرمود: «آیا او را کشتی؟» عرض کرد: «نه». پرسید: «چرا؟» عرض کرد: «یا رسول الله! چون مشغول نماز بود». رسول خدا ﷺ صبر کرد تا امیرالمؤمنین علیه السلام آمد رو به وی کرده و فرمود: «یا علی! شمشیر را بردار و به پشت مسجد برو و آن شخص را بکش». حضرت شمشیر را برداشت و به پشت مسجد رفت. اما آن شخص رفته بود. امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت. پیامبر پرسید: «یا علی! آیا او را کشتی؟» عرض کرد: «نه». پرسید: «چرا؟» عرضه داشت: «زیرا در آن جا کسی را نیافتم». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر او را کشته بودند فتنه به کلی برداشته شده بود. این مرد، رئیس فتنه و کانون فساد است و از این پس در عالم اسلام چه فتنه‌های عجیب و غریبی از این مرد به پا خواهد خاست».^۱

این مرد «حرقوص بن زهیر» معروف به «ذوالخوئصره» است که از همان زمان مشغول فتنه‌جویی و اختلاف میان مسلمانان بود، تا اینکه منتهی به جنگ نهروان شد و از رؤسای خوارج بود که کشته شد.

ج. جایی که پیامبر یا امام حکمی می‌کنند؛ ولی چون انسان در محیط جاهلی و افکار پوچ و آداب و رسوم ملی - که جز اعتبارات و موهومات و خرافات چیز دیگری نیست - فرو رفته و عادت کرده است آن حکم، خلاف به نظر می‌رسد. از جمله این موارد جریان زینب و

۱. مراجعات، مراجعه ۹۴.

ازدواج او با زید (پسر خوانده پیامبر ﷺ) و سپس طلاق آن‌ها و ازدواج پیامبر ﷺ با زینب بود.

پیامبر ﷺ با ازدواج این دو نفر، دو حکم جاهلی را باطل کرد؛ اول اینکه شرافت مؤمن به مال و حسب و نسب نیست؛ بلکه به ایمان و تقوا است. دوم اینکه پسر خواندهٔ انسان، پسر انسان نیست و هیچ گونه آثار نسب بر او مترتب نمی‌شود.

۹. اجتهاد معصومان^۱

در میان علمای شیعه و قبل از آن در زمان ائمهٔ هدی علیهم‌السلام، اجتهاد بر قرار بوده است در میان روایات گوناگون امام صادق و امام باقر علیهم‌السلام، احکامی بود که از کتاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام استنباط می‌فرمودند و این روش را به شاگردان خود تعلیم می‌دادند. همچنین استنباط از آیات قرآن، در روایات امامان معصوم علیهم‌السلام فراوان دیده می‌شود. در این جا به نمونه‌هایی از تفاوت در نظرات و نحوهٔ عملکرد ائمهٔ اشاره می‌کنیم. - در موثقهٔ ابوبصیر آمده است که از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ «عزل»^۲ سؤالی کردم. فرمود: «علی علیه‌السلام عزل نمی‌کرد؛ ولی من این کار را می‌کنم» گفتم: «این نوعی مخالفت با حضرت است.» فرمود: «مخالفت حضرت سلیمان با داوود در قضاوت ضرری متوجه داوود نکرد. خداوند می‌فرماید: «ففهمناها سلیمان»، ما حقیقت را در آن

۱. اجتهاد در اینجا به معنای اصطلاحی آن مورد نظر نیست؛ زیرا طبق مبانی شیعه این نوع از اجتهاد برای ائمه معصومین علیهم‌السلام قابل تصور نیست.

۲. خودداری کردن از ریختن منی در فرج زن و کناره‌گیری از او به هنگام انزال.

قضیه به سلیمان فهمانندیم»^۱.

- شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: «خدا شما را اصلاح کند. شنیده ام علی بن ابی طالب لباس خشن می پوشید؛ لباسی به قیمت چهار درهم می پوشید و چیزهایی شبیه به این؛ ولی می بینیم که تو لباس های خوب و زیبا می پوشی.» حضرت فرمود: «علی بن ابی طالب علیه السلام آن لباس ها را در زمانی می پوشید که انکار نمی شد (لباس عرف جامعه بود). اگر چنین لباسی را در آن روز می پوشید، مشهور می شد (لباس شهرت)؛ پس بهترین لباس هر زمان لباس اهل همان زمان است»^۲.

- ابوبکر حضرمی می گوید: بر ابو عبدالله علیه السلام داخل شدیم. حکم سراج به حضرت عرض کرد: «درباره کسی که زین و لوازم آن را به سوی شام می فرستد نظرتان چیست؟» فرمود: «اشکالی ندارد. امروز شما به منزله اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله هستید که در حال صلح بودند؛ اما وقت جدایی (جنگ) بر شما حرام است که به سوی آنها زین و سلاح حمل کنید»^۳.

- زرارة به امام باقر علیه السلام عرض کرد: «آیا به من خبر می دهید که از کجا دانستید و فرمودید مسح کردن قسمتی از سر و قسمتی از پاها کفایت می کند؟» امام باقر علیه السلام خندید و فرمود:

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۰، ح ۲۵۲۷۷.

۲. همان، ج ۵، ص ۱۷، ح ۵۷۷۲.

۳. همان، ج ۱۷، ص ۱۰۱، ح ۲۲۰۸۶.

یا زرارۃ قال رسول الله ﷺ: ونزل به الكتاب من الله لان الله عزوجل يقول: فاغسلوا وجوهكم، فعرفنا أن الوجه كله ينبغي أن يغسل ثم قال: وايديكم الى المرافق، ثم فصل بين الكلام فقال: و امسحوا برؤوسكم، فعرفنا حين قال برؤوسكم أن المسح ببعض الرأس لمكان الباء ثم وصل الرجلين بالرأس كما وصل اليدين بالوجه فقال: و أرجلكم الى الكعبين فعرفنا حين وصلها بالرأس أن المسح على بعضها ثم فسر ذلك رسول الله ﷺ للناس فضيعوه...^۱

ای زرارہ! جدم رسول خدا چنین گفته است و آیه قرآن نیز در این باره نازل شده است. خداوند عزوجل می فرماید: «صورت‌های خود را بشوید»، از این عبارت دانستیم که تمام صورت باید شسته شود. بعد از آن فرمود: «دست‌های خود را تا آرنج بشوید»، دانستیم که تمام دست‌ها تا آرنج باید شسته شود. آن گاه فصل تازه‌ای گشود و فرمود: «و به سرهای خود مسح بکشید» و از آن جا که فرمود: «به سرهای خود» به دلیل «باء» دانستیم که مسح کردن قسمتی از سر کافی است. همان طور که قبلاً دست‌ها را در فصل شستن صورت یاد کرده بود در این جا پاها را در فصل مسح کردن سر یاد کرد و فرمود: «و به پاهای خود تا بر آمدگی پاها مسح بکشید» لذا دانستیم که مسح کردن قسمتی از پاها کفایت می‌کند. سپس این را رسول خدا برای مردم تفسیر کرد و مردم آن را ضایع کردند.

نتیجه

بر مبنای آنچه که در این گفتار به آن پرداخته شد، برخی از احکام که در عصر حکومت حضرت مهدی علیه السلام اجرا خواهد شد، جدید نیست. برخی دیگر که جدید است، نسخ احکام گذشته محسوب نمی‌شود؛ بلکه در چارچوب قواعد و قوانین کلی اسلام و بر مبنای نیازهای روز وضع می‌گردد و پیش‌تر گفته شده که نسخ، جایی است که دلیلش متأخر از حکم منسوخ باشد که در بحث ما چنین نیست.

فصل پنجم

بررسی شبہات

بر اهل انصاف پوشیده نیست که صراط مستقیم و کلام حق، همیشه یکی بیشتر نبوده است و پیامبران و جانشینان آنان، همواره مردم را به سوی دین حق دعوت کرده‌اند. فطرت خداجوی و حق طلب انسان نیز، او را به سوی حق و حقیقت فرا می‌خواند تا آدمی با پیمودن صراط حق به غایت معرفت، کمال و قرب الی الله برسد.

از آن جا که در برابر حق، همیشه باطلی هم وجود داشته است، تلاش اهل باطل نیز معطوف به منحرف کردن حق جویان و حق پویان بوده، سعی کرده‌اند تا از راه‌های گوناگون حق را باطل و باطل را حق جلوه دهند. بدین ترتیب انسان در حالی که در مسیر باطل گام بر می‌دارد، تصور می‌کند سالک طریق حق و به سوی قلعه‌های کمال در حال حرکت است.

از جمله راه‌هایی که می‌توان به فریب افکار پرداخت، وارونه معنا کردن آیات الهی و کلمات انبیاء و اوصیاء است. تقطیع کلام ایشان و در نتیجه تغییری که در معنای آن حاصل می‌شود و به عبارت دیگر، تحریف معنوی، از بهترین راه‌های فریب افکار است.

یکی از عرصه‌هایی که دچار این دسیسه شده است، مباحث مهدویت، به ویژه روایات مورد بحث ما است (کتاب جدید، سنت جدید و...). در این فصل، بر آنیم تا به برخی از این مغلطه‌ها و سفسطه‌ها پرداخته، درباره آن و پاسخی مناسب و مقتضی ارائه دهیم.

۱. شبهات مربوط به آیات

۱-۱. هر عصری کتاب جدیدی دارد

و ما کان لرسول أن یأتی بایة إلا باذن الله لکل أجل کتاب؛^۱
هیچ پیامبری حق نداشت جز با اجازه خدا معجزه‌ای بیاورد.
هر زمانی کتابی دارد [برای هر کاری موعدهی مقرر است].

ممکن است کسی چنین بگوید: حال که برای هر عصری کتابی وجود دارد؛ پس کتاب قرآن نیز برای زمان معینی است که روزی مهلت آن به پایان خواهد رسید و کتاب جدیدی نازل می‌شود که در روایات موعود آخرالزمان نیز به آن اشاره شده است.

در پاسخ می‌گوییم: این آیه، به دو شکل معنا شده است:

۱. این طور نیست که زمان‌ها، در مصلحت و حکمت برابر باشند و گرنه حکمت باطل شده، نظام خلقت مختل می‌گردد؛ بلکه برای هر زمانی حکمتی مناسب آن و حکمی مساعد آن است؛ به همین دلیل برای هر وقتی یک آیه مناسب است... [خداوند] در هر وقت، هر آیه‌ای را نازل نمی‌کند و بدان اذن نمی‌دهد؛ زیرا برای هر وقتی،

۱. رعد (۱۳)، ۳۸.

کتابی است که او نوشته و به جز آن چه در آن نوشته، واقع نمی‌شود.
 ۲. جمله «لکل أجل کتاب» از باب قلب است و اصل آن، «لکل کتاب أجل» بود؛ یعنی برای هر کتابی، عمری معین و وقتی مخصوص است که در آن وقت نازلش می‌کند و مردم باید مانند آن عمل کنند؛ پس برای تورات، وقتی و برای انجیل، مدتی و برای قرآن، سرآمدی معین است.^۱

معنای اول روشن تر و بهتر است؛ به دلیل اینکه در آیه بعد، موضوع محو و اثبات احکام و سرنوشت‌ها را مطرح می‌کند و می‌فرماید:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ مَا يُرِيدُ ۚ وَاللَّهُ لَهُ الْعِزَّةُ الْعَظِيمَةُ

خداوند آنچه را بخواهد محو می‌کند و یا ثابت و پایدار نگه می‌دارد و ام‌الکتاب پیش اوست.

در حقیقت، آیه برای کوبیدن عقیده یهود است که منکر نسخ بودند. برای همه چیز از تکوین و تشریح بیش از یک سرنوشت قائل نبودند و دست خدا را در دگرگون کردن تشریح و تقدیر جهان آفرینش بسته می‌دانستند؛ بنابراین مقصود از «کتاب»، کتاب اصطلاحی نیست؛ بلکه به معنای فرض و حتم و الزام است.

بنابر هر دو معنا، آیه بر مقصود استدلال کنندگان دلالتی ندارد؛ زیرا بنابر معنای اول می‌توان گفت دوره اسلامی که آغاز آن بعثت

۱. المیزان، ج ۱۱، ص ۳۷۴.

۲. برخی قائل به قول دوم هستند، از جمله: الجامع لاحکام القرآن قرطبی، ج ۹، ص ۳۲۸، که صاحب المیزان این قول را نمی‌پذیرد.

۳. رعد (۱۳)، ۳۹.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پایان آن نخستین لحظه رستاخیز است، برای خود اقتضائاتی دارد که در دوره‌های پیشین نبوده است. از این نظر باید قسمتی از احکام و شرایع آن‌ها در این دوره نسخ شود. بنابر معنای دوم نیز می‌توان گفت: همچنان که برای دوره‌های انبیای گذشته، کتاب مخصوص نازل شده، برای دوره اسلامی نیز کتاب مخصوصی مقرر شده است؛ با این تفاوت که دوره اسلامی تا روز قیامت ادامه خواهد داشت.^۱

بنابراین، اولاً آیه بر محدود بودن دوره همه کتاب‌های انبیا هیچ دلالتی ندارد، تا گفته شود که قرآن هم روزی، دوره اش به پایان خواهد رسید و مهدی علیه السلام کتاب جدیدی خواهد آورد. ضمن اینکه در گذشته، ثابت کردیم که امام مهدی علیه السلام ادامه دهنده راه پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشین آن حضرت می‌باشد.

ثانیاً در صورتی که بر محدودیت دلالت داشته باشد، می‌گوییم محدوده دین اسلام از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله تا قیامت خواهد بود.

۲-۱. وعده خداوند به آمدن «دین حق»

یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون أن الله هو الحق المبین؛^۲
در آن روز، خداوند حساب و کیفر آن‌ها را تمام و کامل خواهد پرداخت.

کسی که به این آیه برای آمدن دین جدید استدلال کرده، آیه را

۱. اقتباس از کتاب خاتمیت، ص ۱۲۹.

۲. نور (۲۴)، ۲۵.

چنین معنا کرده است: «در آن روز، حق جل جلاله، دین حق را کاملاً به خلق عنایت خواهد فرمود». وی در ادامه گفته است:

این در غایت وضوح است که مقصود از این دین که در آیه کریمه وعده فرموده است که به خلق عنایت فرماید، دین اسلام نیست؛ زیرا که دین اسلام در ظهور حضرت رسول ﷺ وافیاً نازل شد و آن حضرت، کاملاً به خلق ابلاغ فرمود. بل مقصود، شریعت جدیده است که کافل حقوق جمیع امم باشد و موافق مقتضیات وقتیّه و رافع اختلافات دینیّه از جمیع اهل عالم...^۱

در پاسخ به این استدلال، توجه به این نکته لازم است که مفسران بزرگ، همانند طبرسی،^۲ زمخشری^۳ و علامه طباطبائی،^۴ گفته اند: دین در آیه شریف به معنای «جزاء» بوده و «حق» صفت آن است. این معنا با توجه به سیاق آیات به دست می‌آید. در دو آیه قبل، خداوند می‌فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

* يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛^۵
کسانی که به زن‌های باایمان و باعفت، نسبت زنا می‌دهند؛ در

۱. کتاب الفرائد، ص ۱۸۵.

۲. مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۱۱.

۳. کشاف، ج ۳، ص ۲۲۳.

۴. المیزان، ج ۱۵، ص ۹۵.

۵. نور (۲۴)، ۲۳ و ۲۴.

دنیا و آخرت از رحمت خدا دورند و برای آنها عذابی سخت خواهد بود. روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهای آنها به آنچه انجام داده‌اند، گواهی می‌دهند.

پس در روزی که زبان‌ها، دست‌ها و پاها گواهی می‌دهند، در همان روز (یومئذ)، خدای عادل، جزای شایسته آنان را به طور کامل خواهد داد؛ در نتیجه، کسی که به این آیه بر آمدن دین جدید استدلال کرده، معنای آیه را به درستی نفهمیده است.^۱

۳-۱. اجل امته‌ها

ولكل أمة رسول فإذا جاء رسولهم قضي بينهم بالقسط و هم لا يظلمون... قل لا أملك لنفسي ضراً ولا نفعاً إلا ما شاء الله لكل أمة أجل إذا جاء أجلهم فلا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون؛^۲

برای هر امتی رسولی است. همین که رسولشان آمد، خداوند به عدالت میان آنها داوری می‌کند و ستمی به آنها نمی‌شود... بگو من برای خودم زیان و سودی مالک نیستم، مگر آنچه را که خدا بخواهد. برای هر ملت و قومی، پایانی است. هنگامی که اجل آنها فرا رسد، نه ساعتی تأخیر می‌کنند و نه ساعتی پیشی می‌گیرند.

وقتی این آیات بر پیامبر نازل شد، از آن حضرت دربارهٔ اجل امت

۱. اقتباس از کتاب خاتمیت، ص ۱۱۲.

۲. یونس (۱۰)، ۴۷-۴۹.

اسلامی سؤال شد. حضرت فرمود:

إن صلحت امتی فلها یوم و إن فسدت فلها نصف یوم؛
اگر امت من راه صلاح پیش گیرند، اجل آنان یک روز و اگر
راه فساد پیش گیرند، اجل آنان نیم روز خواهد بود.

دو آیه فوق به ضمیمه روایت ذیل آن، این نتیجه را به دنبال دارد
که اسلام نیز مانند هر دین دیگری روزی از بین خواهد رفت.^۱
بنابراین آمدن دین جدید هیچ استبعادی ندارد؛ بلکه طبق استدلال
فوق حتماً دین جدیدی بعد از اسلام خواهد آمد.

برای پاسخ به این شبهه، بحث را در سه قسمت پی می‌گیریم:

۱. «لکل أمة رسول»:

این آیه می‌فرماید: هر امتی پیامبری دارد و به هیچ وجه دلالت بر
محدودیت و یا دوام رسالت پیامبران ندارد؛ یعنی مانعی ندارد یکی از
پیامبران، خاتم بوده و شریعت او ابدی باشد. همچنان که در آیات
دیگر پیامبر اسلام ﷺ، «خاتم النبیین» نامیده شده است.

۲. «لکل أمة أجل»:

اولاً، واژه امت در قرآن در دو معنا استعمال شده است:
الف - جماعتی که با هم نقطه مشترکی دارند، خواه قدر مشترک
آن‌ها دین باشد یا زمان و مکانی که در آن به سر می‌برند و خواه این
وجه اشتراک به اختیار آن‌ها و خواه خارج از اختیار آن‌ها باشد.^۲

۱. کتاب الفرائد، ص ۵۳ و ۵۴.

۲. مفردات راغب، ص ۲۳.

ب- دین و طریق^۱

شایان ذکر است که معانی دیگری برای این واژه بیان شده است که آن‌ها نیز به همین دو معنا بر می‌گردند.

ثانیاً، امت در این آیه نمی‌تواند به معنای شریعت باشد؛ زیرا بعد از آن می‌فرماید: «فاذا جاء اجلهم» یعنی ضمیر جمع (هُم) به کار می‌برد که اگر مقصود، آیین و شریعت بود، باید می‌فرمود «اذا جاء اجلها»؛ بنابراین معنای آیه این است که هر دسته و جمعیتی از مردم، عمر معینی دارند.

همچنین نمی‌توان گفت مقصود از امت در این آیه همان معنای گروه و جماعتی است که وجه مشترک آن‌ها دین باشد؛ زیرا امت به جمعیتی گفته می‌شود که از نظر زمان یا مکان یا شغل و یا حرفه یا اصل و نسب و... با هم مشترک باشند و تعیین یکی از آن‌ها به قرینه نیاز دارد و در آیه مورد بحث، قرینه‌ای که بتواند این کلام را تأیید کند وجود ندارد.

ثالثاً، اگر در این آیه «امة» به معنای دین هم باشد، باز جایی برای این شبهه وجود ندارد؛ زیرا می‌توانیم بگوییم چه اشکالی دارد که اجل امت اسلام تا روز قیامت ادامه داشته باشد.

۳. روایت «ان صلحت امتی...» بنابر ادعای کسی که به آن استدلال کرده، در کتاب بحارالانوار مجلسی آمده است که ما آن را در کتاب مذکور نیافتیم. ضمن اینکه در کتاب الیواقیت و الجواهر (منبع

۱. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۲.

روایت) فقط جمله «ان صلحت امتی...» آمده است و جمله‌های قبل را - که این روایت هنگام نزول آیه «ولکل امة اجل» از پیامبر صادر شده است - ندارد. این عبارات، همه از اضافاتی است که صاحب فرائد به آن افزوده است؛ بنابراین خود روایت نیز مورد خدشه است و در هیچ یک از منابع دست اول شیعه و سنی نیامده است.^۱

۴-۱. وعده خداوند به آمدن پیامبر جدید

یا بنی آدم! إنا یأتینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی و اصلح فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون؛^۲
ای فرزندان آدم! چون پیامبرانی از خودتان برای شما بیایند و آیات مرا بر شما بخوانند، کسانی که تقوا پیشه کنند و شایسته شوند، نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

در این آیه، لفظ «یأتینکم» با فعل مضارع آمده است که بر آینده دلالت می‌کند و واژه «رسل» جمع است؛ بنابراین آیه دلالت دارد که پس از پیامبر اسلام، پیامبران دیگری نیز مبعوث خواهند شد و کتاب‌های جدید دیگری خواهند آورد؛ پس هیچ استبعادی ندارد که مهدی علیه السلام نیز آورنده کتاب جدیدی غیر از قرآن باشد.

در جواب می‌گوییم:

اولاً، صیغه مضارع در همه جا بر وقوع فعل در آینده دلالت ندارد. ثانیاً، واژه «إما» مرکب از «إن» شرطیه و «ما»ی زائده است؛

۱. اقتباس از کتاب خاتمیت، ص ۱۱۴.

۲. اعراف (۷)، ۳۵.

بنابراین مضمون آیه در قالب یک جمله شرطیه بیان شده است؛ یعنی اگر پیامبرانی به سوی شما آمدند، از آنها پیروی کنید و می‌دانیم که جمله شرطیه متضمن تحقق شرط نیست. از این رو آیه مورد بحث بر اینکه قطعاً پیامبرانی خواهند آمد دلالت ندارد.

ثالثاً، با توجه به سیاق آیات قبل، روشن می‌شود که این آیه، خطابي است که پس از هبوط آدم و حوا، به بنی آدم شده است.

در آیات قبل، داستان خلقت آدم و حوا و ورود آنان به بهشت و هبوط آنها بیان شده است، و سپس مطالبی خطاب به بنی آدم مطرح گشته که آیه مورد بحث، بیان‌گر یکی از آنهاست؛ پس خطاب آیه متوجه همه انسان‌هاست و به آنها فرمان می‌دهد که اگر پیامبری به سوی شما آمد، سخن او را بپذیرید. اما این مطلب که پیامبران چه زمانی مبعوث می‌شوند و آخرین آنها کیست، مورد نظر آیه نمی‌باشد.^۲

۲. شبهات مربوط به روایات

۲-۱. معنای امام

در کتاب خاتمیت آمده است:

حجاب دیگر که باعث بُعد عده‌ای از شیعه مسلمین گردید، و آنها را از مشاهده شمس حقیقت محروم کرده، کلمه امام

۱. اعراف (۷)، ۳۵-۱۱.

۲. معارف قرآن، ج ۵، ص ۱۸۱.

می‌باشد. و یاران و حامیان امر عزیز که در سبیل خدمت سالک و به تبلیغ امر الله و اعلاء کلمة الله قیام نموده‌اند، شاهد این کلام می‌باشند. امروزه اغلب متحریان حقیقت بدون مقدمه سؤال می‌کنند، اول بگوئید این شخص [علی محمد باب] امام است یا پیغمبر؟ اگر اظهار شود، حضرت باب مقام رسالت داشتند، فی الحین اعتراض کنند که ما منتظر امام هستیم نه پیغمبر. و چون گفته شود آن حضرت مقام امامت داشتند، گویند امام نباید صاحب کتاب باشد؛ بلکه باید در ترویج و تنفیذ آیات قرآنی و فرائض اسلامی حصر همت نماید؛ لذا بد نیست اگر مختصری راجع به لغت امام بحث شود، تا این تفسیر سقیم و اشتباه عظیم واضح و مبرهن گردد.

نویسنده در ادامه، معنای «امام» از نظر لغت و اصطلاح قرآن را - که به مطلق پیشوا و پیشرو و مقتدا اطلاق می‌شود - بیان می‌کند و سپس می‌گوید:

اولاً امام می‌تواند کتاب داشته باشد و تشریح جدید نماید؛ زیرا بر پیغمبران نیز امام اطلاق گردیده و در ثانی حضرت نقطه اولی، امام دوازدهم و قائم موعود می‌باشد که به موجب احادیث معتبره و روایات متعدده، باید دارای کتاب جدید و شریعت جدید باشد.^۱

۱. خاتمیت، ص ۳۳. این کتاب اثر میرزا ابوالفضل گلپایگانی یکی از افراد برجسته فرقه بهائیت است. او از طرف حسینعلی بهاء و میرزا عباس مأمور شد تا کتابهای استدلالی و تبلیغی درباره بهائیت بنویسد که کتاب فراند از مهمترین کتابهای اوست.

وی این روایات را بهانه‌ای برای توجیه مسلک خویش قرار داده، با استفاده از روایاتی که کتاب جدید را به امام دوازدهم نسبت داده است، شریعت خود را موجه جلوه می‌دهد؛ بنابراین از نظر وی، آوردن کتاب جدید توسط امام دوازدهم امری حتمی است.

پاسخ به این استدلال، آن است که عالمان شیعه نیز معنای امام را منحصر در امامان دوازده گانه نمی‌دانند و به همان معنای لغوی و قرآنی آن باور دارند؛ بنابراین اشکال به باب، بنابر معنای لغوی امام نیست که وی در صدد برآمده است تا ثابت کند بر پیامبر هم، امام اطلاق می‌شود؛ بلکه سؤال این است که آیا «نقطه اولی» پیغمبر صاحب شریعت است و شریعت او ناسخ قرآن است، یا وصی پیغمبر اسلام ﷺ و تابع شریعت ایشان می‌باشد؟

اگر پاسخ داده شود او صاحب شرع جدید است و مقام نبوت دارد، می‌گوییم: شیعه، منتظر چنین موعودی نیست و نصوص شرعی، آمدن چنین موعودی را وعده نداده است و اگر گفته شود او وصی دوازدهم پیامبر است، خواهیم گفت که مهدی موعود ﷺ مقام شاریعت ندارد؛ بلکه برعکس ادعای شما، روایات معتبر، حضرت را وصی پیامبر اسلام و تابع قرآن و سنت نبوی می‌داند. اینکه نویسندگان ادعا کرده است به موجب احادیث معتبر و روایات متعدد، امام دوازدهم باید دارای کتاب جدید و شریعت جدید باشد، یک ادعای بدون دلیل یا برداشتی ناصواب از روایات است که ما در گذشته ثابت کردیم در روایات مراد از کتاب جدید؛ شریعت جدید و دین جدید نیست؛ بلکه آیات و روایات متعددی، آمدن شریعت جدید را رد می‌کنند.

۲-۲. نسخ دین اسلام در دوران ظهور

«سئل ابو عبدالله عن سيرة المهدي كيف سيرته؟» قال عليه السلام:
 «يصنع ما صنع رسول الله ﷺ و يهدم ما كان قبله كما هدم
 رسول الله امر الجاهلية»^۱

حسینعلی بهاء این روایت را دلیل بر آمدن شرع جدید می‌داند و
 می‌گوید:

حال ملاحظه فرمایید که با وجود امثال این روایات چه
 استدلال‌ها بر عدم تغییر احکام می‌نمایند با اینکه مقصود از
 هر ظهور، ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم، سرّاً و
 جهرّاً، ظاهراً و باطناً. چه اگر به هیچ وجه امورات ارض تغییر
 نیابد، ظهور مظاهر کلیه لغو خواهد بود.^۲

بنابراین همان‌طور که با آمدن پیامبر اسلام، دین‌های قبلی نسخ
 شدند، با آمدن موعود نیز دین اسلام نسخ خواهد شد.
 در پاسخ، توجه استدلال‌کننده به این روایت را به چند نکته جلب
 می‌کنیم:

اولاً، در همین کتاب مجلسی، صدها روایت نقل می‌شود که همگی
 آن‌ها دلالت دارند که مهدی موعود و قائم علیه السلام، جز مقام وصایت و
 خلافت پیغمبر، مقام دیگری نخواهد داشت و آن حضرت نیز مانند
 یازده امام قبل از خود، مأموریتش حفظ دین اسلام و ترویج و تبلیغ
 آن خواهد بود و همان‌گونه که هیچ یک از آن یازده امام پیشین

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۲، ح ۱۰۸.

۲. ایقان فارسی، ص ۱۵۹. حسینعلی بهاء مؤسس فرقه بهائیت است.

ادعای پیغمبری نکردند، مهدی موعود علیه السلام نیز چنین ادعایی نخواهد کرد.^۱

ثانیاً، اگر بهاء نمی‌خواست مردم را فریب دهد و پا روی وجدان خود بگذارد، خیانت نمی‌کرد و رعایت امانت می‌نمود و آخر حدیث که می‌فرماید: «و یستأنف الاسلام جدیداً» را نیز ذکر می‌کرد.^۲

ثالثاً، بدیهی است صرف نظر از جهات استثنایی که لازمه نهضت مهدوی است - مثل کشتار سران کفر و عدم قبول توبه آنان - مهدی موعود علیه السلام طبق سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل خواهد فرمود و بدعت‌هایی که به نام دین در طی قرون و اعصار قبل از قیام وی به دامن پاک اسلام چسبیده است، به دست آن حضرت زدوده خواهد شد و همچون رسول خدا صلی الله علیه و آله که رسم بت‌سازی و بت پرستی و آداب و رسوم خرافی جاهلیت را منهدم ساخت، وی نیز مبانی انحراف و رسوم جهل و پایه‌های فساد و بدعت را واژگون و یکسره محو و نابود کند.^۳ همه این‌ها از روایات متعددی که در گذشته ذکر کردیم، مثل «ولا یترک بدعة الا ازالها ولا سنة الا اقامها»^۴ به دست می‌آید.

رابعاً، اینکه استدلال شد «مقصود از هر ظهور، تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سرّاً و جهراً، ظاهراً و باطناً و اگر این تغییرات نباشد، ظهور

۱. بهائیت، فصل دلایل حقانیت باب و بهاء، استدلال به روایات.

۲. مهدی موعود، ص ۱۱۲۳، پاورقی ۱.

۳. خانمیت و پاسخ به ساخته‌های بهائیت، ص ۱۶۶.

۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۹، ح ۸۴.

مظاهر کلیه لغو خواهد بود» نیز مورد اشکال است. چه کسی گفته مقصود از هر ظهوری، تغییر و تبدیل در ارکان عالم است؟ اگر چنین بود، باید با ظهور هر پیامبری چنین اتفاقی می افتاد؛ در حالی که نه تاریخ و نه منابع دینی چنین ادعایی را ثابت نمی کند؛ بلکه می دانیم که هر پیامبری با ظهورش، ارکان دین قبل را حفظ کرده، برخی از احکام آن را تغییر داده است. قرآن به ما چنین توصیه می کند:

قولوا آمنا بالله و ما انزل إلینا و ما انزل إلی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم، لانفرق بین أحد منهم و نحن له مسلمون؛^۱
 بگوئید ما به خدا ایمان آورده ایم و به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان او نازل کردیم [و همچنین] آنچه به موسی و عیسی و پیامبران [دیگر] از طرف پروردگارشان داده شده است و در میان هیچ یک از آنان جدائی قائل نمی شویم و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم.

از سوی دیگر با ظهور منجی آخرالزمان یقیناً تغییرات اساسی در اوضاع عالم اتفاق خواهد افتاد. دین اسلام به کمال قدرت و تجلی خواهد رسید (لیظهره علی الدین کله)^۲، نور توحید بر سراسر جهان پرتوافکن خواهد گشت و عدالت، جایگزین ظلمها و ستمها خواهد شد.

۱. بقره (۲)، ۱۳۶.

۲. توبه (۹)، ۳۳.

۲-۳. پیروی پیامبر ﷺ و امیرالمومنین علیه السلام از مهدی علیه السلام

عن أبي حمزة ثمالی أنه قال سمعت أبا جعفر علیه السلام يقول له: «لو قد خرج قائم آل محمد علیه السلام لنصره الله بالملائكة المسومين و المنزليين و المردفين و الكرويين يكون جبرائيل أمامه و ميكائيل عن يمينه و إسرافيل عن يساره و الرعب مسيرة شهر أمامه و خلفه و عن يمينه و عن شماله و الملائكة المقربون حذاه اول من يتبعه محمد و علي الثاني و معه سيف مخترط يفتح الله له الروم و الديلم و السند و الهند و كابل شاه و الخزر، يا ابا حمزة! لا يقوم القائم إلا على خوف شديد و زلازل و فتنة و بلاء تصيب الناس و طاعون قبل ذلك و سيف قاطع بين العرب و اختلاف شديد بين الناس و تشتت في دينهم و تغير من حالهم حتى يتمنى المتمنى الموت صباحاً و مساءً من عظم ما يرى من كلب الناس و أكل بعضهم بعضاً و خروجه إذا خرج عند الأياس و القنوط فياطوبى لمن أدركه و كان من أنصاره و الويل كل الويل لمن خالفه و خالف أمره و كان من أعدائه» ثم قال: «يقوم بامر جديد و سنة جديدة و قضاء جديد على العرب شديد ليس شأنه إلا القتل و لا يستتیب احيداً ولا تأخذه في الله لومة لائم؛^۱

«هر گاه قائم آل محمد خروج کند، بدون شک خداوند با ملائکه مسومین و مردفین و منزلین و کرویین او را یاری خواهد فرمود. جبرئیل پیش روی او، میکائیل در سمت راست او و اسرافیل در سمت چپ او قرار دارند و ترسناکی و هیبت

۱ غیبت نعمانی، ص ۲۳۴، ح ۲۲.

به فاصله یک ماهه راه پیشاپیش او و پشت سر او از راست و چپ او حرکت می‌کند و فرشتگان مقرب در برابر او خواهند بود. نخستین کسی که در پی اوست، محمد ﷺ و دومین شخص، علی علیه السلام است که [گویی] همراه او شمشیری برکشیده و برهنه است. خداوند سرزمین روم و دیلم و سند و هند و کابل شاه و خزر را برای او فتح می‌کند. ای اباحمزه! قائم قیام نمی‌کند مگر در دوره ترس و وحشت و زمین لرزه‌ها و گرفتاری و بلایی که گریبان‌گیر مردم می‌گردد و پیش از این وقایع، طاعون شیوع می‌یابد و دوره‌ای که میان عرب شمشیری بر آن و میان مردم، اختلافی سخت و پراکندگی و چند دستگی در دینشان پدید آمده باشد و در حالشان دگرگونی پیدا شده، تا جایی که آرزومند - از شدت آنچه که از وحشی‌گری مردم و خوردن بعضی، پاره دیگری را که مشاهده می‌کند - شبانه روز آرزوی مرگ می‌نماید و هنگامی که خروج می‌کند، خروجش در دوران یأس و ناامیدی است. پس خوشا به حال آنکه او را در می‌یابد و از یاران او است! وای و همه وای بر کسی که با او مخالفت ورزد و از فرمانش سر باز زند و از دشمنان او باشد! پس آن حضرت فرمود: «او به امری نوین و سنت و طریقه‌ای جدید و قضایی تازه قیام خواهد کرد که بر عرب گران باشد. کار او جز کشتار نیست و توبه هیچ کس را نمی‌پذیرد و در کار خدا از سرزنش هیچ ملامت‌گری پاک ندارد».

ابوالفضل گلیایگانی می‌گوید:

اکنون از احادیث وارده از طرق اهل تسنن و اهل تشیع سخن

گوییم و ببینیم که آیا قائم موعود به اقتضای ربوبیتی که حق جل جلاله در کتب سماویه، حضرتش را به آن وصف فرموده است، قادر بر تشریح شریعت جدید هست یا آنکه به اقتضای منصب نیابت و امامتی که علمای اسلام به آن بخشیده اند، قادر به ایجاد دین تازه و تشریح شریعت جدید نیست.^۱

سپس وی به روایت ابو حمزه استناد کرده، می‌گوید:

اکنون از اهل ادراک سؤال می‌نمایم که این چنین ظهوری را که به این عظمت در حدیث - که تماماً مطابق آیات قرآن است وصف فرموده است - می‌توان آن را ظهور نیابت و وصایت و خلافت خواند و با این صراحت که فرموده است اول متابعین حضرتش، حضرت رسول ﷺ و حضرت امیر علیه السلام می‌باشند و فرموده بیه امر جدید و سنت جدید و قضاء جدید ظاهر می‌شود، آیا می‌توان به خرافات امم قبل، حضرتش را انکار نمود، «ما لکم کیف تحکمون»^۲. و این کلمه که فرموده است با آن حضرت سیف قطاعی است که خداوند برای او روم و چین و ترک و دیلم و سند و هند و کابل و خزر را فتح می‌فرماید، گمان نرود که مراد، سیف معهود نزد خلق است؛ زیرا شمشیر هر قدر که قطاع و برنده باشد، ممکن و معقول نیست که این همه ممالک و اسعه را به آن تواند مفتوح نماید. بل مقصود، سیف کلام الهی و حجت الهیه و وحی سماوی است که لازال به این سیف قطاع حق جل

۱. کتاب الفرائد، ص ۱۸۹.

۲. صافات (۳۷)، ۱۵۴.

جلاله، مدائن قلوب را مفتوح فرموده و کلمه الله را بر شرق و غرب عالم غالب و نافذ داشته است. چنان که آیه کریم «... و یرید الله أن یحق الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین»^۱ بر این مطلب دلالت صحیحه دارد و در مواضع عدیده لفظ «سيف الله المسلول» در بیانات انبیاء و ائمه هدی، استعاره فی غایة الفصاحة بر کتاب الهی، بل و بر بعض اکابر صحابه و تابعین اطلاق شده است.^۲

پاسخ این استدلال نیز با توجه به نکات زیر روشن می شود:
اولاً، برای تعیین اینکه ظهور موعود، ظهور وصایت و خلافت و امامت است، نه نبوت و شاریعت، روایات فراوانی وارد شده است که از آن جمله، روایات دوازده خلیفه بعد از پیامبر می باشد. روایت مورد استناد اصلاً در ضد بیان این معنا نیست تا بتوان به آن تمسک جست.

ثانیاً، مراد از جمله «اول من یتبعه محمد و علی الثانی» ممکن است چنین باشد که آن دو بزرگوار اولین کسانی هستند که به حضرت ملحق می شوند؛ یعنی کلمه «یتبعه» از باب افعال، به معنی «لحقه» باشد و این الحاق به منظور دادن صحیفه جدیدی است که در آن شرح وظایف حضرت مهدی علیه السلام در مدت قیام و امامتش نوشته شده است. چنانکه در روایت دیگری می خوانیم: «... و یقوم معهما رسول الله و امیر المؤمنین فیدفعان الیه کتاباً جدیداً هو علی العرب شدید

۱. انقال (۸)، ۷.

۲. کتاب الفرائد، ص ۱۸۹.

بخاتم رطب فيقولون له اعمل بما فيه؛^۱ پیامبر و امیرالمؤمنین با آنها برخاسته و کتاب جدید مهر شده‌ای که هنوز مهرش خشک نشده و بر عرب دشوار است را به او می‌دهند و می‌گویند به آنچه در این کتاب است عمل کن».

ثالثاً، اینکه گروه‌های مختلفی از فرشتگان همراه آن حضرت خواهند بود، اثبات عظمت بسیاری برای آن حضرت می‌کند؛ اما نمی‌توان از آن، مقام نبوت را به دست آورد.

رابعاً، اینکه «سیف قطاع» به «سیف کلام الهی و حجت الهیه و وحی سماوی» تفسیر شده است، نیز بی‌دلیل و مخالف ظاهر روایت و روایات دیگر است؛ زیرا در ذیل روایت آمده است: «لیس شأنه إلا القتل» و در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده که حضرت فرمود:

ان الله عزوجل بعث رسوله بالاسلام إلى الناس عشر سنين فأبوا أن يقبلوا حتى أمره بالقتال فالخير في السيف و تحت السيف و الامر يعود كما بدأ؛^۲

خدای عزوجل رسول خود را ده سال به سوی مردم به اسلام مبعوث فرمود. پس آن‌ها از قبول آن ابا کردند، تا اینکه او را امر به قتال فرمود. پس خیر در شمشیر و زیر شمشیر است. این امر [امر به قتال] بر می‌گردد؛ آن چنان که شروع شد.

اینکه گفته شده نمی‌توان با یک شمشیر، این همه کشور را فتح کرد، مغالطه‌ای آشکار است، چرا که حضرت به تنهایی دست به قیام

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷، ح ۸۱

۲. کافی، ج ۵، ص ۷، ح ۷.

نمی‌زند و یاران فراوانی از انسان‌ها، ملائکه - طبق همین روایت - و لشکری از رعب دارد.^۱

۴-۲. حق جدید، دین جدید

«السلام علی الحق الجدید»، صاحب / یقان از این عبارت زیارت صاحب الامر استفاده کرده که مراد از «حق جدید»، دین جدید است. و گفته است:

با این که چقدر از آیات فرقانیه و روایات محققه که جمیع، دال است بر شرع و حکم جدید و امر بدیع، باز منتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان حکم فرماید، چنان که یهود و نصارا همین حرف را می‌گویند.^۲

استدلال کننده به این فقره از زیارت توجه نداشته است که: در فقرات دیگری از همین زیارت شریف آمده است: «السلام علی وارث الانبیاء و خاتم الاوصیاء» که مقصود از وارث انبیاء آن است که سیره حضرت، همان سیره و روش انبیاء در دعوت به توحید و... می‌باشد و در ادامه تصریح شده است که حضرت مهدی علیه السلام (الحق الجدید) خاتم اوصیاء نیز می‌باشد.^۳ پس او پیامبر نیست و صاحب شریعت جدید نخواهد بود.

۱. بهایی چه می‌گویند؟ ۱۱۵-۱۲۵.

۲. ایقان فارسی، ص ۱۵۹. این کتاب که بزرگترین و قدیمی‌ترین کتاب بهائیت محسوب می‌شود توسط حسینعلی بهاء برای اثبات ادعاهای سید علی محمد بناب نوشته شده است.

۳. بهایی چه می‌گویند؟ ص ۱۴۴.

علاوه بر این در کتب لغت برای کلمه «حق» معنای «دین» ذکر نشده است.

۵-۲. امور بدیع و تازه در عصر ظهور

عن الصادق عليه السلام: العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ما جاءت به الرسل حرفان و لم يعرف الناس حتى اليوم غير الحرفين فاذا قام قائمنا أخرج الخمسة و العشرين حرفاً...^۱
امام صادق عليه السلام فرمودند:

علم بیست و هفت حرف است. همه آنچه که انبیاء آورده‌اند، دو حرف است و مردم تا به امروز غیر دو حرف را شناخته‌اند. زمانی که قائم ما قیام کند بیست و پنج حرف را خارج می‌کند.

در کتاب *ایقان* به این حدیث این گونه استناد شده است:

حال ملاحظه فرمایید که علم را ۲۷ حرف معین فرموده و جمیع انبیاء از آدم تا خاتم، دو حرف را بیان فرموده‌اند و بر این دو حرف مبعوث شده‌اند و می‌فرماید: قائم، ظاهر می‌فرماید جمیع این ۲۵ حرف را. از این بیان قدر و رتبه آن حضرت را ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کل انبیاء و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیاست. امری را که انبیاء و اولیاء و اصفیاء به آن اطلاع نیافته و یا به امر مبرم الهی اظهار نداشته، این همج رعاع به عقول و علوم و ادراک ناقص

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶، ح ۷.

خود میزان کنند، اگر مطابق نیاید رد می‌کنند. «أم تحسب أن اکثرهم یسمعون أو یعقلون إن هم إلا کالاتعام بل هم أضل سبیلاً»^۱. آیا این حدیث مذکور را بر چه حمل می‌نمایند که صریح بر ظهور مطالب غیبیه و امورات بدیعه جدیده است در ایام آن حضرت؟^۲

در پاسخ باید گفت: این روایت - همان طور که مستدل هم از آن فهمیده - عظمت حضرت مهدی علیه السلام و حکومت آن حضرت را نشان می‌دهد و اینکه در دوره حکومت آن حضرت، علم پیشرفت غیر قابل توصیفی خواهد داشت و این پیشرفت به دلیل تکامل عقول در دوران آن حضرت است: «إذا قام قائمنا وضع یدیه علی رؤوس العباد فجمع به عقولهم»^۳. اما به هیچ وجه این روایت نمی‌تواند دلیل بر شارعیّت قائم علیه السلام و آوردن دین تازه توسط ایشان باشد؛ چرا که هیچ لازمه‌ای میان پیشرفت علم - اعم از علوم الهی و بشری - و بعث نبی جدید نیست؛ بلکه می‌تواند امام زمان علیه السلام ادامه دهنده راه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم باشد و زوایای پنهان این دین کامل را «الیوم اکملت لکم دینکم»^۴ - که در دوران پیامبر و سایر ائمه علیهم السلام فرصت بیان آن فراهم نشد - آشکار سازد، همان طور که در روایات آمده است که پیامبر فرمود:

۱. فرقان (۲۵)، ۴۴.

۲. ایقان فارسی، ص ۱۶۱.

۳. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶، ح ۷۱.

۴. مائده (۵)، ۳.

«ليس من القرآن آية إلا و لها ظهر و بطن و ما من حرف إلا و له تأويل و ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون في العلم؛^۱»
هیچ آیه‌ای از قرآن نیست مگر اینکه دارای ظاهر و باطنی است و هیچ حرفی از قرآن نیست مگر اینکه تأویلی دارد و تأویلش را غیر از خدا و راسخان در علم شخص دیگری نمی‌داند.

و یا در روایت دیگر فرمود:

«إن للقران ظهراً و بطناً و لبطنه بطن الى سبعة أبطن؛^۲»
همانا برای قرآن ظاهر و باطنی است و باطن آن نیز باطنی دارد تا هفت باطن.

پس آخرین وصی پیامبر اسلام ﷺ خواهد آمد و قرآن را آن چنان که شایسته کلام الهی است، تفسیر و تأویل خواهد کرد. آن گاه بر همگان روشن خواهد شد که چرا پیامبر اسلام ﷺ، آخرین پیامبر و دین او آخرین دین می‌باشد و بعد از آن، دیگر نیازی به دین جدید نیست.

۶-۲. امام مهدی ﷺ ذخیره خداوند برای آوردن دین جدید

أين المدخر لتجديد الفرائض و السنن، أين المتخير لإعادة
الملة و الشريعة؛

کجاست ذخیره برای تازه کردن فرائض و سنن؟ کجاست

۱. آل عمران (۳)، ۷.

۲. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۴۱، ح ۴۲۱.

۳. عوالمی اللثالی، ج ۴، ص ۱۰۷، ح ۵۹.

انتخاب شده برای بازگرداندن کیش و آیین.
برخی این فراز از دعای ندبه را دلیل بر آوردن شرع جدید توسط
موعود می‌دانند.^۱

توجه به نکات زیر، موجب رد این استدلال می‌شود:
تجدید در لغت به معنای تازه کردن بعد از اندراس و کهنگی است.
در حدیث، آمده است:

من جدّد قبراً أو مثل مثلاً فقد خرج من الاسلام؛^۲

نیز در کتب بعض فقهاء مذکور است:

یکره تجدید القبر و تطیننه بعد الاندراس؛^۳

مکروه است تازه کردن و گل آلود کردن قبر، بعد از آنکه کهنه
شده باشد.

پس معلوم شد که «تجدید» موقوف بر اندراس است و اندراس فرع
بر وجود اصل ماده است.^۴

پس مراد از تجدید فرائض و سنن، تازه و دایر نمودن همان فرائض
و سنن اسلامی، میان مردم است که کهنه و متروک شده است و مراد
از اعاده ملت و شریعت نیز، بازگرداندن همان ملت و شریعت اسلام

۱. ایقان فارسی، ص ۱۵۹.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۸۹، ح ۵۷۹. (هر کس قبری را بازسازی کند، یا
صورتی بکشد و یا مجسمه‌ای و غیر مجسمه را ساخته [سّمیل قرار دهد] از اسلام
خارج شده است.

۳. همان، ذیل روایت.

۴. بزرگیر شرح دزد بگیر، ص ۲۹.

است که پیش از ظهور آن حضرت، مندرس و محو شده است.^۱ این ادعا، با روایات فراوانی که امام مهدی علیه السلام را ادامه دهنده سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و دعوت آن حضرت را همانند دعوت پیامبر به اسلام و از بین برنده بدعت‌ها و... می‌داند، تأیید می‌شود.

از سوی دیگر در فرازهای قبل از فراز مورد استناد، در همین دعای ندبه می‌خوانیم:

«أین بقية الله التي لا تخلو من العترة الهادية؛ كجاست بقية الله که از عترت هدایت کننده بیرون نیست».

و این بیانگر آن است که راه و روش امام مهدی علیه السلام همان راه و روش عترت پیامبر صلی الله علیه و آله است. در فرازهای بعد می‌فرماید:

«این المؤمل لآحیاء الکتاب و حدوده این محیی معالم الدین و أهله؟؛ کجا است آرزو شده برای زنده کردن کتاب و حدودش؟ کجا است زنده کننده آثار دین و اهل دین؟»

این فرازها به وضوح، حضرت را احیا کننده کتاب و احکام آن و معالم دین می‌داند و منظور از احیا آن است که آیات قرآن و احکام آن پس از آنکه مهجور مانده^۲ و به فراموشی سپرده شده‌اند، دوباره در یادها و در زندگی مردم زنده خواهند شد. چنانکه درباره احوال آخرالزمان آمده است:

۱. بهایی چه می‌گوید؟ ص ۱۴۲.

۲. فرقان (۲۵)، ۳۰.

لم یبق من الاسلام إلا اسمه و من القرآن إلا رسمه؛^۱ باقی نمانده است از اسلام مگر اسم آن و از قرآن مگر خطوط آن. و امام زمان علیه السلام قرآن و احکام آن را به متن زندگی انسان‌ها باز خواهد گرداند.

تذکر: درباره آمدن یک دین جدید پس از اسلام و در زمان موعود علیه السلام به روایات امر جدید، قضاء جدید، کتاب جدید و... نیز تمسک شده که به تفصیل، درباره این روایات صحبت کرده ایم و جواب به شبهات برآمده از این روایات، همان استدلال‌هایی است که در گذشته به آن پرداخته‌ایم.

۱. احتجاج، ج ۱، ص ۲۵۶.

خاتمه

از مجموع مباحث گذشته، به این نتیجه می‌رسیم که در عصر ظهور و دوران حکومت قائم آل محمد علیه السلام تحولات بسیار گسترده‌ای در جامعه انسانی پدید خواهد آمد که این تحولات، عرصه‌های مختلف زندگی بشر را در بر خواهد گرفت.

این تغییرات چیز غریب و غیرمنطقی‌ای نیست؛ چرا که لازمه هر انقلابی، ایجاد تحول و دگرگونی می‌باشد و در صورتی که نارضایتی از وضعیت موجود وجود نداشته باشد، به ایجاد یک انقلاب هم نیازی احساس نخواهد شد.

از طرف دیگر، هرچه یک انقلاب بزرگ‌تر و وسیع‌تر باشد، دایره تحولات آن نیز گسترده‌تر خواهد بود. برخی احکام و قوانینی که در انقلاب و حکومت حضرت مهدی علیه السلام به اجرا در می‌آید، در ظاهر و با نگاه ابتدایی، مخالف اسلام به نظر می‌رسد؛ اما در واقع بر مبنای قرآن و سنت و در چارچوب قوانین کلی اسلام می‌باشد.

برخی دیگر از احکام که به واقع متفاوت با احکام عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و

امامان معصوم علیهم السلام می باشد، از باب تغییر در دین و مبانی دینی نیست؛ بلکه برخی از علل و عوامل، همچون اقتضائات زمان و مکان، نیازهای متغیر انسان، تغییر موضوعات احکام و... باعث این تغییرات می شوند که این امر در عصر سایر امامان معصوم علیهم السلام نیز وجود داشته و آن بزرگواران هم متناسب با برخی شرایط، به وضع و اجرای قوانین می پرداختند.

بنابراین امام مهدی علیه السلام، آخرین وصی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و به تبیین، ترویج و اجرای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله خواهد پرداخت.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. مفاتیح الجنان
۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، اول، دار احیاء الكتاب العربیہ، بی جا، ۱۳۷۸ق.
۵. ابن جنبل، احمد، مسند احمد، دار صادر، بیروت، بی تا.
۶. ابن غضائری، احمد بن حسین، رجال، اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ق.
۷. ابن فارس، احمد، مقاییس اللغة، اول، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق.
۸. ابن قولویه قمی، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، اول، موسسه النشر الفقاهه، بی جا، ۱۴۱۷ق.
۹. ابن مشهدی، محمد، المزار الکبیر، اول، نشر قیوم، بی جا، ۱۴۱۹ق.
۱۰. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، اول، ادب الحوزة، بی جا، ۱۴۰۵ق.
۱۱. ابو بکر عبدالرزاق، المصنف، المجلس العلمی، بی جا، بی تا.
۱۲. ابیوردی، علی، بز بگیر شرح دزد بگیر، اول، بی نا، بی جا، ۱۳۲۵ش.
۱۳. گروهی از نویسندگان، اجتهاد و زمان و مکان، تحقیق کمیته علمی کنگره بررسی مبانی فقهی حضرت امام خمینی علیه السلام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بی جا، ۱۳۷۴ش.
۱۴. احسانی، ابن ابی جمهور، عوالی اللثالی، اول، سید الشهداء، قم، ۱۴۰۳ق.

۱۵. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، اول، دارالحدیث، بی‌جا، ۱۴۱۹ق.
۱۶. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمّة، بنی هاشمی، تیریز، ۱۳۸۱ش.
۱۷. استرآبادی، سید شرف الدین علی حسینی، تأویل الایات الظاهرة، اول، انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۹ق.
۱۸. آل عصفور، حسین، الانوار اللوامع، اول، مجمع البحوث العلمیة، قم، بی‌تا.
۱۹. امیرپور، علی، خاتمیت و پاسخ به ساخته‌های بهائیت، چهارم، مرجان، بی‌جا، بی‌تا.
۲۰. مرکز تخصصی مهدویت، مجله، انتظار موعود، سال چهارم، شماره ۲ و ۱۲ و ۱۵.
۲۱. آیتی، مهناز، بهائیت، (برگرفته از پایگاه اینترنتی bahaismiran.com).
۲۲. بحرانی، سید هاشم، البرهان، اول، بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۱۶ق.
۲۳. بحرانی، کمال الدین میثم بن علی بن میثم، المصباح (شرح الکبیر)، دوم، بی‌تا، تهران، ۱۴۰۴ق.
۲۴. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۱ق.
۲۵. برقی، احمد بن محمد بن خالد، محاسن، دارالکتب الاسلامیه، بی‌جا، بی‌تا.
۲۶. بهاء، حسین علی، ایقان، اول، مؤسسه ملی مطبوعات بهایی آلمان، بی‌جا، ۱۳۷۷ش.
۲۷. تهرانی، جواد، بهایی چه می‌گوید؟ سوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۴۶ش.
۲۸. ثمالی، ابوحمزه، تفسیر القرآن الکریم، اول، الهادی، بی‌جا، ۱۴۲۰ق.
۲۹. جزری، مبارک بن محمد بن اثیر، النهایة، چهارم، اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۴ش.
۳۰. جمعی از محققان، معجم احادیث الامام المهدی، اول، مؤسسه معارف اسلامی، قم، ۱۴۱۱ق.
۳۱. جناتی، محمد ابراهیم، ادوار اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، اول، کیهان، بی‌جا، ۱۳۷۲ش.
۳۲. جوادی آملی، عبدالله، ولایت فقیه، اول، اسراء، قم، ۱۳۷۸ش.
۳۳. حاکم نیشابوری، محمد بن محمد، المستدرک، دارالمعرفة، بیروت، ۱۴۰۶ق.

۳۴. حر عاملی، شیخ محمد بن حسن، *الفصول المهمة*، اول، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، ۱۴۱۸ق.
۳۵. حر عاملی، محمد بن حسن، *اثبات الهداة*، سوم، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۴ش.
۳۶. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة*، اول، آل البيت، قم، ۱۴۰۹ق.
۳۷. حکیمی، محمد، *عصر زندگی*، پنجم، مؤسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱ش.
۳۸. حلی، ابن داوود، *رجال*، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳ق.
۳۹. حلی، حسن بن یوسف، *تذکرة الفقهاء*، اول، آل البيت، قم، بی تا.
۴۰. حلی، حسن بن یوسف، *منتهی المطالب*، اول، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد، ۱۴۱۲ق.
۴۱. حلی، محمد بن حسن، *ایضاح القوائد*، اول، اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۷ق.
۴۲. حمیری بغدادی، ابوالعباس عبدالله، *قرب الاستاد*، اول، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۱۳ق.
۴۳. خراسانی، محمد کاظم، *کفایة الاصول*، پنجم، جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، ۱۴۲۰ق.
۴۴. خزاز قمی، علی بن محمد، *کفایة الاثر*، بیدار، قم، ۱۴۰۱ق.
۴۵. خویی، سید ابوالقاسم، *مصباح الاصول*، پنجم، العلمیه، قم، ۱۴۱۷ق.
۴۶. خویی، سید ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، چهارم، مرکز نشر آثار شیعه، قم، ۱۴۱۰ق.
۴۷. دوانی، علی، *مهملی موعود*، بیست و هشتم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۸ش.
۴۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات*، اول، دفتر نشر کتاب، بی جا، ۱۴۰۴ق.
۴۹. رضوانی، علی اصغر، *موعود شناسی*، اول، مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۴ش.
۵۰. روشنی، روحی، *خاتمیت*، مؤسسه مطبوعاتی امری، بی جا، بی تا.
۵۱. ری شهری، محمد، *میزان الحکمة*، اول، دارالحدیث، بی جا، بی تا.
۵۲. زمخشری، محمود، *کشاف*، سوم، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۵۳. سبحانی، جعفر، *خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل*، اول، مؤسسه سید الشهداء، قم، ۱۳۶۹ش.

۵۴. — محاضرات فی الالهیات، تلخیص علی ربانی گلپایگانی، سوم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم، ۱۴۲۰ق.
۵۵. سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، کفایة الاحکام، بی نا، بی جا، بی تا.
۵۶. سلیمان، کامل، روزگار زمامی، مترجم: علی اکبر، مهدی پور، سوم، آفاق، بی جا، ۱۳۷۶ش.
۵۷. سیدین طاووس، علی بن موسی، الاقبال بالاعمال الحسنة، دوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۷ش.
۵۸. سیوطی، جلال الدین، الحاوی للفتاوی، بی نا، بی جا، بی تا.
۵۹. شرف الدین، سید عبدالحسین، مراجعات، دوم، جمعیت اسلامی، بی جا، ۱۴۰۲ق.
۶۰. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ارشاد، اول، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.
۶۱. شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، تصحیح اعتقادات الامامیه، دوم، دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۶۲. — اوائل المقالات، اول، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.
۶۳. — اختصاص، اول، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.
۶۴. صدر، سید محمد، تاریخ پس از ظهور، ترجمه سجادی پور، اول، موعود عصر، تهران، ۱۳۸۴ش.
۶۵. — تاریخ ما بعد الظهور، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۶۶. صدر، محمد باقر، الدروس فی علم الاصول، پنجم، نشر اسلامی، بی جا، ۱۴۱۸ق.
۶۷. صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، خصال، جامعه مدرسین حوزة علمیه، قم، بی تا.
۶۸. — علل الشرایع، المكتبة الحیدریه، نجف، بی تا.
۶۹. — عیون اخبار الرضا، اول، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۰۴ق.

۷۰. ——— کمال الدین و تمام النعمة، دوم، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۹۵ق.
۷۱. ——— مصادقة الاخوان، مكتبة الامام صاحب الزمان، بی‌جا، بی‌تا.
۷۲. ——— من لا يحضره الفقيه، سوم، مؤسسه انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۳ق.
۷۳. صفار، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، دوم، بی‌نا، بی‌جا، ۱۴۰۴ق.
۷۴. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان، پنجم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.
۷۵. طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ق.
۷۶. طبرسی، فضل بن حسن بن فضل، إعلام الوری، سوم، دارالکتب الاسلامیه، قم، بی‌تا.
۷۷. ——— مجمع البیان، سوم، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ش.
۷۸. طبری، احمد بن عبدالله، ذخائر العقبی، مكتبة القدسی، بی‌جا، ۱۳۵۶ق.
۷۹. طبری، محمد بن جریر، دلائل الامامة، اول، بعثت، قم، ۱۴۱۳ق.
۸۰. طبسی، نجم الدین، چشم اندازی به حکومت امام مهدی علیه السلام، سوم، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۰ش.
۸۱. ——— فی رحاب حکومت الامام المهدي، ترجمة احمد سامی وهبی، سوم، دلیل ما، قم، ۱۳۸۴.
۸۲. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، دوم، الثقافة الاسلامیه، بی‌جا، ۱۴۰۸ق.
۸۳. طهرانی، محمد حسین، ولایت الفقیه فی حکومت الاسلام، اول، دارالمحجة البيضاء، بی‌جا، ۱۴۱۸ق.
۸۴. ——— ولایت فقیه در حکومت اسلام، دوم، علامه طباطبائی، مشهد، ۱۴۲۱ق.
۸۵. ——— الفقیه، اول، مؤسسه معارف اسلامی، قم، ۱۴۱۱ق.
۸۶. ——— تهذیب الاحکام، چهارم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ش.
۸۷. ——— رجال، حیدریه، نجف، ۱۳۸۱ق.
۸۸. ——— استبصار، سوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۰ق.
۸۹. ——— فهرست، المكتبة المرتضویه، نجف، بی‌تا.

۹۰. مصباح المتعجب، اول، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۱ق.
۹۱. العالی التباطی البیاضی، علی بن یونس، الصراط المستقیم، اول، مکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، بی جا، ۱۳۸۴ش.
۹۲. عاملی (شهید ثانی)، زین الدین بن علی بن احمد، مسالک الافهام، اول، مؤسسه معارف اسلامی، قم، ۱۴۱۲ق.
۹۳. عراقی، ضیاء الدین، نهاییه الافکار، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۵ق.
۹۴. عسقلانی، شهاب الدین ابن حجر، فتح الباری، دوم، دارالمعرفه، بیروت، بی تا.
۹۵. علامه حلی، حسین بن یوسف، خلاصه، دارالذخائر، قم، ۱۴۱۱ق.
۹۶. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ق.
۹۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، دوم، دارالهجره، بی جا، ۱۴۰۹ق.
۹۸. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، اول، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۶۴ش.
۹۹. قمی، شیخ عباس، انوار البهیة فی تواریخ الحجج الالهیه، اول، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.
۱۰۰. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، چهارم، دارالکتاب، قم، ۱۳۶۷ش.
۱۰۱. قمی، محمد مؤمن، تسدید الاصول، اول، انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۹ق.
۱۰۲. قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، تبایع الموده، اول، دارالاسوه، ۱۴۱۶ق.
۱۰۳. کشی، محمد بن عمر، رجال، دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳۴۸ش.
۱۰۴. کلینی رازی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، کافی، چهارم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ش.
۱۰۵. گلپایگانی، علی ربانی، عقاید استدلالی، اول، نصایح، بی جا، ۱۳۸۰ش.
۱۰۶. گلپایگانی، میرزا ابوالفضل، کتاب الفرائد، اول، مؤسسه مطبوعاتی امری آلمان، بی جا، ۲۰۰۱م.
۱۰۷. مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول کافی، بی نا، بی جا، بی تا.

۱۰۸. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق.
۱۰۹. ———، *مرآة العقول*، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
۱۱۰. مجلسی، محمدتقی، *روضه المتقین*، دوم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانیور، قم، ۱۴۰۶ق.
۱۱۱. ———، *لوامع صاحبقرانی*، دوم، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۴ق.
۱۱۲. محمودی، سید محسن، *مسائل جدید از دیدگاه علماء و مراجع تقلید*، دوم، انتشارات ناصر، قم، ۱۳۷۹ش.
۱۱۳. مروزی، نعیم بن حماد، *کتاب الفتن*، دارالکفر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۱۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی، *معارف قرآن*، پنجم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۴ش.
۱۱۵. مصطفوی، حسن، *التحقیق*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰ش.
۱۱۶. معصومی، سید مسعود، *احکام روابط زن و مرد و مسائل اجتماعی آنان*، یازدهم، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۵ش.
۱۱۷. مغربی، نعمان بن محمد التمیمی، *شرح الاخبار*، مؤسسه نشر اسلامی، قم، بی‌تا.
۱۱۸. مقدسی شافعی سلمی، یوسف بن یحیی، *عقد الدرر*، مکتبه عالم الفکر، بی‌جا، بی‌تا.
۱۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، اول، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ش.
۱۲۰. ———، *حکومت جهانی مهدی*، هدف، قم، بی‌تا.
۱۲۱. مکی خوارزمی، موفق بن احمد بن محمد، *مناقب*، دوم، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۱ق.
۱۲۲. موسوی خمینی، سید روح الله، *کتاب البیع*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، بی‌جا، بی‌تا.
۱۲۳. موسوی عاملی، محمد بن علی، *مدارک الاحکام*، چاپ اول، آل‌البيت، بیروت، ۱۴۱۱ق.
۱۲۴. نجاشی، احمد بن علی، *رجال*، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۷ق.
۱۲۵. نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام*، هفتم، داراحیاء التراث العربی، لبنان، بیروت، بی‌تا.

۱۲۶. نسائی، احمد بن شعیب، سنن النسائی، اول، دارالفکر، بیروت، ۱۳۴۸ق.
۱۲۷. نعمانی، محمد بن ابراهیم، صدوق، الغیبه، تهران، بی تا.
۱۲۸. نمازی، علی، مستدرک سفینه البحار، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۹ق.
۱۲۹. نوری، میرزا حسین، خاتمه المستدرک، اول، مؤسسه آل البیت، قم، بی تا.
۱۳۰. ———، مستدرک الوسایل، اول، مؤسسه آل البیت، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۱۳۱. نیشابوری، محمد بن القتال، روضه الواعظین، منشورات رضی، قم، بی تا.
۱۳۲. نیلی، سیدبهاء الدین علی بن عبدالکریم، سرور اهل ایمان، اول، دلیل ما، قم، ۱۴۲۶ق.
۱۳۳. یزدی حائری، علی، الزام الناصب، مکتبه الرضی، بی جا، بی تا.

مقالات

برای رعایت امانت، نام مقالاتی که از کتاب اجتهاد و زمان و مکان، تحقیق مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، مورد استفاده قرار گرفته است، ذکر می شود:

جلد اول:

۱۳۴. احمدی فقیه یزدی، محمد حسین، «اجتهاد و نقش زمان و مکان».
۱۳۵. احمدی، حبیب الله، «پویایی فقه اسلام».
۱۳۶. اشرفی شاهرودی، مصطفی، «هم سویی فقه با تحولات و نیازهای جامعه».
۱۳۷. امین زاده، محمد رضا، «نگاه دین به تحولات ناشی از شرایط زمانی و مکانی».
۱۳۸. انصای، علیرضا «نقش زمان و مکان در اجتهاد».
۱۳۹. بیات، اسدالله، «مبانی فقهی نقش زمان و مکان در اجتهاد».

جلد دوم:

۱۴۰. حقیقت، سید صادق، «استنباط و زمان و مکان».
۱۴۱. خاتمی، سید احمد، «نقش زمان و مکان در اجتهاد».

۱۴۲. رضایی، محمد علی، «دیدگاه‌ها دربارهٔ تاثیر عنصر زمان و مکان بر اجتهاد».

۱۴۳. رفیعی، علی، «انواع و اقسام اجتهاد».

۱۴۴. رضایی، حسن، «خاتمیت و نقش زمان و مکان در اجتهاد».

۱۴۵. ظهیری، عباس، «نقش زمان و مکان در اجتهاد».

جلد سوم:

۱۴۶. غفاری ساروی، حسین، «قرآن و نقش زمان و مکان در اجتهاد».

۱۴۷. فاضل لنگرانی، محمد جواد، «زمان و مکان و علم فقه».

۱۴۸. لطفی، اسد الله، «لزوم بازنگری در فقه با توجه به زمان و مکان».

۱۴۹. مبلغی، احمد، «برخورد با مسائل زمان در نگاهی تاریخی تطبیقی».

۱۵۰. محسنی گرگانی، «جایگاه زمان و مکان در اجتهاد».

۱۵۱. معرفت، محمد هادی، «نقش زمان و مکان در روند اجتهاد».

۱۵۲. موسوی کاشمیری، سید مهدی، «نقش زمان و مکان در اجتهاد و ادله اعتبار آن».

۱۵۳. هادوی، مهدی، «نظریهٔ اندیشهٔ مدون در اسلام».

نرم افزارها

۱۵۴. نرم افزار درایه النور، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور).